B.322

زردآلو ده

یک تولہ کلیتی ...

شیره برآورده ...

ودیگر ...

۱۶۳ ۱۹۶۳

...

B.322

[illegible] جهت [illegible] مفتوح و شرات [illegible] [illegible] کمیه [illegible]

[illegible] شوربچلی [illegible] نعلی [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] مقطی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

... [illegible] ...

اچنان [illegible] پیدا شود [illegible] [illegible] الادویه

[illegible] و [illegible] و بعضی را حالت [illegible] پیدا میشود

[illegible] و بعضی [illegible] شود [illegible] نمیباشد و [illegible] میرود

[illegible] الاکثر [illegible] شبیه [illegible] میکرده و اکثر [illegible]

[illegible] تشنه [illegible] شود [illegible] [illegible] بعضی را [illegible] میرود و [illegible]

چهار [illegible] بیشتر مریض [illegible] شده [illegible] روز [illegible] میرود و [illegible] شده [illegible]

و [illegible] [illegible] رنگ [illegible] در وقت صبح [illegible] مرض [illegible] مشاهده [illegible]

[illegible] پیدا میکرده و [illegible] خون [illegible] و [illegible] میشود

و این مرض [illegible] سرایت [illegible] و بعضی [illegible] مریض [illegible]

[illegible] مریض [illegible] و [illegible] [illegible] افیون [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] که [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] و بیرون کرده [illegible]

و کسی را که [illegible] و [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] در [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] و [illegible] [illegible]

و چون که این مریض را تشنگی قوی باشد و آن را ظاهر گردد [illegible] نماید و [illegible]

مضر باشد و اگر تشنگی [illegible] کثیف باشد آب انار و آب لیمو

بعد از آن اگر مریض را دیگر [illegible] صحبت [illegible] باشد

و اگر شب باشد از [illegible] و اگر [illegible] شب از [illegible]

[illegible] و [illegible] و [illegible] به مقدار [illegible] میدهد

که [illegible] و [illegible] و [illegible] بیرون آرد

و چون مریض را [illegible] از پارچه که [illegible] باشد [illegible] میدهد

و در آب [illegible] قدری [illegible] و قدری [illegible] آنچه [illegible] باشد و اگر

برابر آرد گندم در آب [illegible] بر پارچه [illegible]

و اگر [illegible] را در آب [illegible] یا [illegible] بر پارچه نهاده [illegible]

[illegible] شود و [illegible] اثر [illegible] نموده [illegible]

و [illegible] حب [illegible] که [illegible] همراه [illegible] [illegible] و

[illegible] حب [illegible] که [illegible] [illegible]

این [illegible] و [illegible] باریک کوفته [illegible]

و قدری آب [illegible] حل کرده باشند [illegible]

و در [illegible] صبح [illegible]

[illegible] صبح [illegible] باشد و غذاهای مقوی [illegible] و [illegible]

[illegible] که [illegible] و [illegible] که [illegible]

حکمی که در باب [illegible] است

آنکه چون [illegible] ایاره میرزا [illegible] محمود [illegible]

متعلق [illegible] حسب الصدور [illegible]

و [illegible] [illegible]

[illegible] داخل الملک [illegible]

[illegible] حسب الحکم [illegible]

[illegible]

[illegible] محمود [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] چوبه [illegible] دارچینی [illegible] کوفته با شیر [illegible] بجوشانند و [illegible]

[illegible] و این [illegible] دوا [illegible]

[illegible] که در [illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible] دوا [illegible]

[illegible]

دوای [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

دوای [illegible] [illegible] سوده [illegible] [illegible]

تا [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

و در اینکه [illegible]

دنیا [illegible]

[illegible] یکدام [illegible]

[illegible]

چنانچه [illegible]

[illegible]

[illegible]

چون کلام ملک سعدی بر عجم با ... بر جبینم نقش مختارست و مسعود ...

[illegible]

مرقومه ختم شد ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد از حمد و ثنای حکیم شافی کافی و نعت نبی کریم شافع وافی

این کلمه چند است که در ترجمه رسالهٔ عزیمه ای از لغات طبیه جدات
نبش و تقوی و درایت اندیش حکیم محمد و بیس ابو غر الله
حسنا ته و رفع درجاته که در آیین علاج و قوانین تدبیر
مزاج و نسخ معموله معتبره و تراکیب نفیسه مجربه اشاره بهره بود
با هر مطالع لازم الاتباع انتخاب معدن حکمت و ارکان لباب
دودمان شوکت و عقلا دقیقه سنج و در معانی غواص گهر مبانی
عوالی القاب لآلی نصاب
واقع مرصاحا للطلام و جعل مرقده مستراحا للانام ... و صنوح مطالب
بر خاص و عام صورت سرانجام پذیرفته معمول لذا طراک ... سامی
همت و ماهران نامی فکرت آنست که اگر سهوی و خطایی
مطلع گردند بقلم اصلاح کوشند و بمشوره لطافه غصب نخوشند
واهم انتقالم و این رساله بر شش مقاله ترتیب یافته
در بیان انچه لابد است مر طبیب را پیش از شروع
نمودن در امر معالجه باید دانست که چون طبیبی در بیت بعلاج
بیماری سر و کشید نهاد نمودن معقده بر دست همت خود از
لوازم وقت انگارد تحقیق تشخیص بیماری است الخ

گوئیم باید که اولا جنس مرض و فصل ذاتی و خاصیتهای نوع مرض
و اعراض اندر او دریابند چنانکه در غب خالصه و شطر الغب
که جنس مرض حمی است و فصل ذاتی او آنکه بعد انقضاء
نوبت اثری ازان باقی نباشد و فصل ذاتی او آنکه چون
گذشتن نوبت اثری ازان باقی نباشد و فصل ذاتی
آنکه یک روز قوی و دیگر روز ضعیف تر آید و خاصه حالی را گویند
که مخصوص بمرض معین باشد که جز این نوع یافته نشود الا ملازم
نبود چون تلخی دهان اندر غب و عرض آن گشت که تابع مرض دیگر
بود که بزیادت او زیاده شود و بنقصان او تخفیف پذیرد
چون صداع و تشنگی اندرین تب و هرگاه طبیب جنس و فصل
و نوع و خاصه بیماری را بدین طریق باز جوید در علاج
بابصیرت کاملتر باشد ... تحقیق سبب بیماری است که آن
اسبابی است یا بدنی و اگر سبب سوء مزاج است ساده است
یا مادی و اگر مادی است که این ماده است از مواد چهارگانه
بسیط است یا مرکب ... و آنکه دریابد که بیماری
عضوی بالاصالت است یا بشرکت عضوی دیگر

چون صرع معدی و خفقانیکه بشرکت معده باشد بود و استسقائی
که بشرکت طحال یا معده باشد و دانستن اینکه بیماری
از قسم بیماریهای حاده است چون تب محرقه و غب خالصه
یا از جنس مزمنه چون تب نایبه بلغمیه و شطر الغب و ربع
و مرض حاد دائم آنرا گویند که گذشتن او بیش از چهارده روز متوقع
باشد و مزمن برخلاف آنست مراعات یکی از امور ستگانه
یعنی مزاج اصلی و جنس مریض که مرد است یا زن و صنفه و سن و عادت
و صناعت و سحنه و قوت و ضعف و فصل و بلدیکه اندران مریض را
بیماری واقع شده باشد پس اگر شخص جزء اول ازین امور معدوده
در کیفیت مخالف با نوع مرض باشد و دلالت بر قوت سبب کند و بهر ازاله
آن تدبیر و تعدیل قوی در کار است مثلا اگر حمی لثقه در مرد جوانی که هم
مزاج حجازی موطن حدا و صاحب شهد و خوره لاغر بدن افتد بسخین و
تلطیف کثیر حاجت آید که درینجا جز خلط غلیظ لزج قوی البرودة
سبب این مرض نمیتواند شد و از برای سبب قوی علاج قوی لابد باید
بست و اگر موافق با نوع مرض بود و دلالت کند بر ضعف سبب
چون حدوث تب غب اندر شخص موصوف زیرا که درینجا بهر حدوث

این علت بسبب ضعف کافی بود باید بسبب ضعف قناعت نمایند بتنهاکار
مثلا به شیره کاسنی و سکنجبین جمع کنند اول بر آرند و مثل شیره خرفه و کاهو و عرق
کاسنی و امثال آن التفات کنند آنگاه حال فصل و بلد به عکس این باشد
یعنی اگر در کیفیت مخالف نسبت به بیماری داشته باشند حاجت به تدبیر
و تعدیل قوی نیفتد زیرا که طبیعت فصل و بلد خود مضادت با کیفیت
مرض دارد و اگر موافق بیماریست لاجرم بتدبیر قوی حاجت آید زیرا که
بموافقت سبب بیماری بلدی این بیماری امر قوی گشته و از بهر دفع سبب
قوی تدبیر قوی می‌باید پس آنچه بعضی گفته اند که اگر مرض سرد در بلد
سرد و المزاج کار زر در شهر سرد معتاد به یقول بوده فصل بیمار در موسم
سرما افتد تدبیر آن به دوائی که گرم در مرتبه چهارم باشد باید کرد و مخالف
قاعده مذکوره است چه در این صورت اگر چه حال بلحاظ فصل و بلد
همچنین است اما بنظر سایر امور بر عکس نیست چنانچه گذشت سابقا که
در شرح کلیات قانون گفته که در صورت توافق مزاج مرضی
با مزاج اصلی تخفیف و تعدیل از جهت تقلیل مقدار استعمال است
نه از جهت کیفیت دوا پس در مثال مذکور تب غب مثلا و جوان
محرور مثل قرص کافور دهند اما بسبیل دوام ندهند این نظر

بقوت عرض و ضعیف سبب وانا ببرد و المزاج و اگر مریض گرم
مبتلا شود تبرید معتدل بداومت کنند و این نظر بضعف عرض و
قوت سبب است و ظاهر آنست که این قول اقرب بصواب باشد و
مراعات بعضی ازین امور عشره که در باب علاج مذکور شد و باید شست
بتفصیل بیان کنیم مخفی نیست که کیفیت مراعات مزاج اصلی
بر مزاج بدیست اما مراعات جنس آنست که طبیعت مرد گرم است
و مزاج زن سرد و حال این چه و مزاج مرا شیر قیاس بر مزاج آن
کنند یعنی در مرد مرض گرم در مرد تبرید خفیف کنند و در زن
تبرید قوی باید لیکن از آنکه مزاج زن ضعیف و نازک است دوا
قوی الکیفیت مثل کافور شاید این حال وی نباشد هر کیفیتی که باشد
خواه گرمی خواه سردی و خواه آن کیفیت از کیفیات ادویه
باشد چون احد الکیفیات الاربعه خواه از کیفیات ثانویه چون
اسهال و ادرار و مانند آن و ازین جهت دوا رشدید استعمال
والشیقه ... استعمال نکنند و مراعات صنف نیز مریض قیاس کن
دوا لوازم علاج که گفته اند که اگر گرم مشود و سرکه را فرو ریخ
و شنیده اند از ضعف تا در حال هلاک شود و صحت تجربه رسیده

کرابل

که اهل بحرین و سکان بطایح را اگر با غذیهٔ لطیفه و آبهای شیرین
سبک بازارند لامحاله از حد شده سستی بیرون برده باشند و از
چون تناول ماهی و خرما و خوردن آبهای متغیر در پیش گرفته‌اند یکی از
اسباب تحصیل صحت ایشان بوده باشد مرویست که در عهد شیخ
ابن سینا پسر پادشاهی رنجور گشت حکمای روزگار از علاجش
فرو ماندند پادشاه صورت حالش بشیخ نوشت شیخ را چون آن
زمان فرصت وقت از هجوم مشاغل نبود تمینه خود بیمار را
از بهر تیمارش بدر خود فرمود و بیمار چون بر سر بالین رسید از احوال
بیمار و تیمار بپرسید و دانست که در ظاهر تدبیر تقصیری نشده گفت
اگر اجازت دهند تا از مادر شاهزاده بخشا فهمی از حال بیمار
بپرسم درین صورت می‌شاید که تدبیر را مساعی بهم رسد
والا صحتش هیچ نوع صورت پذیر نیست پادشاه بحکم اضطرار
حال را با مادرش بهم پنهان با مادر شاهزاده گفت که اگر در حقیقت
این پسر از صلب پادشاه است امید علاج و بکار روی بایدش داشت
والا میتواند که بعد از تحدیق نظر در علاج این پسر حالش علاج پذیرد
وی چون این سخن بشنید حیران است گفتن چاره ندید و گفت

حقیقت این است که وقتی همراه پادشاه در سفر بودم هنگامیکه شاه مشغول
شکار بود شاهزاده کیهان نظر هم به ماهی گیری افتاد و از غلبه قوت شهوانیه مقتضای سنی
آن سن از وی بسیار گفت اکنون شفای تو مبارک باد و آن ماهی گیری را
طلبید شستر از آنجا به پالوده داد و دیه معروفه و پارسی تفتیش فرموده بکار
تدبیر بیمار سرگرم شد از آن روز حال پسر به بهبودی برگشت تا آنکه در
اندک فرصت شفای کلی یافت و بسیار با ظفر مقصود و جوایز مجدد
شان عزیمت بحضرت استاد و بر تافت اما مراعات سن مریض
نیز در تعدیل سوء مزاج مشابه مزاج اصلی است مگر آنکه شیخ اگر کسی
عادت به مبتلا شود به تبرید شدید که در مرتبه غایت باشد هیچ یکی را
تا آنکه خوف هلاک نباشد در حق وی روا ندارند زیرا که بیمار ضعف
مزاج تحمل دوای قوی الکیفیه نمیکند و همچنین اطفال را نیز تا حد اصلاح دوا
قوی ندهند و همچنین به اطفال حجامت قبل دو سالگی روا ندارند و بعد از
شصت سالگی هم نیز ممنوع بود و بخلاف فصد که در پیران تا آخر عمر
بشرط ضرورت جایز است و در اطفال قبل از چهارده سال تجویز
... حادث هر نوع بود که مثلا غیر معتاد و یا مطلق استفراغ
یا استفراغ خاص را ارتکاب آن نکنند بی ضرورت قوی

بحکم

تجویز نموده اند در تقدیر وقوع ضرورت بر سهل ترین وجوه اتفاق افتد
و بالجمله اهم مقصود را در علاج سرفه شربت مرالفس بود بیخ از زنجبیل
هیچها دیده که از طبیخ بیخ دانه عناب و شیر با بستان دکلم هم کل تلخ
شخصی را ابستنا به اجابت میشد و دیگری را افسانه و تب دائم
شربت میدادند و اصلا نفعی نمیکرد و منضج فلوس تجدید ام کافی بود
و دیگری محرور المزاج از جمله شربت مستفع میشد لیکن هرگاه
شبیه به تخم خرفه میخورد و در تمامی بدنش حکه درافادی و در دوی
در زبان خود چنان احساس نمودی که گویا مورچه‌ها میکردند بعد از آن
سینه اش خفه شدی و نفس وی تنگی گرفتی و تا که قی نکردی از آن
حالت رستگاری نیافتی راوی این حکایت که بنده میباشد این حکایت را
از قبیل استبعادی و هم بروی شمرده به سبیل امتحان در بعض علت
خرفه بوی دادم فی الفور همون حالت نوی باز افتاد دانستم
که از سبب حال نیست محرر این سطور را نیز اندرین باب مشابه بسیار
اتفاق افتاده چنانکه جوانی بعارضه ... سکت ابتلا داشت
مگر به سهل حب السلاطین و امثال آن نموده بود و سیح اخلاط شده
و حورشش باشد التلش در بدنش افتاده باین سبب شکایت خال

به قسمهای چند از جای نشتر و سنا و هندی و امثال آن موافق معمول مشهور به تولی دم
تنقیه اصلا مایل نمی شده و در مرض السلیس تمام بهم رسیده و دیگر شنیده
و راویان تحریر این اوراق موجود است از منع مسهلات قوی و ضعیف
در وی اصلا عمل نمیکند و نیز زنی محتشمه منزفه در طول و نفث الدم
شدید داشت و از غذا منقطع و از جمیع ابدان متنفر میشد و از این قسم غرایب
بسیار عند العمل و تجربه مشهور میشوند و اینجاست آنچه بقراط گفته که العادة
طبیعة ثانیه یعنی چنانکه مراعات طبایع اربعه که عناصر اند و بارد
و رطب و یابس است در امر معالجه ضروری است همچنین رعایت عادت
نیز از ضروریات است [illegible] این است که بنگرند تا طبیعت بنظر موضع
سماوی که عبارت از قرب خط استوا و بعد از وی باشد یا بنظر
موضع ارضی از بلندی و پستی و هموار آن مایل به کجا دارد است
و اوضاع آن از جبال و قرب دریا و بحار جهت و بالجمله اگر بلد معتدل است
ادنی تغییری در مزاج سکانش اثر کند و معلوم است ضعیف را
تدارک بقدر ضعیف می باید کرد و اگر بلد بهاری گرم است در تشخیص بهای
گرم اعتدال [illegible] میباید کرد و در وقوع بیماری سر و به السحاقی
اکتفا ورزند و وجهش از آنچه سابق گذشته هویدا است نیز

کرد

که در شهر کره نفقیه نبیند کمتر باید کرد و وجهه تقلیل یافته خون
الکف هر حجامت باید فرمود جائی که در بلاد وحی متعارف است
لهذا در احادیث نبویه علی صاحبها الصلوات والسلام در باب خون
اخراج خون از حجامت واقع شده است قال رسول الله صلی
الله علیه وآله وسلم الشفاء فی ثلث شرطة محجم وکیة نار وشربة عسل
و نیز در بعض بلاد از مسهل قوی و مقی قوی پرهیز باید بود و در بلاد شمالیه
شدید البرودة نیز تجنب از مسهل و مقی اجتناب لازم است
و تا ممکن در مبادرت باخراج خون نکنند و اگر ضرورت افتد
فصد در اینجا بهتر از حجامت است . از خواص بعضی بلاد است
که بعضی ادویه در انجا عمل میکند و در غیر آن مکان عمل نمیکند بلکه گاهی باطل الاثر
میگردد چنانچه در بعضی شهرها جزئی سم قاتل باشد و چون از انجا او را
بشهری دیگر نقل کنند اصلا سمیت در ان نماند اگرچه باحتیاط تمام
محافظت کلی از تصرف آب و هوا نمایند و عاقبت آن عملی که در
[illegible] هم میکند جای دیگر نمیکند پس طبیب عاقل را محافظت
امثال این امور از واجبات است . از وصایای اطباست
که چون در شهر غریب اتفاق معالجه افتد از تجربه کاران انجا

اغذیه معتاده و ادویه معموله تفتیش فرموده مرض نهاد خود دانند و بهنگام

معالجه تصرفات لایقه در آن بکار داشته بعلاج مشغول شوند و اما

مراعات فصل همچون مراعات بلدیست یعنی اگر در فصل معتدل

مرض گرم یا سرد واقع شود تعدیل آن با دویه قوی الکیفیت کنند و اگر

صیف مرض گرم افتد تدارک آن بدوا قوی البرودت فرمایند و اگر فصلی

معین کیفیت مرضی ست پس بدوای قوی حاجت افتد و اگر درین فصل

مرض سرد افتد حاجت به تسخین قوی نیفتد چه هوای فصلی خود مقاوم

بیماریست احتیاج کثیر بتعدیل صناعی نباشد و حال مرض گرم

که در فصل سرما افتد برین قیاس باید کرد و منجمله آن مراعات ضعف

و قوت مریض است و آن اینست که اگر مریض قوی است و قوت

حاجت باستفراغ مبادرت کنند و اگر ضعیف است با وجود

حاجت تنقیه را بر وقت باز دادن قوت گذاشته تا نفس بقوت

طبیعت کوشد و همچنین در استعمال ادویه قویه و ضعیفه ملاحظه

قوت طبع و ضعف آن لازم انگارند و مراد از ضعف ضعف حقیقی است

که از طول زمان مرض و کثرت فاقه‌ها بهم رسد نه ضعف عارضی

که از شدت بیماری و ثوران اخلاط پدید آید چه درینجا تنقیه صحیح

تنقیه

لقوت است اما مراعات سحنه که عبارت از حالی قوام بدن باشد
از فربهی و لاغری و اعتدال و آن این است که در سحنت فربهان و سحنت
لاغران و سپید پوستان سست گوشت و زرد پوستان عدیم الدم
تا بمقدور فصد نکنند مگر آنکه لاغری بحدی و گونه است یعنی آنکه بسبب
خون باشد و این چنان باشد که طبیعت بنابر استکراه از خون فاسد
تصرف در وی نکند و بدل ما یتحلل نسازد پس در عروق کثیر المقدار از امتلا
بهم رسیده باوجود آن بدن لاغر بود و در چنین لاغری فصد کردن از جهت
تقلیل خون و اطفای حدت آن مطفیات اولی بود و دوم آنکه
قضافت یعنی لاغری بسبب قلت خون بود و فرق در میان هر دو قسم
لاغری از امتلای عروق و ظهور رگها میل و شوق مردم بر بدل خون
از جهت وجدان در قسم اول و عدم آن در قسم ثانی ظاهر است
اما منع از فصد در فربهی که از گوشت لحم باشد ظاهر است فربهی
لحمی بنابر آن است که چون گوشت در غایت افزونی بود خون در رگها
و عروق کمتر میماند و در اینجا اگر فصد کنند خوف آن باشد که رگها
بنابر خلو از ضغطه لحم ساقط شوند و حرارت غریزی منخنق گردد و
همچنین را در فربهان جایز نداشته اند مقدمه ششم مراعات وقت

مرض از اوقات چهارگانه که عبارت از ابتدا و تزاید و انتهاء و انحطاط باشد
مثلاً درم حار اگر در ابتدا است رادع فقط بر آن نهند و اگر در انتها
محلل تنها و اگر در تزاید است رادع و محلل مرکب ساخته بکار برند و چون
مرض گرم که از ابتدا باشد تلطیف بسبیل اعتدال باید کرد و مستور
چون رطوبت غلیظی در ابتدا بود منضج شده باید که بتسکین حرارت مشغول بوده
و استعمال اسهال مطلقه هرگز نکنند زیرا که مطلقه شدید اتفاقند و القبض است
و در تزاید تبرید کثیره و تسکین سورة حمی مشغول شوند و در وقت انتهاء
باستفراغ بپردازند و در تحلیل باستعمال مثل مسهله مضایقه نیست
لیکن تجربه کاران با احتیاط از دادن مسهله قبل از پانزده روز منع فرموده‌اند
مگر آنکه ضرور باشد و در انحطاط مرض بیشتر بحفظ قوت کوشند و از معالجات
جیده بهر اکثر امراض تفریح و سرور و ملازمت دوستان و انیسان است
که بدیدن ایشان خوشنودی خاطر مریض حاصل شود و نیز ملاقات صحبت
کسی که بیمار از وی شرم میدارد و این از بهر اطاعت بیمار است امر او را
در پرهیز کردن و دوای کریه الطعم خوردن و همچنین انعام خوش و روائح
طیبه و لذیذه را از معالجات جیده شمرده‌اند و همچنین نقل از شهری
بشهری و از مکانی بمکانی نیز بعض صحبت از بیمارگاهای

صعب میشود و بسا اوقات تغییر هیأت یعنی انتقال از شکلی بشکلی
و بعضی از عوارض مفید می‌آید چنانچه راست کردن پشت
در معرفت
در حرکت بشود از درد پشت نفع میکند
قانون ترکیب ادویه باید دانست که احتیاج طبیب بسوی ترکیب
ادویه از دو وجه بیرون نیست یکی اصلاح دوا دوم اقتضای مرض
و حاجت اصلاح یا از جهت طعم باشد چنانچه صبر تلخی و تندی او را بتحلیل
بخلط الکبیس اصلاح کنند و یا از جهت ناخوشی بوی آن چنانکه
حل کردن خیارشنبر در گلاب و عرق بادیان یا از جهت لذع
آن چون خلط سم با زنگار در مراهم و کسر کیفیت سقمونیا بکثیرا
یا آنکه دوا ضعیف الاثر باشد پس ادویهٔ دیگر تقویت کننده
چون زنجبیل با تربد تا بلغم غلیظ را نیز برآرد یا از جهت رسانیدن
دوا بسوی بعضی اعضا چون ترکیب مصطکی با سورنجان که
تقویت منفذ و شکم معده است یا از جهت زود گذشتن
او از عضو مقصود و در آن عضو خواه این اثر زودی یا دیر ثابت
باشد چون ترکیب ادویه مخرج حصاة با صموغ خواه با عرض
چون خلط ادویه غشیان با ادویه مقوی معده و یا از جهت بطء النفوذ

بودن دوای بسیط ترکیب کنند اما بدانکه بجهت سرعت نفوذ کرده اند و از آنچه

جهت ایصال چون ترکیب با تخم بادرنجبویه روغن گل با سرکه یا بسوی

عضوی خاص چون خلط زعفران با کافور در ادویه قلب و خلط

ملیسا با سرکه در ادویه حصاة یا ادویه سده یا از جهت سرعت تحلیل

دافع دوای چون خلط موم با روغن بلسان یا از جهت آنکه مرض

قوی بوده دوای مقصود در دفع مرض کفایت نکند پس به آنکه قوی

تر از و باشد ترکیب کنند چون خلط تخم کدو با تخم خیارین با تخم خرفه و غیره

خالص یا از جهت آنکه ماده مرض مرکب باشد چون ترکیب انیسون با بذر

کرفس با تخم خیارین و کاسنی در حمیات مرکبه یا مرض واحد مقتضی

دو چیز باشد چون خلط اسقیل با زنگار در قروح خبیثه که ترکیب

ادویه مکلفه قابض مدرا و رد ماده از عضو میسر نیست

طبیب در وقت علاج بدانکه اکثر تصرفات طبیب یا در غذا

یا در دوا اما تصرف در غذا یا بمنع از دیگر است چنانکه در بحران که

... تا طبیعت مشغول بهضم غذا از دفع مرض باز ندارد و دیگر آنکه

طبیعت اضطراب سازد و یا بتقلیل در آن خواه باعتبار کمیت یا کیفیه

باشد اگرچه مقدار کثیر از آن خورده شود باشد بقبول و فواکه

دوای

واین تدبیر کسی را شاید که هضم و اشتها قوی داشته باشد و تن و
عروقش اخلاط کثیره یا ردیه بهم رسیده باشد پس تقلیل تغذیه اخلاط
را از کثرت قلت باز دارند و بکثرت تنقیه دفع گرسنگی نمایند خواه
باعتبار کمیت کنند اگر چه تغذیه بکثرت مطلوب باشد واین تدبیر
انکسانی باید کرد که هضم و اشتهای ایشان هر دو ضعیف باشد
و بدن ایشان محتاج تغذیه کثیر بود یعنی بدن و عروق ایشان
از خون خالی باشد یا بسبب قلت غذا هضم آسان تر شود
و بسبب کثرت تغذیه بسط کال بدن با تحلیل رسد و غذای موصوف
بدین صفت زرده بیضه نیمبرشت و خصیه خروس و ماء اللحم
خصوصا با شراب و گاهی تقلیل غذا کما و کیفا بعمل ارند و این
در صورتی باشد که ضعف معده با امتلاء اخلاط جمع شود و در این
حال اگر حار مزاج بود غذا مثل کاهو دهند و اگر بارد بود دباج
رزک و گاهی تکثیر غذا کما و کیفا مطلوب بود و این در کسانی
باشد که ابدان ایشان را اماده ریاضت کنند و این چنین غذا
مثل گوشت گوساله بود و اما تصرف در دوا و آن بر سه قسم است
یکی افزودن دوا دوم کم کردن آن سیوم بدل کردن آن

بدوای دیگر اما اول چون زیاده کردن ملطفات نزدیک شدت
حرارت و زیاده کردن مسهلات و ملطفات نزد غلیظ بودن ماده
و افزودن ملینات نزدیک شدت قبض و اضافه نمودن قابضات
نزدیک افراط اسهال و مفرحات و مقویات قلب در
صورت خفقان و ضعف قلب و ضعف اعضاء دیگر اضافه
کردن روغن بابونه و بادام نزد کثرت صعود بخارات و صداع
گرم و زیادت مخدرات وقت شدت درد و زیاده کردن
سپستان و تخم خطمی و رب السوس و کلاه و بادیان و مویز در
حدوث سعال یابس و ظهور ترکیب تب زیاده کردن ضمادات
بر رادع هنگام زیادت ورم و تبدیل قسم دوم چون نوبت
داشتن سرکه و حدوث بیداری و منع نمودن ترشی بمبالغه
و در طبیخ سرکه و منع مرطبات و در حدوث نزله بستن هم
سبوس مانند بخار و داشتن مسکن عوض محرک در روز باید
و بعد از مسهل و استعمال بدل رادع و مرخی در اخلاط
اورام و عوض ... تبرید و اول حدوث سعال و اعتبار
نمودن شربت خشخاش و لیمو و حب الآس در شربت بیضه

اما اگر

در وقت ملین و گاهی جهت معتاد گشتن دوای بدل آن دوهای
دیگر کنند چون اختیار قرص طباشیر بدل قرص کافور و گاهی بسبب
خصوصیت شخصی در مریض بعض دوای مخصوص اخذ نکنند
پس عوض آن دوای دیگر کنند چنانچه در بعضی از جمله
ا... زهر مهره سفید سفید بجای ودی ... کرده کنند
در میان عاصره و مرشی چون هلیله و بنفشه جمع کنند و همچنین در
میان قابض و مسهل ... در میان مملس و مخشن مانند
لعاب با ... و از مرکب حذف عمده ترین اجزا
آن جایز نباشد چون حذف صبر از ایارج و همچنین زیاده
کردن نسخه اصل باشد چون اضافه بلادر در تریاق
در قوانین اختیار وزن دوای مشروب اگر مفرد و استعمال کنند
تمام ... حسب سن و مزاج و وقت تناول کنند و اگر از
مفردات مرکب نموده بکار برند و مدار کار در زیرهم صورت شربت
هر یک از هر واحد باشد پس اگر اعراض از هر یک مساوی باشد
قدر شربت از هر یک نیز مساوی گیرند مثلا از هر واحد
شربت کامل یا ضعف آن یا نصف آن بگیرند و برین قیاس

مثلا اگر امراض هر یک از صفرا و بلغم برابر مخلوط باشند که دهند بدو ربع
درم سقمونیا یعنی نصف شربت از هر دو بگیرند و ترکیب کرده از بهر
امراض گرم معده و امعا کبار باشند یا صغار مجرب است
و اگر امراض مختلف باشند مثلا بلغم ضعف صفرا باشد مرکب
سازند از صبر و غاریقون که صبر یک ثلث شربت بود
و غاریقون دو ثلث شربت او و قاعده مذکور مخصوص بدو
مسهل نیست بلکه در معجونات و مقویات نیز همین قاعده
مرعی دارند و از جمله مرغبات مختلف که نقص شربتها ضعیف قوت
دوائی است با کثرت منفعتش و شرایط او و مخصوص بودن ان
بفعل مطلوب در عضو مقصود و بعید بودن عضو مذکور از معده و
جمیع اسباب مذکوره سبب زیادتی شربت است و ضد ان سبب
نقصان ان دوا و دوا اگر با هم ضد یکدیگر باشند چون مسهل و قابض
مساوی ایشان بگیرند در قانون معروف و ... هر یک
از اجزا حاره و بارده و رطبه و یابسه را علیحده علیحده جمع کنند
درجات ادویه متحدة الکیفیه را علیحده علیحده جمع کنند و اقل را از
اکثر ساقط گردانند و باقی را بر عدد اشربه ادویه قسمت کنند و اگر در

درکل

مرکب ادویه منفرد الکیفیه نباشند اسقاط اقل از اکثر متصور نباشد
پس اجزاء حاصله را قسمت کنند بر عدد الشرکا تا عدد و درجه مرکب حاصل آید
و عدد و نسبت و دواء معتدل در مقسوم علیه داخل است و در مقسوم اعتبار ندارد
و بجهت سهولت استخراج لاسیما بهنگام کثرت عدد ادویه جدولی میکشند
که خانهای آن بعدد ادویه باشند و در آنها کیفیات ادویه ثبت
نمایند و در تحت هر یکی از این کیفیات عدد و درجه او و در فوق آن
عدد نسبت او رقم کنند و هر یکی را از اعداد فوقانیه در عدد تحتانیش
ضرب کنند و حاصلات ضرب را جمع کنند و باز آن مجموع را با باقی
بعد از اسقاط را بر مجموع اعداد فوقانی قسمت کنند خارج قسمت
درجه مرکب باشد

حار حار حار معتدل بارد بارد [illegible] حار حار حار حار اول

[illegible]

صورت ترکیب از اجزاء متحده
الکیفیت که در دوی حاجت
اسقاط نیفتد

لیکن اعتماد کلی در دانستن کیفیت مرکبات بر تجربه است نه بحکم [illegible]

و له فی محسوس میشود که در مفردات آن مثبت و همچنین در غذا
که در عرف هندوستان کهچری نامند حرارتی بهم میرساند
که در دال خشکه ظاهر میشود [illegible] و در قند از ادویه مرکبه
بعضی ازان ملطفات است یعنی فرو نشاننده حرارت
و بعضی از جمله نقوعات و بعضی از جنس مطبوخات و بعضی
از قسم اشربه و بعضی از نوع حبوب و بعضی ارباب
معجونات و بعضی از دایره اقراص و بعضی از اهل سفوفات
و بعضی از زمره سنونات و بعضی از صنف اطلیه و اضمده و
و بعضی از طایفه شیاف و حقنه و فرزجه و امثال [illegible] مشتمل
بر چند فصل است [illegible] در ملطفات و انرا بحسب لطافت
تاثیر و قوت ان سه مرتبه است [illegible] عرقیات و اشربه و بعضی
ازان خفیف است که در دفع حرارت خفیفه استعمال کنند یا در
عدم برداشت معده ثقل دوا را یا بهنگام خوف شده دیگر [illegible]
پس بعضی ازان مخصوص بحرارت دماغ و چشم است [illegible]
عرق های بید ساده و نیلوفر و کاسنی و شاهتره و گاوزبان
[illegible] با شربت بنفشه یا شیر الله یا شربت نیلوفر یا انار و بعضی

مخصوص

مخصوص حرارت قلب و معده و مقویات آن و از آن مثل گلاب و عرق
بید مشک و گاوی و گاوزبان با شربت صندل یا گاوزبان یا لیمو یا سکنجبین
ساده و یا لیمو یا شربت انار ساده یا نعنع و گاهی خمیره صندل یا
مروارید یا گاوزبان هم اضافه کنند و بعضی مخصوص بحرارت جگر و معده
زاده زم ابهاند چون آب کاسنی و عنب الثعلب و آب انارین یا
سکنجبین یا شربت انارین یا بزوری یا دینار یا لیمون یا نارنج و بجهت حمیات
خفیفه و ابتدای حمیات عرق عنب الثعلب با شربت [illegible] و خاکشی و گاهی با
تسکین خون و صفرا و مواد محرقه عرق شاهتره می افزایند و از برای
ضعف دل بجهة عدم خلوص صفرا از بلغم و ابخره سوداویه عرق گاوزبان 16
نیز اضافه کنند و بجهت تفتیح و تسریع آب کاسنی دهند و در وجع معده
و ثقل آن گلاب و عرق بادیان و سکنجبین عوض شربت مذکور و بعضی
از مرطبات و اشربه که حقیقت آنها شربت نزد اوراق و العاب
سینه و کبد و در تب دق و خشکی بدن و عطش صادق استعمال کنند
[illegible] آب کدو و خیارین با بعضی از اشربه مناسبه اقراص
لعابیات از الجمله آنچه از بهر حرارت و خشونت سینه و
زکام گرم و سرفه گرم و اورام گرده که از گرمی باشند بکار آید

لعاب بهدانه با عرقیات یا اشربه مذکوره بکار برند و وقت شدت
تشنگی و خشکی مفرط لعاب بنگو با وی کشند و از برای نضج و ابتدای
مواد و دفع عطش مسهل و محرور لعاب بهدانه و بنگو و ریشه خطمی یا
با شربت مناسب دهند لعاب ریشه خطمی خود در اینجا لازم نیست اما لعاب
بهدانه و بنگو مجموعاً و منفرداً موقوف بر شدت حاجت نیست بد وقت خفت
ان است و گاهی چهار تخم یا یکی از این تخمها بریان یا غیر بریان
سرد ار کنند و بروغن بادام چرب کرده و تخم لعابی که در سرد آب استعمال
کنند تخم کنوچه است و بهر معتدل المزاج گاوزبان و بیخ خطمی است
تنها یا مجموع جوشانده با لعاب و در عرق عنب الثعلب یا گاوزبان یا عرقهای
برادر ده با شربت اسطوخودوس یا بزوریا گاوزبان مجموع
و تمیز شده و اکثر خالی از عرقیات و لعابات نبود و اما بهر
سوء المزاج گرم و خشک است مرو بادغ و دیگر اعضا و از بهر
احتراق خون مغز تخم کدو با عرقها و شربتهای مناسب و گاهی
شیره کشنیز وقت صعود بخار افزایند و از برای تسکین حرارت
خون شیره خرفه و کاسنی و از برای بهر شیره کاهو و خشخاش
و جهت خناق صفراوی و اورام حاره و سرفه گرم و ضیق النفس

گرم و خالی لعاب بهدانه و بنفشه و شیره مغز کدو و آب عنب الثعلب و
شاهتره و عرق گاوزبان با شربت توت یا بنفشه گاوزبان یا
نیلوفر یا خشخاش و کاسنی و در خناق و اورام حلقیه شیره تخم کاهو
و کشنیز و عناب و در نفث الدم شیره بیخ الجبار و شربت
آبی و شربت حب الآس با سفوفات و اقراص مناسبه
و برای سرفه بلغمی شیره اصل السوس و از برای سوء مزاج گرم معده
و جگر و یرقان شیره خیارین و مغز کدو و کاسنی و زرشک
با عنب الثعلب و شاهتره و کاسنی با سکنجبین و از برای نفث
الدم شیره تخم کاهو و خرفه و ریشه الجبار با شربت و شربت 17
حب الآس و سماق و عدس و تخم بارتنگ سرد و بهدانه با اقراص و
سفوفات مناسبه و از برای دیابیطس شیره کاهو و خرفه
و مغز کدو با شربت حب الآس و شربت انار ترش یا زرشک
یا صندل و بجهت حصاة گرده و مثانه و عسر البول شیره خیارین
و مغز تخم کدو و مغز تخم خربزه و خار خسک و عرق خار خسک
برآورده و گاهی شیره کاکنج و عنب الثعلب نیز با آن ضم کنند
با شربت بزوری می نوشند و سفوف حجر الیهود با سنگهای

سرد آور کنند و گاهی در این سفوف مذکور تخم کهنی و لعاب قطونا و از برای
حرقه بول و حرقت مثانه ناردوریا و مذکوره شیره تخم خشخاش با
و خرفه شیره داخل کنند و در اکثر شیره کاکنج و شیره خیار با شربت
بنفشه یا خشخاش با اقراص کاکنج میدهند و جهت تقطیر البول
حراری شیره تخم خرفه و خشخاش و خیارین با شربت بنفشه
جهت اسهال حراری و دوی که با سحج یعنی خراش روده
باشد لعاب بهدانه و بیخ خطمی و رب به تابیده بدهند پس از آن
چه دو دوا بر این نمایند و شیره خرفه بریان و سپیغول اکثر با یک
اضافه نمایند و تخم بارتنگ یا سفوف الطین یا قرص طین با شیر
قابض سرد آور کنند و از برای درد مفاصل حاره شیره تخم خیار
و خیار چنبر و تخم خربزه با عرق مکوه بر آورده با شربت بزوری بدهند
و گاهی جهت تقویت خمیره مروارید می افزایند و جهت درد چشم
لعاب بهدانه و لعاب تخم کوچه و شیره مغز کدو و تربز و عرق
عنب الثعلب با شربت نیلوفر و در استسقا و حرارت لعاب اسپغول
افزایند و از برای غب خالصه و تپ محرقه خالصه و از مزاج حاره
و ارسته حاره و عدم نقل غذا و ضعف احشا و سده آن تا شش روز

لعاب

لعاب اسبغول و شیره مغز کدو و آب عنب الثعلب شربت نیلوفر
و خاکشی و روز چهارم بجای شیره مغز کدو شیره کاهو و تخم خیارین
کنند و روز پنجم بدل شیره خیارین شیره مغز تخم کنند و روز ششم
بجای مغز تخم شیره تخم خیارین و شیره تخم کاسنی دهند و روز هفتم
شیره مغز کدو و مغز تخم و روز هشتم مسهل دهند بنحوی که
عنقریب بیان کرده شود ان شاء الله تعالی و روز نهم شیره مغز کدو و کاهو
و روز دهم مسهل دهند و روز یازدهم شیره خیارین و کاسنی و روز دوازدهم
مسهل و روز سیزدهم تبرید و روز چهاردهم مسهل دهند و روز چهاردهم تبرید دهند
هفتم و در پانزدهم بدل تخم هندوانه خارش کنند و شانزدهم مسهل دهند
اگر حاجت باقی باشد و بعد از آن بتدبیر غب غیر خالص پردازند و دستور
شریف از برای حمیات حاره شیره تخم کاهو آب عنب الثعلب و شاهتره
و شربت نیلوفر و خاکشی و همچنین شیره خرفه و کاسنی با عرق بیدمشک
کاسنی و گاوزبان و شربت نیلوفر با لیمون و نارنج و بعد از آن نقوع و بعد
از آن مسهل ... لعاب بهدانه با بیخو و شیره خرفه با شربت نیلوفر
خاکشی و قرص کافور ... سبب منجمله آن برای در دمعه و نقل آن
گلقند با عرق بادیان و گلاب و گاهی شربت ... از این غیر اینه جهت باج

و تخم خشخاش شیره با دیگر تخم کدو در عرق و با آب عنب الثعلب گلقند و گاهی نیز
شیر افزایند و اگر تب خفیف باشد گاهی گوشت بره سفید کرده یعنی مسلوق و هم در تقویت
و از اسهال حادث شده و از ادرار مانع دارند در علل حاره حاصله
با تسکین حرارت تخفیف رطوبت مطلوب شود استعمال کنند و گاهی مطبوخ عناب
و گاهی ادویه مسهله در آن می افزایند پس جهت امراض و موسمی صفراویه و یا حمی
و تبهای گرم جلاب نیز با گلسرخ تخم کاسنی بکوفته و زرشک عنب الثعلب
شاهتره نیلوفر در آب عرقیات مناسب بخیسانند و مالیده و صاف نموده
با شربت نیلوفر و خاکشی بنوشند و گاهی جهت تسکین و سرد ساختن گاهی
و خطمی و خیار و اصل السوس افزایند و گل سرخ و تخم کاسنی و زرشک تر ساخته
سازند و گاهی جهت تلطیف حرارت لعاب اسپغول با بهدانه و شیره کاهو
و مغز کدو و خیارین و تخم تربز و خرفه تنها یا مجموع بر حسب مراتب
حرارت افزایند که بسبب حرارت تبهای گرم فرمایند
و تلیین طبع فرماید آلو بخارا تمر هندی در عرقیات مناسبه بخیسانند شربت
نیلوفر بنوشانند و گاهی مغز فلوس و ترنجبین و شیرخشت و گلقند و روغن
بادام هم در آن اضافه کنند و گاهی اجزای نقوع اول درین نقوع
نقوع کنند که حرارت خون و صفرا را تسکین بخشد و اسهال صفرا نماید

آب

آب انار میخوش با تخم افزوده باشند با شراب ورد و نیلوفر بنوشند و گاهی اندران
شیرخشت و ترنجبین که در گلاب حل کرده باشند زیاده کنند نقوع جهة
خفقان گرم براده صندل برگ گاوزبان کشنیز خشک نیم کوفته و طباشیر
در گلاب و عرق بید مشک و عرق گاوزبان بخیسانند و مالیده صاف نموده
شربت صندل یا شربت انار حل کرده تخم خرفه مقشر یا بالنگو برآورده نموده
بنوشانند نقوع که جهة اسهال صفرا فرماید میل بزرد و در آب بخیسانند
و صاف نموده شیرخشت و ترنجبین با شربت ورد اندران حل کرده
بنوشند نقوعی که جهة ورم گرم در جگر و زهره بکار آید پوست بیخ
کاسنی تخم کاسنی عنب الثعلب گل سرخ زرشک و عرق عنب الثعلب
بخیسانند و صاف نموده با شربت بزوری بدهند و لیبا باشد
که برای تلیین مغز فلوس و شیرخشت و گلقند اندر آمیخته
که زحیر سفلی را نافع است مغز فلوس ترنجبین گلقند بعرق گاوزبان و گلاب
حل کرده روغن بادام اندراخته بنوشند و گاهی وقت حرارت
و جهة ادرار صفرا لعاب ریشه خطمی و اسپغول و بهدانه می آمیخته
که در حمیات حاده جهة تسکین حرارت بکار برند گل خطمی نیلوفر
عنب الثعلب تخم کاسنی شاهتره گل سرخ خیارین نیم کوفته

وقت شب در آب گرم بخیسانند و صبح صاف نموده با شربت بنفشه
و نیلوفر در خاکشی سرد ارو نموده بنوشند [illegible] که جهت تنقیه حمیات حاره
و امراض حاره نفع بخشد الو بخارا مویز منقی عناب سپستان تمر هندی
تخم کاسنی تخم کشوث کشنیز خشک هر یک سه دانه در اینکه قدر چهار
انگشت بالا آید تا یک شب بخیسانند در روز در آفتاب نهند و وقت
شب در حمام و بعد از آن مالیده صاف نموده ترنجبین و گلقند سرشته نموده
بنوشند و گاهی صبر و سقمونیا سرد ارو شیاف نموده [illegible] که جهت حمیات تازه
نفع کند برادۀ صندلین کشنیز خشک عنب الثعلب شاهتره در عرق
عنب الثعلب بخیسانند و صاف نموده با شربت الو بنوشند [illegible] که جهت تسکین
صفراوی [illegible] عناب شاهتره زرشک [illegible] عنب الثعلب کشنیز خشک
تخم کاسنی نیلوفر تمر هندی کاسنی در عرق کاسنی و عنب الثعلب و شاهتره
بخیسانند و صاف نموده با شربت نیلوفر میل فرمایند [illegible]
و آن در امراض و امزجه حاره بارده مستعمل میشوند انجا که انضاج
و تلیین و تحلیل و تنقیح مطلوب بود و گاهی جهت تلطیف حرارت لعابات
و شیره جات اغذان اضافه کنند و اندرای اسهال مسهلات مفرد اینند
و طریق نقیعش آنست که ادویه را عرق های مناسبه بجوشانند تا آنکه

[illegible]

سیوم در بیان دوائی که سزاوار حال باشد شیرین کرده بنوشانند
مثل عناب سپستان الو بنفشه نیلوفر کاسنی تخم کاسنی مکوفته
بیخ کاسنی عنب الثعلب بشاهتره جوشانیده ملعقه با ترنجبین یا شیرخشت
یا شربت نیلوفر یا بنفشه شیرین کرده بنوشند و اگر صفرا محی صفرا
محی صفرای است با تخم مخلوط شده و غلظ خوام پیدا کرده و در بیک
بیچ که بزبان عربی زرده تخم مرغ را گویند گردیده باشد و با عراض
مثل سرفه و درد سینه مقترن باشد اصل السوس مقشر مکوفته
سپستان منقی خطمی خبازی در مطبوخ افزایند و جهت تقویت
قلب گاوزبان و از برای حرارت جگر و معده زرشک و تخم
خیارین مکوفته افزایند و چون نضج کامل پیدا آید مغز فلوس
تمر هندی و ترنجبین و شیرخشت و روغن بادام بیفزایند و گاهی
مطبوخ مذکور را بهلیله زرد و قوی کنند و بنفشه موقوف سازند
و گاهی جهت تنقیه صبر سقوطری و برای معده گلسرخ و افسنتین
و از بهر وجع مفاصل سورنجان و بالجمله هر چه مناسب مرض
و عضو باشد بیفزایند و آنچه مضر بدان بود مطروح سازند
که منضج بلغم غیر متعفن و سودا مخصوص است و منضج

منزل و تحلیل ریاح کنند و تفتیح مجاری بول نمایند و اما نضج سودا بسبب
نمک مرضوض با دیگر ادویه معینه منقی چون شاهتره و افتیمون نموده
گلقند قندی با عسل شیرین کرده بخشند و گاهی جهت تقویت
انضاج بوستان افروز بادرنجبویه و تخم کرفس و بیخ کاسنی
افزایند و گاهی جهت علل دماغی اسطوخودوس و صلیب
و جهت سرفه بلغمی انجیر هندوفا و پرسیاوشان و اصل السوس زیاده کنند
و چون نضج کامل حاصل شود بعد استفراغ نمایند و از تحلیل و تلیین
با مغز فلوس و شکر سرخ افزایند و بعد عرق ماء الجبن میل کرده
و گاهی ایارج فیقرا با صبر سقوطری با حب النیل و غاریقون
با بسفایج و سنا مجموع یا هر یکی از آنها بیشتر و سقمونیا حجر
سرداده نمایند و بعضی گفته جهت انضاج سودا مستعمل است
عناب سپستان گاوزبان با دیگر ادویه انجیر زرد و مویز منقی
اصل السوس پرسیاوشان خطمی خبازی و در سودائی که از احتراق
خون باشد آلو بخارا شاهتره تخم کاسنی گل بنفشه نیلوفر
با شیره مغز کدو اضافه کنند و در آنکه از احتراق بلغم باشد زوفا
و بیخ بادیان و تخم کرفس مضاف سازند پس چون شناخته

باشند مانند

ما فانیذ یا با نبات شیرین کرده بنوشند و چون نضج یابد و حاصل شود بعضی
منقی و سنا و هلیله کابلی و هلیله سیاه و افتیمون که در خرقه کتان بسته
در جوشانده انداخته باشند و مغز فلوس و شیرخشت اضافه کرده موافق مسهل
بسازند و گاهی حب ارمنی و حجر لاجورد و غاریقون و ملح نفطی سقمونیا با شیرخشت
نماید ... اسهال بلغم عفن چنانچه در شیر خشت بهم آید نافع عناب
سپستان بهر سیاوشان اصل السوس گاوزبان مویز منقی در عرق عنب
الثعلب بجوشانند و به گلقند شیرین ساخته بنوشند و گاهی اندرین مطبوخ
مانند باید و مغز آن می افزایند و بعد از آن بجهت اسهال ترید ...
مغز فلوس و شکر سرخ و روغن بادام ... سازند ... که مستعمل در
فالج اگر با حرارت بود و میشود عنب الثعلب کاسنی شکوفه بیخ کاسنی
در عرق گاوزبان جوشانیده گلقند حل کرده بنوشند ... که منضج ماده
مرکب از بلغم کثیر و صفرا قلیل چنانچه در سبات سهر میشود و
معمول است بر منضجات ماده بلغم بنفشه نیلوفر کاسنی
شکوفه بیخ کاسنی مویز منقی در عرق گاوزبان جوشانیده با گلقند
با شربت اسطوخودوس یا نیلوفر یا بنفشه یا خمیره بنفشه میدهند
و بعد از نضج سنا مکی و تربد و هلیله زرد و ترنجبین غاریقون اضافه

مطبوخ ... که در مادهٔ مرکبه صفرا اکثر و بلغم قلیل چنانکه در تبهای ... نمود و مستعمل است
گل بنفشه گلسرخ کاسنی نیلوفر پوست بیخ کاسنی عنب الثعلب کاوزبان شستن
مطبوخ مسهل با گلقند و شربت نیلوفر و بعد از انضاج مسهل مغز فلوس خیارشنبر
ترنجبین شیرخشت و شیار ... روغن بادام اضافه کنند مطبوخ که در سرفهٔ گرم و نزله
بکار برند بهدانه عناب سپستان در عرق عنب الثعلب جوشانیده با شربت
نیلوفر بنوشانند و گاهی جهت تبرید شیرهٔ مغز کدو با تخم کاهو با خشخاش مطبوخ
که جهت نزله و زکام و سرفهٔ بارد معمول است مطبوخ مسهل اصل السوس کاوزبان
جوشانیده به نبات شربت زوفا یا اسطوخودوس شیرین ساخته بنوشانند
و گاهی جهت زیادت تلطیف زوفا و پرسیاوشان پوست بیخ کبر و بیخ
رازیانه می افزایند مطبوخ که جهت خناق گرم معمول است بهدانه
عناب عنب الثعلب جوشانیده با شربت توت یا نیلوفر بدهند
و گاهی سرد و بسیاری خون ... از ... شیره و در غلبه حرارت
بنفشه نیلوفر و خطمی و لعاب اسبغول و شیرهٔ تخم کاهو و مغز کدو
و مغز فالیز و ترنجبین و روغن بادام اضافه نمایند مطبوخ جهت خناق
بارد مسهل مسمی سپستان پرسیاوشان بیخ ... کاوزبان عنب
الثعلب رازیانه گلقند حل کرده بنوشند مطبوخ معمول در سرفه

فلد

تشنگی که با حرارت مفرطه بود و ادامه اعضای صدر عناب سپستان خطمی
خیارین بنفشه نیلوفر گاوزبان عنب الثعلب با شربت بنفشه یا نیلوفر [illegible]
نوشند و گاهی جهت سرفه یابسه تخم پرسیاوشان و اصل السوس افزایند
و در نفث الدم صمغ [illegible] و برای صفرا آلو بخارا و عناب [illegible]
عناب سپستان و شیره تخم کاهو با مغز کدو و جهت اسهال
مغز فلوس و شیرخشت با ترنجبین و [illegible] با دام افزایند و گاه
جهت سرفه یابسی و دردی که با غلظ ماده و لزوجت آن بود و تنقیح آنچه
زوفا مویز منقی گاوزبان بیخ کرفس بادیان بیخ بادیان ایرسا و روی
پرسیاوشان جوشانیده با شربت زوفا دهند و گاهی اندرین
[illegible] تخم حلبه و تخم کتان می افزایند و برای اسهال [illegible]
ترید مغز فلوس اضافه کنند و غاریقون [illegible] که جهت
است [illegible] [illegible] افتیمون سنبل الطیب
کندر بهمین مصطکی جوشانیده با صاف نموده بکار برند [illegible] که
جهت تنقیه صفرا از معده مستعمل است افسنتین گل سرخ [illegible]
و گاهی تمر هندی و ترنجبین زیاده کنند و گاهی با ایارج فیقرا [illegible]
[illegible] فرمایند [illegible] جهت درد معده و قولنج ریحی را زیاده [illegible]

کرفس رومی و بادیان بر سیاوشان با گلقند و گاهی کمون کرمانی اندرانی [illegible] سازند
جهت تنقیه معده و بلغمیه در مطبوخ سابق سنا مزید زنجبیل [illegible] تخم
بیخ کبر مویز منقی الخیرزه و فلوس تا شیر [illegible] مضاف سازند
که جهت تعدیل برودت معده و تحلیل ریاح آن مجرب است بادیان
خطائی قاقله صغار ریزه جوشانند و گلقند با شهد ... [illegible] جهت
فواق بلغمی و دوری افتیمون زیره سیاه پودینه در یک رطل آب بجوشانند
تا آنکه چهارم حصه بماند تجرع نمایند — استسقا پوست ...
پودینه پوست خشخاش جوشانیده با سکنجبین شربت [illegible]
و از حصی ... بیخ ... جوشانیده بنوشند ... برای ورم بلغمی معده
مفاتح ... کرفس بیخ بادیان بر سیاوشان با گلقند بنوشند
و گاهی روغن بیدانجیر اضافه کنند ... جهت استسقا بادیان
افتیمون تخم کاسنی و بیخ آن بر سیاوشان ... بادیان و
مویز منقی در عرق بادیان ... عنب الثعلب و کاسنی جوشانیده با
با گلقند یا شربت بزوری ... و در طبلی کمون کرویا اضافه کنند
... که در ... استعمال است بادیان تخم خربزه تخم خیار
شکوفه با شربت بزوری دهند و گاهی تخم کاسنی و بیخ و بر سیاوشان

داء الثعلب

و عنب الثعلب و خارخسک درو ید حسی با ترنجبین و گلقند و مغز فلوس و روغن
بادام بدهند و که جهت ورم طحال با بیخ سنت انجیر زرد و پوست بیخ و بادیان
بیخ کرفس پوست بیخ کبر بعرق عنب الثعلب بجوشانند و با سکنجبین بدهند
و گاهی جهت اطلاق افتیمون بسفایج مغز فلوس و روغن بادام اضافه کنند
و غار بقوان سرد دارد و تمام [illegible] که جهت قولنج با بیخ سنت انجیر زرد
پوست بیخ رازیانه بیخ کاسنی بیخ کرفس [illegible] کرمانی خولنجان بسفایج
با گلقند و شکر و اگر خواهند دوا را اثر بد سرد دارد ساز شد جهت بیخ تلخی
و زرد چوبه کاذب بیخ خطمی بنفشه رازیانه بیخ [illegible] مویز منقی تخم کشوث با
گلقند و گاهی مغز فلوس و ترنجبین سرشاه و روغن بادام افزایند
جهت حصاة بکار برند بادیان انیسون خردل حب الاکل حسکه
بکوبند و با شربت بزوری بدهند و با حجر الیهود مقویه عمل کنند
برسیاوشان تخم خیارین تخم خربزه خارخسک کلیتین با شربت
بزوری مویز منقی عناب تخم خیارین تخم خربزه خارخسک
تخم [illegible] حب القلت گاوزبان پرسیاوشان بنفشه عنب الثعلب
تخم کرفس با خیره بنفشه و حجر الیهود [illegible] عمل کنند و گاهی
فقط اسارون و [illegible] تخم ترب [illegible] جهت تنقیه

مغز فلوس خیارشنبر با روغن بادام اضافه کنند جهت درد کمر و درد رحم
حلبه بانخواه تخم خربزه کرفس بیدانه با تخم کدو جهت درد گرده و مثانه
رازیانه انیسون خارین تخم کشوث و خار خسک تخم خربزه مقشر
خیارین با آب خارشتر بجوشانند جهت تسهیل ولادت
پوست خیارشنبر با بادیان بجوشانند و بشربت بندری
با شکر سرخ بنوشند برای اخراج جنین میت مشیمه
پرسیاوشان ابهل ترمس جوشانده در عرق بادیان جوشانیده
با شکر یا شربت بزوری بدهند که بچه مرده [illegible]
بیارد و حیض و نفاس بادیه بادیان سپستان بادیان کرفس تخم خربزه
پرسیاوشان در عرق بادیان بجوشانند و بشربت بدهند
و گاهی شحم حنظل جهت تقویه عمل افزایند برای
ادرار طمث در امزجه بارده بکار برند تخم کرفس تخم خربزه
رازیانه انیسون کوفته در آب [illegible] روز بخیسانند پس بجوشانند
در روغن بادام انداخته بنوشانند که جهت ادرار
طمث در امزجه حاره کنند مغز تخم خربزه بادیان خار خسک تخم
خیارین عنب الثعلب خارشتر در آب خارشتر بجوشانند

و بارزد

مائی شربت [illegible] منفوری بنوشانند شربتی که در اورام حاره مفاصل
نافع است عناب سپستان پوست بیخ کاسنی پوست
بیخ بادیان عنب الثعلب تخم کاسنی شگوفه سورنجان [illegible] رطل
آب بجوشانند چون به نیمه رسد صاف نموده با گلقند
و لعابی [illegible] تازه چون تخم خربزه و خارخسک و تخم خیارین
اضافه کنند و بعد از نضج مغز فلوس شیرخشت ترنجبین
[illegible] با روغن بادام [illegible] اسند و در صفراوی خالص آلو تمر هندی
هلیله زرد [illegible] خیار چنبر زیاده کنند [illegible] در اورام
بارده مفاصل بکار برند آنکه ارد و مویز منقی اصل السوس
منقشر [illegible] خشک پوست بیخ رازیانه سورنجان
[illegible] کرمانی بسپایه دشان تخم خربزه عرق عنب الثعلب
بجوشانند و با گلقند شربت [illegible] بنوشند و بعد
از نضج [illegible] زنجبیل مغز فلوس شکر سرخ
روغن بادام اضافه کنند [illegible] مسهل برای ماده مبرود
و مرکب در مفاصل بکار برند سپستان آلوبخارا [illegible]
تخم کاسنی سورنجان گلسرخ نیلوفر بسپایه دشان با [illegible]

بجوشانند و صاف نموده مغز فلوس شیرخشت کافته عمل کرده

عناب بقول سرد ارو نموده بنوشند [illegible] که در بعضی الحمی

بعضی الوبجار از زیانه در پوست بیخ آن بونه مثقی عنب الثعلب

بر شاوشان گاوزبان شورکان نابونه با ارد و خطمی خیاری

شاهتره گلسرخ کاسنی پوست بیخ ان فنطوریون افسنتین

کرفس و بیخ ان و دهلت پوست بیخ کبر تخم کشوث جوشانیده

با گلقند بنوشند و بعد از نضج سنا مکی ترنجبین مغز فلوس

روغن بادام اضافه کنند [illegible] که در تب [illegible] ی وصفرا د

[illegible] عناب سپستان الو خوخ بی [illegible] نیلوفر گلسرخ شاهتره

جوشانیده با شربت نیلوفر بنوشند و گاهی لعاب بهدانه تخم

[illegible] اندران می افزایند [illegible] از برای تب صفراوی [illegible]

سپستان اصل السوس الوبجار ارزد الو [illegible] نیلوفر

عنب الثعلب با شربت نیلوفر دهانشی و گاهی جهت تطفیه

حرارت شیره تخم کدو و خیارین با کاهو اضافه کنند و بعد از

روز [illegible] سنا مکی مغز فلوس ترنجبین گلقند روغن بادام

نوشانند [illegible] مستعمل است شاهتره [illegible] نوشیا

در اول

در یک ... رطل آب بجوشانند تا چهارم آن بماند صاف نموده
... شیرین بنوشند ... کاسنی صندل سرخ
... جوشانند بنوشند ... برای شب بلغمی تخم کاسنی
دو سیر بیخ آن اصل السوس یا ... جوشانیده
با گلقند و ... بدهند و گاهی جهت تنقیح و ... سرفه
سپستان ... که در زبان ... بسیار ...
... کاسنی و بیخ آن ... سکنجبین موقوف سازند
و بعد تنقیح و گذشتن روز هفتم ... سرخ ... موقوف
... کنند و چون شب ... شود ... و ... و ...
... آورد ... داخل سازند ... ادرار
اضافه ... و سنبل الطیب ... که در شب
سوداوی متعارف است یا ... که در زبان اصل السوس
... خطمی خیارین تخم خربزه ... اگر سودا متولد از احتراق
بود یا صفرا تخم کاسنی و خیارین ... و شاهتره زیاده
کنند و اگر از بلغم بود ... بیخ آن ... و بیخ آن

بنوشانید و بعد از نضج سنا مکی بسفایج افتیمون اسطوخودوس

اضافه کنند بعد از آن هلیله کابلی و هلیله سیاه نیز اضافه کنند

... جهت ... و ... و فرح ... شیره عناب سپستان گاوزبان

نیلوفر ... و بیخ آن تخم خیارین ... شاهتره عنب الثعلب ...

تخم خرفه ... عنب الثعلب و شاهتره بجوشانند و بعد از نضج ...

سنا مکی بسفایج مغز فلوس ترنجبین شیرخشت اضافه نمایند و در اواخر هلیله کابلی

و هلیله زرد و آلو ... بنوشانند و گاهی جهت ... ادویه ... مسهل

سازند ... جهت صداع بخاری ...

فایده بخشد گل بنفشه شکر طبرزد مساوی کوفته بیخته دو مثقال بخورند ...

تنقیه اخلاط مره ... از معده نمایند زعفران عود ... حب ... مصطکی

سنبل الطیب ... درم ... شانزده ... عود ...

سازند شربت یک درم و گاهی جهت تنقیه اخلاط از معده ...

و بجهت تنقیه جگر در سودا ... ریوند خطائی داخل کنند

از اخلاط سودا نماید حجر ارمنی مغسول حجر لاجورد هلیله سیاه هلیله کابلی ...

افتیمون بسفایج سنا مکی گل بنفشه تخم خطمی شاهتره تخم بادرنجبویه شکر ...

... که در عمل مثل اول است هلیله کابلی هلیله سیاه هلیله زرد اسطوخودوس

جوارشنی لاجورد نمک سیاه برگ فرنجمشک افتیمون ده ده مثقال ... ده عیار بعون

ام می افزایند که جهت صداع خماری و بخاری و خفقان

نافع است کشنیز خشک گاوزبان ... گل سرخ صندل سفید ... طرزد

ده و حرارت قلب طباشیر مروارید فادزهر معدنی تخم خرفه خراشیده

قدر شربت دو درم که جهت سرفه و اخراج اخلاط لزج

ورم از سینه و تسکین حرارت نافع است بر ساد شان مغز تخم خربزه

مغز تخم خیارین شربت یکدرم از مؤلفات حکیم شریف خان مرحوم

از برای نفث الدم سنگ جراحت نیم درم کهربا بیخ الجبار هر یک دو درم

مروارید پوست خشخاش دم الاخوین هر یک یکدرم تخم خرفه نشاسته

هر واحد دو مثقال کوفته بیخته شربت از یکدرم تا دو درم

که جهت سل و نفث الدم نافع است صمغ عربی نشاسته کتیرا بیک

جراحت بیخ الجبار سرطان محرق گل سرخ نشاسته طباشیر شربت یک

که جهت سل مستعمل است از نفث الدم سرطان محرق

گل قرمز صمغ عربی خشخاش سفید خشخاش سیاه مغز تخم خربزه

کوفته بیخته با شیره خرما شربت انار شیرین بدهند برای ...

وازدرای تهابی نقش وتسکین مرض بانفع سپستان [illegible]

برگ گاوزبان تخم خطمی رب السوس تخم خشخاش مغز بادام [illegible]

جهت برانگیختن اشتها و حرارت جگر زرشک سماق انار دانه [illegible]

خشک قاقله نمک لاهوری جهت خفقان وصعود ابخره

بجانب دل ودماغ اما گشنیز خشک نبات جهت خفقان

گرم گل سرخ طباشیر کشنیز خشک بهشت جو مروارید کهربا کافور

جهت خفقان بارد درونج عقربی گاوزبان زرنباد

شربت یکمثقال جهت تقویت معده واشتهای طعام عود خام

قرنفل نعناع رازیانه شربت از نیم درم تا یکمثقال جهت [illegible] وشیطرج

کبدی گل سرخ دو مالشه تخم حماض صمغ عربی از هر یک [illegible] درم

مجموع لک مغسول قوة الصباغین [illegible] که [illegible]

نیم مثقال صندل سفید نیم درم زعفران [illegible]

[illegible]

[illegible]

ریحان جهت [illegible]

صمغ عربی با سویه بریان نموده کوفته بیخته دو درم از آن بخورند

جهت زحیر و اسهال مراری اسبغول بارتنگ تخم کوکنار

صمغ عربی و نشا برابر هر بریان کنند و مجموع ادویه کوفته بیخته

بروغن بادام چرب نموده سه درم از آن بخورند

جهت سوزش بول که با ریم آید و جهت درد مثانه و تسلسل بول

مفید آید بلوط بریان صمغ عربی کندر ذکر تخم حماض بریان

کشنیز خشک گل ارمنی از هر یک دو درم سفوف سازند شربت

دو درم با آب خالص و گاهی حضض یکی درین سفوف زیاده کنند

تمت تمام شد

السعال ... يكون لسبب رقيق حاد ينزل دائما من الرأس ويدغدغ في قصبة الرئة ... السعال ...

فيه ... الباطن ... الى الرئة

... البندق ... بشراب الخشخاش و

... الخشخاش ... والباقلا ... الرأس ...

وعلى الرأس ... الخشخاش ... البنفسج ...

... السعال ... الفم ...

... الخشخاش ... والباقلا المقشر ... الخشخاش ...

[illegible] الارمني [illegible] حب [illegible] الاخلاط [illegible]

[illegible] من [illegible]

[illegible]

[illegible] الذي [illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

جهت رفع سوء ادراک این نسخه را بعض احباب که اکثر اوقات خود را با ایشان [illegible]

مبذول گردیده اند بی نظیر و لا عدیل گفته اند و بنا بر اعتقاد که کلیه این نسخه در رفع

وجع [illegible] کتاب [illegible] و قول [illegible] باشد یا [illegible]

[illegible] باشد همراه [illegible] [illegible] همراه [illegible]

در این نوع مکرر است که جمیع این نسخه عجیب الجمل است که در معالجه [illegible] مجرب یافته

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] هر قدر [illegible] شد

و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] شب [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] الا [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] است از آن [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] خواهد بود [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] خواهد [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] از [illegible]

[illegible] [illegible] از [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] است [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] ادویه مطابق [illegible] [illegible]

حبه یک جو [illegible] [illegible] قیراط [illegible] سرخ که

[illegible] [illegible] [illegible] جو [illegible] [illegible] باشد [illegible]

ماشه هشت سرخ تولچه دوازده ماشه [illegible] چهار ماشه

دانگ و دوانق چهار سرخ و [illegible] [illegible] [illegible] سرخ [illegible]

مثقال چهار ماشه و نیم سرخ استار [illegible] یک تولچه و دو ماشه

اوقیه و وقیه هشت و نیم مثقال رطل بغدادی [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] فائده [illegible] در امراض در ادویه [illegible] [illegible] [illegible] که [illegible]

بر که [illegible] و [illegible] [illegible] می نویسد که [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] دندان [illegible] [illegible] و اکثر امراض [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] دندان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

شراب انجبار که از مولفات این ضعیف ... است جهت ... سرفه ... نافع

عناب ولایتی سپستان اصل السوس مقشر تخم خطمی تخم خبازی

گل نیلوفر گل بنفشه بهدانه کتیرا صمغ عربی برگ ...

... غیر از صمغ و کتیرا همه را بجوشانند و بطریق معمول ... بقوام آرند

و ... کتیرا و صمغ کوفته بیخته در ... نمایند

سفوف

مصطکی رومی ... ...

... ...

... پوست ... که ... باشد ...

[illegible]

حب [illegible] که سرفه اطفال را اگر از شدت آن [illegible] کنند و سرفه خشک را [illegible] خواب [illegible] کند نشاسته صمغ عربی رب السوس

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

درچینی [illegible] [illegible] اجوای [illegible] [illegible] زعفران افیون [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

حب السعال

[illegible] نشاسته [illegible] صمغ عربی [illegible] کثیرا [illegible]

[illegible] بادام شیرین [illegible] تخم خیار [illegible]

[illegible] تخم خرفه [illegible]

[illegible]

[illegible] رب السوس کثیرا [illegible]

[illegible]

چه کرد سلی ... [illegible] ... روشن ... [illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible] ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

۹ ۱۰ ۱۳ ۱۶ ۱۹ ۲۲ ۲۶ ۲۹

۳۶ ۳۹

[illegible]

حسب ... [illegible] ... منقول ... [illegible]

[illegible] ... [illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible] ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... [illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible] ... [illegible]

[illegible] ... ۱۰۵ ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] المبرد [illegible] على الراس

بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible] از بخد صداع است که آنرا درد سر
گویند و سبب آن یا تغیر یافتن مزاج بود بغیر از
خلطی از اخلاط و آن تغیر بسبب گرمی بود
از اسباب خارج بدن چنانچه حرارت آفتاب و یا
آتش [illegible] و یا گرم شدن سر و یا عقد [illegible] بود از
بول و براز و خشکی دهن و بینی و بیخوابی و تشنگی
و آواز آمدن در گوش و صداع گرانی سر و تنگ
یافتن از چیزهای سرد [illegible] سرد داشتن
مکان و نطول آب سرد و گلاب بر سر و اطراف ساختن
مکان [illegible] سرد [illegible] صندل و کافور و کدو

اورش

[illegible]

و روغن گل با آب سرد آمیخته و روغن کدو و بنفشه بر سر کرده
بر سر ریزند و چیزهایی که بر سر ریزند از نطول
گویند و اگر اندک اندک بریزند از سکوب گویند
و اگر درد سر از این تدبیرات رفع نشد پس سرکه و
گلاب و روغن گل ترنا کرده بر سر شما طلا نمایند و استعمال
چیزهای بسیار سرد در وقتی اجازت است که بخار را
کم باشد و اگر بسیار باشد چیزهایی که مبرد نیند روان
قند نیم روغن بابونه هم و اهل طلا نمایند تا مانع تحلیل
بخارات نگردد و در معالجه زنان و اطفال و پیران
و کودکان استعمال چیزهایی که بسیار سرد باشد
ممنوع است و اگر بسیار باشد سرکه استعمال نکنند

خصوصاً پس سر و طریق اشتعال سرکه و غیره چنانست
که موی سر را تراشیده برگرد آن دیواری از خمیر کرده ببندند
و اندرون آن سرکه ابهای سرد بریزند تقویت سر
عبارت از همین بهبود و اگر آواز در گوش نیز برشود
روغن گل سه تولہ سرکه نیم ماشه گلاب یکجا کرده بر
سر طلا کنند و ریختن گلاب بر سر نیز مفید است و
یا صداع از تغیر مزاج بجانب سردی بود آن
ریختن آب گرم بر سر و بوئیدن خوشبوهای گرم
مانند جندبیدستر و نرگس و غیره و امثال و یا صداع
طوبی سبب درد سر خلطی از اخلاط بود پس اگر از
غلبه خون حادث شود آن رخی چشم

۱۳۱

و برآمدن رگهای سر و انتفاخ وجه و ابرو و
عظیم بودن نبض و سرخی بول و غلیظ بودن آن
و دریافتن گرانی در سر و بسیار بودن نعاس
علاج
یعنی پینکی آن بفصد سر رو نمایند و بعده
عناب ولایتی هفت دانه آلوبخارا پنج دانه
در عرق عنب الثعلب شب خیسانیده صبح جوشانیده
عناب مالیده صاف کرده شیره تخم کاهو شش
ماشه سپغول برآورده شربت آلو بالو حل کرده
بنوشند غذا آش جو و اگر در چهار پنج روز
صداع برطرف شد بهتر و الا جلاب بدهند
یا نبوذکرده شیرخشت خراسانی تمر هندی هر یک

چهار تولہ مویز منقی بیست دانہ در عرق عنب الثعلب
خسانیده مالیده صاف کرده فلوس خیار شنبر شوده
روغن بادام شش ماشه حل کرده تناول فرمایند و اگر
از غلبه صفرا بود آن زردی رنگ چهره و
تلخی دهن و زیادتی تشنگی و شدت گرمی بدن و خشکی
تیزی زبان و بیخوابی و سرعت نبض و زردی و صفائی
قاروره ان منضج صفرا ان گل سرخ
گل نیلوفر گل بنفشه سپستان آلوبخارا پوست
بیخ کاسنی عنب الثعلب تخم کاسنی تمر هندی برگ
کاوزبان لیلوفر زرشک بیدانه در عرق عنب الثعلب
شب خیسانیده صبح جوش خفیف کرده صاف نموده
قاز

علامت

منضج صفرا

تا که سیوم حصه بماند قلقند ادخال نه مالیده صاف کرده

در شربت سوز مهل بستم داده فلوس خیارشنبر شیرخشت

تمر هندی مویز منقی قلقند افتاده روغن بادام

ریخته تناول فرمایند و بعد از تنقیه غذا استعمال نمایند

صندل اسفید تخم کاهو مقشر کرده ریخته

استعمال فرمایند . و اگر درد بشدت باشد پاشویه

و لخلخه بعمل آرند   پاشویه گل نیلوفر سه توله

گل خطمی سه توله گل بنفشه سه توله سبوس گندم یا وسیر

آرد جو یا وسیر برگ بید ساده یا وسیر در آب آنار پرده

جوشانیده تا به نصف رسد مالیده پاشویه فرمایند

و لخلخه یعنی دوای شمیدن یا مفردات یا مرکبات

مفرد مانند تربز یا خیار یا کشنیز تازه بو کردن

و مرکب است که شیاف ماميثا گل ارمنی براده صندل سفید
براده صندل سرخ از هر یک ششماشه کشنیز خشک ششماشه
نیم کوفته آب کشنیز سبز پخته و له سرکه انگوری ملیده
در ظرف شیشه یا گلی نموده بوکشند و شاخهای پیاله
شیشه چهار بالای کعب بموجب کشیدن فایده دارد

علامت

صداع بلغمی درد سبک و بیشتر که بالا
و الم اشتداد و زیاده شدن و ضرر یافتن از سردی و
کم شدن و نفع یافتن از گرمی و رطوبت دهن و
گرانی سر و کدورت حواس و بسیاری خواب و
سرد بودن بدن و رطوبت بینی و دیر ماندن مرض
و لطوبت نبض و سفید و غلیظ بودن قاروره

علاج

آن انضاج بلغم باین دستور باقیان ششماشه
بیخ مهک

بیخ کبر اسطوخودوس بادرنجبویه از هر واحد شش ماشه
انیسون چهار ماشه چند روز عادة ما گلقند سیاه چهار توله
بعده اجزاء مسهل داخل سازند فلوس خیارشنبر شش توله
ریوند خطائی فستقی شش ماشه تربد سفید مجوف تراشیده زنجبیل
حب النیل سوده از هر یک سه ماشه روغن بادام شش ماشه
استعمال فرمایند سه جلاب بآیین دستور داده در جلاب
چهارم و پنجم تنقیه خاص نمایند بحب ایارج دو درم
بهر شب باقیمانده با آب گرم فرو برده بخواب روند
صبح بدستور مذکور نیم فلوس در روغن بادام باضافه
برگ سناء مکی یک و نیم توله بجا آرند   حب ایارج
که دماغ و اعضاء رئیسه را از فضول و اخلاط بلغمی
پاک سازد   ایارج فیقرا تربد سفید از هر یک یکدرم

صف

حب النيل غاريقون ايلان از هر واحد نيم دانگ شحم حنظل
نمک هندي از هر يک دانگي و نيم کوفته و بيخته با عرق بادنيان
حب سازند ايارج فيقرا مصطکي رومي و دارصيني
اسارون سنبل الطيب حب البلسان زعفران عود بلسان سليخه
صبر سقوطري تمام اجزا برابر صبر سقوطري دو وزن الادويه
سفوف سازند صداع سوداوي خشکي بيني و کثرت
بيداري و خيالات فاسده و سبک بودن درد و زمحتگي
دهن گاهي و ترشي ان گاهي و گراني سر و خشکي ان و تيرگي
رنگ و نبض دقيق و بطي و رقت بول تا وقت عدم نضج
ماده و هر گاه که ماده پخته گردد قاروره سياه و غليظ گردد
و خشکي تمام بدن اگر سودا در تمام بدن پراکنده بود
ان تنقيه خلط سوداوي بعد از نضج انچه بذکر خواهد امد
نمايند صداع ريحي صداع ريحي انتقال درد

دوا ساقي

و احساس تمدد پهلو ثقل و اوانگی بوقت خالی گاهی بشرکت
معده میشود علامت آن زیاده شدن بعد از امتلاء معده و
کم شدن در خلاء آن علاج آن تنقیه معده از خلط غلیظ و
استعمال معاجین کاسر ریاح مانند جوارش کمونی و غذای سهل الهضم زاید
فقط با نمک شکله معجون کمونی زیره کرمانی ده
پنجاه درم فلفل سیاه پانزده درم زنجبیل سداب از هر یک
بیست درم بوره ارمنی پنج درم شهد خالص سرشته چند ادویه سفوف
معجون سازند خوراک یک مثقال و اگر از شرکت معده نباشد
در خلاء و ملاء یکسان باشد علاج آن اگر بدن ممتلی نباشد فقط
ادویه کاسر ریاح باید داد و غذا قلیل خشک از چیزهای مولد ریاح
احتراز نمایند مانند باقلا و نخود و ماش و قرص شیلثا بر
سر و پیشانی ضماد نمایند علاج آن افیون مصری مرمکی
لادن کافور زعفران تخم البنج پوست بیخ لفاح از هر واحد
پنج درم انزروت اکلیل الملک ارمنی از هر یک ده درم کوفته
و بیخته بگلاب و آب بیخته سرشته اقراص سازند ... پهلو
صداعی که از سقطه و ضربه حادث شود علاج آن فصد

باسلیق از جانب موافق پس اگر قدم کم شود مسهل کیرند خیار شنبر
هشت تولہ شیرخشت مغز بادام ... اسطو خودوس ... در عنب الثعلب نیم آثار
مالیده صاف نموده ... افتیمون ... حل کرده روغن بادام
ششماشه داخل کرده بدهند و اگر ... کم نشده باشد بعد فصد
باسلیق ... بعد از آن مسهل مذکور بعمل آرند و این ضماد کنند
... آب عنب الثعلب ... بر سر ضماد نمایند
غذا اگر در مزاج گرمی محسوس شود ... و الا ...
صداعی که بسبب سوء مزاج گرم ساذج که در صداع ازین ...
در ... پیدا شود امتحان شود که شخص در آفتاب بسیار گردد
و سرد ناشده سر خود را در هوای سرد برهنه نماید و بدان سبب
مسام بند شود و حرارت در اجزاء محتقن گردد ... دیگر آنست
که بمجرد طلوع آفتاب پیدا گردد تا وقت زوال و در زیادتی باشد
و بعد از زوال آمدی قدری کم گردد تا که شب شود در شب ...
صداع نماند ... آن ... و تفتیح کوشند قدری کافور
در روغن گل حل کرده در بینی چکانند که بسیار فایده دارد

[illegible]

ورم باشد که در عصب [illegible] یا حجاب او حادث شود اگر سبب

زیادتی خون باشد علامت آن تب دائم و گرانی سر و سرخی رخساره

و چشم و [illegible] و خنده بی سبب و نبض عظیم و غلظ قاروره و

سرخی آن و خشکی زبان و برآمدن اشک از چشم بی اراده و کراهت ضوء

و برآمدن خون از بینی علاج آن فصد قیفال و اخراج خون بقدر

طاقت در سه روز اول و باقی علاج بعینه علاج سرسام صفراوی است

که ذکر خواهد شد لیکن در تبرید از صفراوی کمتر باید داد و

غذا آش جو و اگر سبب زیادتی صفرا باشد از افراطیس خالصه گویند

علامت آن شدت حرارت حمی و بیداری و سبکی سر و خشکی چشم و

[illegible] زردی رنگ و زبان و اضطراب و غضب و سوء خلق و [illegible]

نبض و ناریتی قاروره و تشنگی و خشکی دهن بود علاج آن تبرید

دهند که در حمی صفراوی مذکور خواهد شد و فصد قیفال لیکن از

دموی کم و در روز سیم مسهل صفرا دهند و انتظار نضج نکنند اول

گل بنفشه گل نیلوفر عنب الثعلب از هر یک شش ماشه سپستان [illegible]

عناب ولایتی [illegible] تخم کاسنی بکوفته تخم خیار بکوفته هر واحد

[illegible] دانه تمر هندی چهار تولد زرشک [illegible] شش ماشه

[illegible]

درعرق عنب الثعلب نیم آثار شربت... نیده صبح بدون عناب مالیده صاف

نمودہ فلوس خیار شنبر شش توله گلقند افتابی چهار توله شیر خشت

تخم خراسانی چهار توله مکرر مالیده صاف نموده روغن بادام شش ماشه

درعرق گاوزبان نیم پاو و عرق کیوره براورده چهار توله شربت نیلوفر

دو توله حل کرده بنوشند غذا امرود و قیمه اش چه با شربت نیلوفر اگر

بخوردن دوا الحی شود حقنه کنند ان گل خطمی عنب الثعلب

عناب ولایتی سپستان تخم خطمی سفید تخم کاسنی مکوب برگ چقندر

خار خسک مقشر در آب جوشانیده مالیده نمک بانده صاف کرده در

محقنه انداخته بعمل آرند و باید که بوقت حقنه مریض را به پشت دراز

شود و سر خود بر بالش نرم نرم نهد و بطرف وجع میل نماید و

باید که دوا حقنه معتدل باشد در گرمی سردی و صبح و شام

بهتر بود و پاشویه و لخلخه و نشا غبای خالیه که در صداع صفراوی

مذکور شد بعمل آرند و پاشویه بوقت هیجان و شدة الم لازم

و باید که پاها را از زانو تا قدم بشویند و از بالا بزیر بمالند

و اگر سرسام سبب بلغم باشد اکثر غشی نامند بسیار می

خمیازه و سبات سهری یعنی حالتی که در خواب و بیداری باشد

و حجاب خواب زیاده باشد و نفس تب و دق و گرانی سر و ثقل بدن

و سفیدی زبان و کاهلی از جواب و حرکت و سکون و فراموشی علاج

آن منضج و مسهل بلغم ده ... ان عناب ولایتی بیست دانه ف

پرسیاوشان اصل السوس از هر یک شش ماشه مویز منقی بیست دانه برگ

گاوزبان پنج ماشه اگر در مزاج سردی بسیار باشد بادیان بیخ بادیان

هر یک شش ماشه در عرق عنب الثعلب یک پاو بجوشانند چون ثلث بماند

صاف کرده گلقند آفتابی چهار توله آمیخته چند روز بدستور منضج داده

بعد از نضج تا ده جلاب دهند در همین نسخه تربد سفید مجوف شش ماشه

برگ سنا مکی توله مغز فلوس خیار شنبر شش توله گلقند آفتابی چهار توله

روغن بادام شش ماشه اضافه نمایند غذا میانه روز نخود آب شاملیه

و خشکه و شبه زیر و شب ... نمایند بابونه گل خطمی پرسیاوشان

اصل السوس مقشر انجیر سفید ولایتی بادیان بیخ بادیان بیخ

کاسنی برگ چقندر در آب جوشانیده صاف کرده فلوس خیار شنبر

شکر سرخ روغن کدو بوره ارمنی اضافه نمایند دو سه دفعه کرده

استعمال فرمایند مرضی بود در دماغ صاحب آن تصور میکند دوار

که تمام عالم بگرد او حرکت دوری مینماید و بسبب آن بر زمین

بخارات از اخلاط خام که در دماغ یا در معده یا در عضوی دیگر باشد

و آن بخارات بدماغ رسیده همراه ارواح دماغی حرکت کرده

باستدارت نمایند در بخالت از آن پیدا گردد پس آن بخارات اگر

از بلغم باشند علامت آن گرانی سر و کثرت بزاق یعنی آب دهن علامت

و کم تشنگی و کندی حواس و بسیاری خواب و سفیدی قاروره

و طنین و دوی یعنی آواز آمدن در گوش و در جهت یافتن از

چیزهای گرم علاج آن استفراغ بلغم بعد از نضج قاروره بعد از علاج

فراغ از تنقیه اطریفل [illegible] پخته بخورند و بالای آن

گلقند افتیمون چهار تولہ [illegible] ده تولہ عرق عنب

الثعلب ده تولہ مالیده صاف نموده بخورند و اگر از خون باشد علامت

علامت آن سرخی چشم و [illegible] و شیرینی دهان و پری رگها و

گرانی حس سر و سیلان دمع علاج آن فصد قیفال [illegible] خون علاج

خون با عرق عنب الثعلب و عرق کاسنی و عرق شاهتره و ترشیب

نیلوفر با شربت انارین داخل کرده استعمال نمایند و غذا اشکنه و اگر

از صفرا باشد

از صفرا باشد آن زردی رنگ و تلخی دهان و سوزش دماغ
و ثقالت سر و سرعت نبض و زیادتی تشنگی و سکون آن با شربت بارد
آن اصلاح مزاج به مبردات و حقنه و مسهل صفرا نمایند و اگر
ماده بسیار باشد مسهل صفرا دهند با مغلیات و غذا اطریه مقشر با شوربا
تمرهندی و از نقل کشنیز با مربیات مناسب و اگر بسبب مزاج حاره
باشد اگر از غلبه صفرا در بدن باشد گلاب با تمرهندی و گلقند آفتابی
دهند و اگر ضرورت باشد فلوس خیارشنبر دهند و اگر غلبه خون در بدن
باشد فصد قیفال نمایند و اگر دوار بشرکت معده باشد و اگر بسبب
زیادتی هضم نبود آن غثیان و ارتفاع ترش و سوء هضم و ضعف معده
و اختلاف دوار و اشتداد و سکون باختلاف حال معده در خلو و
امتلا و سوء تخمه و کمی اشتها و بیزرگی دهن و عدم سوزش معده
آن گلقند آفتابی در عرق بادیان سایند و شیر
برآورده شیر گرم بنوشند و اگر قبض باشد شیاف نمایند و الا
مسهل بلغم و حقنه آن دهی تعجیل آرند غذا اطریه و خشکه و
اگر بسبب صفرا باشد آن باطل شدن اشتها و ضعیف شدن
نبض و خفقان و قی صفراوی و زیادتی تشنگی و سوزش فم معده

دشواری نبض و سرخی قاروره و رغبت بچیزهای شیرین و زیاده شود
بچیزهای گرم ... تنقیه کردن با سکنجبین بالعسل گرم و تعدیل مزاج
با شربت انار یا شربت سکنجبین و شربت لیمون یا شربت انار ترش
یا عرق عنب الثعلب و عرق کاسنی و اگر احتیاج زیاده باشد مسهل دهند
باین دستور ترنجبین خراسانی شیرخشت تمرهندی و از غرغرات مناسبه
مالیده صاف کرده بخورند افتیمون فلوس خیارشنبر حل کرده روغن بادام
شش ماشه ریخته بنوشند و غذا آش تمرهندی یا آش جو یا اشکنه با آلو و
اگر بسبب دمغ باشد و طبیعت متوجه قی باشد بگلاب گرم کرده قی بدهند
و سکنجبین اسپغول بخورانند و اگر طبیعت متوجه قی نباشد شیاف بعمل آرند
از مادی بود بسبب ارتفاع بخارات بطرف دماغ و چشم
تاریک شود و در گوش آواز آید و اگر چیزی بخورند این مرض اکثر مستقل
بصرع بود و ماده این اکثر اخلاط بارده بود علاج ماده مثل فالج
و دوار باشد و اگر از سبب سقطه و یا ضربه بود فصد کنند و سر را از
بخار و آفتاب نگهدارند و تعریق سر بروغن گل گرم کرده نمایند

و مصروع

و موم روغن بر سر طلا نمایند [illegible] بیشتر جای بعد کرده که یک شق بدن

عارض شود و حس و حرکت به همه بدن زایل و در لقوا و اگر حرکت زایل شود و

حس بماند و بطلان و نقصان این هر دو موقوف بر کثرت ماده و قلت آنست

و سبب آن خلطی بلغمی است که مسالک روح نفسانیه که تعلق بدماغ دارد

بند نماید [illegible] آن بطلان حس و حرکت نصف بدن و نبض لینی

متفاوت و غلظت قاروره و کدورت آن در ابتدا [illegible] ابتدا آن علاج

تقویه مشغول نباید شد و تا چهار روز اگر قوت باشد تا چهارده روز غذا ندهند

دیگا بکی یا آب و غذا ماء العسل استعمال و ماء العسل بر دو قسم است یکی قوی و آن

بجز چهار بار سود مناسب است آن عسل خالص یک پیاله و آب سه پیاله و

بجوشانند تا که یک پیاله بماند دوم ضعیف و یک تا کشیده و آن چنانست

که عسل خالص یک پیاله و آب خالص سه پیاله بجوشانند که یک پیاله تحلیل رود و

وسه پیاله بماند و آن در فرا جیا گرم مناسب است و روز چهارم و

پنجم منضج دهند بدین دستور اسطوخودوس پرسیاوشان بیخ بادیان

بادیان بیخ کاسنی تخم کشوث پوست بیخ اصل السوس مقشر

انیسون انجیر سفید والیتی مویز منقی ایرسا در عرق بادیان جوش کرده

تا که ثلث باند صاف کرده قند عسلی حل کرده تناول نمایند غذا
شوربای کبوتر یا دراج یا مرغ یکساله و در شانزدهم مسهل دهند در
همین جوشانده برگ سنا تر بنفشه مجوف خراشیده زنجبیل قنطوریون
در یک نیم آثار آب جوشانند و در جوش آخر افتیمون انطاکی در پارچه
بسته داخل سازند هرگاه سیوم حصه باند مالیده صاف کرده گلقند
اضافه کرده روغن بید انجیر یا روغن بادام داخل کرده بنوشند
در روز سیوم تخم کنوچه در عرق بادیان جوش کرده صاف نمود شربت بنفشه
داخل ساخته بنوشند و مسهل دوم و سیوم همین دستور و در مسهل سیوم شیر
باقی ماند حب ایارج با عرق بادیان شیر گرم بلع نمایند و بخوابند
صبح بدرجه مذکور مسهل آرند و اگر بعد از تنقیه کامل قدری اثر فالج
بماند ترهین بدر روغنهای حاره مفید است مانند روغن بلسان و روغن
ریحان و روغن قسط و روغن ناردین و معجونات حاره مانند
تریاق اربعه یا تریاق فاروق یا مثرودیطوس و دوا المسک حلو

دوا المسک

روغن — وفلاسفه و معجون سیر بقدر ... جهت استعمال نمایند روغنی که
بفالج و سبات نفع رساند قصب الذریره سنبل رومی ورق الغار
عود بلسان لک مغسول ساذج هندی برگ مورد اذخر ابهل
راسن قردمانا مرزنجوش مساوی نیکوب کرده در شراب و
آب خیسانیده یکشبانه روز دیگر در صاف کرده با روغن کنجد
صفت — یا روغن زیت بجوشانند تا آب سوخته روغن بماند
روغن بیدانجیر مرکب نافع فالج و لقوه و نحو آن سعتر
۱۱۲ — پودنه کوهی کرفس انیسون مصطکی رومی اسارون
از هر یک بیست درم بنجنکشت بیخ سوسن راسن خشک از
هر یک یکدرم شیطرج هندی مقل ازرق از هر یک سه درم
زنجبیل دار چینی قاقله جوز بوا کبابه دار فلفل خیربوا بسباسه
شونیز قسط کبیر از هر یک چهار درم ادویه را کوفته در آب
یکشبانه روز خیسانند بعده بجوشانند روغن بیدانجیر تازه
پانصد و پنجاه درم اضافه کرده بجوشانند تا روغن بماند
و آب تحلیل رود و گاهی فالج بسبب کثرت از خون عارض
علامت — شود علامت آن عظم نبض و سرخی رخساره و چشم و پری

رگها و انتفاخ رگها ر صفح ... ان فصد باسلیق از جانب مخالف

پیش از چهارم بعمل آرند و منضج دهند صفت ان عنب الثعلب

تخم کاسنی نیمکوب پوست بیخ کاسنی مویز منقی در عرق عنب الثعلب

عرق گاوزبان جوشانیده صاف کرده شربت گاوزبان

گلقند آفتابی اضافه کرده بنوشند و در شانزدهم جلاب دهند

درهمین جوشانده خوشنا ... پرسیاوشان فلوس خیار شنبر

گلقند آفتابی غاریقون صاف کرده روغن بادام ریخته

روز دیگر جوشانده گنوچیه بدستور گذشته بعمل آرند و مسهل بعد ان

قسم داده در مسهل سیوم و چهارم هر شب باقی مانده حب ایارج فیقرا

بلع نمایند صبح بدرقه ان مسهل مذکور نمایند و بعد تنقیه کامل استعمال

روغنها و معاجین مذکور نمایند و اگر صدمه غالب باشد شیره

گاوزبان عنبری استعمال نمایند صفت ان برگ گاوزبان

چهار توله گل گاوزبان چهار توله براده صندل سه توله تخم

بادرنجبویه تخم بالنگو چهار توله شکر خالص نیم ماشه عنبر اشهب

ششماشه قند کنند یک آثار موافق معمول بیاز نمایند و در ابتدا

منع آب و غذا و اشیاء بر ما ... مناسب است هذا اشفای ...

پادزهر یا لعاب آن و لعاب بهیو قند ... و اگر بدین علاج بهتر نشود
گردن و دهان ... مشابه لقوه ... لقوه علتی است که
دران وجه انسان کج شود و از هیئت طبیعی بگردد و لبها با
یکدیگر وصل نشوند و از نقص و اعضای چراغ ... نفخ ... باشد
باشد و قادر بر بند کردن یک چشم نباشد و سبب آن یا استرخا
بود یا تشنج و تشنج آنست که پوست پیشانی ممتد نشود
و پوست ... گردن کشیده شود و آب از دهان کمتر آید
و پوشیدن چشم جانب سلیم ... باشد و ریق و بزاق در مادی
زیاده بود و ... لقوه که از تشنج یا یبس ... بود
باشد ممکن نیست و انچه از تشنج مادی پیدا گردد ممکن باشد ... از سودا
پس اگر از احتراق صفرا باشد ماء الجبن باید داد و اگر از
احتراق بلغم باشد یا خون یا سودای طبیعی بوده باشد بهتر از چوب چینی
دیگر چیز نباشد و اگر لقوه از استرخا حادث شود ... ان
ضعف حرکت وجه و قلت تمدد جلد و فرود آمدن پلک زیرین
از یکجانب و اشک سیلان بود و حواس مکدر گردد ... بدستور علاج
فالج بلغمی است و در استرخا پلک بالا حرکت نمیکند و در تشنج

بجهد قلیل حرکت میشود محمد زکریا گوید هر که مستعد لقوه باشد در حجامت
گرفتار این مرض بود و میگوید دو شخص را دیدم اندر یک روز حجامت
کردند هر دو پیش حجامت تخم مرغ خورده هر دو را بهمان روز لقوه
پدید آمد و هم او گوید شخصی حجامت کرد بعد از آن گرسنگی کشید در
لقوه گرفتار شد و اکثر باشد که خداوند لقوه در چهار روز هلاک
شود و اگر از چهار روز بگذرد امید نجات از آن سکته باشد و هر
لقوه که تا دو ماه بماند مزمن [illegible] سبات گردد [illegible] خوابی است سبات
گران و دراز و صاحب آن بدشواری بیدار شود و اگر از بلغم بود علامت
علامت آن ثقل سر و ریختن آب از بینی و بسیاری آب
دهن و پریدن چشم و ابرو و بدشواری بیدار شدن از خواب
[illegible] آن تنقیه بلغم بعد از سر و استعمال حقنه حاده و اگر از سوء علاج
مزاج بارد رطب بی ماده بود [illegible] آن بیدار شدن بعد علامت
از برد شدید که سر را زند یا باستعمال ادویه مخدره مانند افیون
و شوکران و تمدد در وجه نباشد و رنگ و روی مایل بسبزی
باشد و در نبض صلابت و تمدد باشد و متفاوت گردد و رنگ
قاروره سفید باشد و حالتی شبیه به بی بصری بود علاج تبدیل علاج

مزاج

تبدیل مزاج از مسخنات [illegible] و [illegible] روغن
بروغن بابونه و شبت نمایند و منع مقویات [illegible] مجنون آید
سبب بیداری بسیار [illegible] علت طبیعی خارج باشد و آن یا از
سبب [illegible] صفرا باشد علامت آن زردی رنگ و خشکی دهن و
تلخی آن [illegible] آن [illegible] شیره خشخاش در بینی چکانند
و اغذیه سرد و تر استعمال نمایند [illegible] آن شیره [illegible] کرد و
شستشاشه شیره مغز تخم کدو هندوانه [illegible] شیره تخم خرفه [illegible]
شسته شده در عرق نیلوفر ده توله برآورده شربت نیلوفر دو توله
حل کرده بنوشند غذااش [illegible] و قلیه گوشت حلوان و [illegible]
با روغن [illegible] استعمال فرمایند اگر از غلبه سودا بود [illegible] آن خشکی [illegible]
و [illegible] علامت آن [illegible] سوداوی [illegible] و اگر
[illegible] خشکی [illegible] و رطوبات [illegible]
جمیع اقسام [illegible] فایده کنند [illegible] وقت [illegible]
[illegible] و از [illegible] کردن [illegible] منع کنند و [illegible]
بسیار از [illegible] و [illegible] بسیار [illegible]
و [illegible] عجیب و غریب و حکایات افسانه‌ها شروع نمایند

تا او را بکمال مرتبه ماندگی و تعب حاصل شود آنوقت دست و پایش
بگشاید و در روشنی دود نمایند و مردم از نزد او برخیزند و او را
تنها بگذارند البته مریض خواب خواهد کرد مرضی است
که از اجتماع اسباب سبات و سهر پیدا شود ولیکن سبات غالب باشد
آن گاهی خواب دراز کند و گاهی بیدار باشد و این قسم
از اجتماع بلغم با صفرا بود لیکن بلغم از صفرا غالب بود آن
تنقیه بلغم و صفرا بعد از استعمال منضجات هر دو اخلاط و بیشتر مراعات
بلغم نمایند باین دستور بادیان پوست بیخ کبر پوست بیخ کرفس
اصل السوس مقشر گل بنفشه گل نیلوفر از هر یک شش ماشه مویز منقی
دوازده دانه پرسیاوشان گلسرخ تخم کاسنی هر واحد نه ماشه در
عرق بادیان یک و نیم پاو و عرق عنب الثعلب نیم آثار بجوشانند تا که
سیوم حصه بماند مالیده صاف کرده گلقند آفتابی سه توله داخل کرده
استعمال فرمایند بعد از دریافتن نضج و رفتار و روه فلوس خیار شنبر
شش توله سنا مکی یک توله ترنجبین شش توله اضافه کرده روغن بادام
شش ماشه داخل کرده بنوشند و در حقنه هم رعایت بلغم و صفرا
بکار برند این مرض هم مرکب از اسباب بیداری و خواب است

لیکن

لیکن بیداری درین زیاده از خواب باشد علاج مراعات ...
در بلغم بسیار نمایند الحب البلغم چهار دانگ ...
تخم کاسنی بکوب سپستان پانزده دانه پوست بیخ کاسنی سفید باشه
کاسنی بیخ ... باشه عناب جوزده دوازده دانه گاوزبان ششماشه جوش نمایند
صاف کرده شربت نیلوفر دو توله داخل کرده استعمال فرمایند بعد از نضج
فلوس خیارشنبر ششتوله شیرخشت ... اسطوخودوس ... روغن بادام
ششماشه اضافه کرده استعمال فرمایند و در روز تبرید لعاب ریشه خطمی عرق
گاوزبان براورده شربت بنفشه داخل کرده استعمال فرمایند و از همین اجزا
حقنه نمایند عوض روغن بادام روغن کنجد و نمک زیاده نمایند علاج
قلیه خشکه و ابت تخفی ... و آن تغیر ظنون و افکار بود از مجری طبیعی
بطرف فساد و خوف و سبب آن مره سودا یا سودا سوخته بود در دماغ
یا در جمیع بدن و بشرکت مراقی هم می باشد آنچه از امتلاء بدن و
دماغ از مره سودا باشد علامت آن لاغری بدن و تیرگی رنگ
و خوردن غذاهای سودا انگیز در زمان سابق مانند گوشت گاو و
جماع سودی و بادنجان و حلبه و دال ماش و کرنبه و سابق محنت و
تعب بسیار کرده باشد و نبض بطی و مختلف و صاف بودن قاروره

و غلظ و سیاه شدن آن بعد از سرخی و وحشت داشتن تنهایی و تنفر یکسر چیزی که گران
و در آن حالت افتادن و بسیار بی غم و فکر و خاموشی و غضب و گریه بی جهت
و خنده بی موجب علاج آن استفراغ سودا و مراعات خلطی که از احتراق
آن سودا بهم رسیده [illegible] و تنقیه بدن از خلط غالب با جزء [illegible]
اخراج سودا [illegible] و اکثر [illegible] مشغول [illegible]
شیر [illegible] استعمال [illegible] بسیار [illegible]
استعمال [illegible] که بگیرند شیر بز سرخ رنگ جوان که زیاده بر چهل روز
از زائیدن آن گذشته باشد و [illegible] در دیگ سنگی یا نقره یا مسی که قلعی
[illegible] کرده باشند و با آتش ملایم جوش دهند تا بغلیان آید سرکه انگوری
بقدر حاجت در حین جوش [illegible] تا منقطع کرده پنیر مایه جدا گردد از پارچه
صاف [illegible] جدا کرده بشربتهای مناسب مانند عناب و گاوزبان و
شربت صندل شیرین کرده نوشانند و در هر هشت روز جلاب
بگیرند [illegible] یا حب آن یا حب افتیمون یا [illegible]
و قبل [illegible] از جلاب سکنجبین افتیمونی [illegible] مسهل سازند و اگر
از شش [illegible] هر روز اضافه نمایند [illegible]
[illegible] زیاده بر آن [illegible] استعمال فرمایند [illegible]

وبعد از فراغ از تنقیه بتدریج مقدار ماء الجبن کم نمایند تا که موقوف کردد
چوب چینی بر این دستور نمایند که بگیرند چوب چینی خوب محکم و وزین که شکسته
و در آب فرو نشیند کرم خورده نباشد از تیشه نجار ورق ورق نموده بعد
دو مثقال در چهارده سیر آب با آتش ملایم بجوشانند تا نصف آن بماند
پس آن را صاف کرده و ثفل او که بماند با حتیاط نگهدارند روز دویم دوباره
چوب چینی با ثفل مذکور به دستور مسطور بجوشانند و سر دیگ را بخمیر محکم کرده باشند
تا که نصف ماند و در روز سیم شش ماشه چوب چینی با ثفل مذکور بدستور بجوشانند تا نصف
ماند تا که مقدار زیادتی چوب چینی به سه تولا برسد بطریق معهود بجوشانند
و به وقت شب باقیمانده و سر دیگ را بخمیر گرفته و بالا سر پوش چیزی کران
گذاشته و صبح دیگ سربسته نزد علیل آرند و زیر کرسی مشبک سر دیگ آهسته
بگشایند و بالای آن مریض را بنشانند و روزنه گشاده دارند و بر تمام
بدن لحاف بگیرند تا که تمام بخار چوب چینی به بدن برسد و هرگاه که حالت
مریض قریب بغشی رسد از همان آب یک قدح بمریض بخورانند تا عرق از
بدن جدا شود و بتدریج و ملاحظه عرق را خشک کرده از لحاف برآیند
و تغییر لباس کنند و باقی آب چوب چینی در اطعمه و اشربه و طهارت صرف نمایند
اگر مریض طاقت داشته باشد هر روز بخار بگیرد و الا دو روز در میان اخذ

غذا اغذیه خشک بسیار کم کنند ضمادها مرطوب ... و دیگر هم ضماد لقوه ندارد
و شیر بینی کم کم استعمال کردن ضمادها نمایند و در جایی نشیند که هوا الطف
در آن نرسد لیکن باید که مکان روشن باشد مانند ابر که خانه باشد
و بعد از فراغ از چوب چینی تا چهل روز تر و یک حمام نمایند در حال آن اشد
بطالیقون لو ... و برای مزاج سرد ایام ربیع و برای مزاج گرم خریف
اگر سودا از احتراق خون باشد یا از احتراق بلغم چوب چینی نفع دارد و اگر
اگر این مرض از احتراق بلغم باشد ... ان رطوبت صفراوی و سیلان سبب
لعاب از دهن و کندی و کسل و سکون و قلت اضطراب ... آن
نتیجه این از بلغم محترق و اگر استیلاء شود فصد باسلیق و اگر از
احتراق صفرا باشد ... ان جنون و تحیر و هذیان و اضطراب و غضب
و دشنام و زردی رنگ و بیخوابی و حرارت لمس ... و نظر کردن باشند
صباح و استعمال منضجات ... و ... خشکی آن ... ان فصد
باسلیق و استعمال شیره ... مقشر ... شیره مغز تخم کدو شیره تخم ...
شیره مغز تخم هندوانه ... شب ... اسپغول ...
برآورده شربت نیلوفر ... حل کرده استعمال نمایند غذا اغذیه ... و ...
و استعمال ... نمایند با ... افتیمون ... ان ... ورم

بادیان

بادیان یکدرم تخم شاهتره نیمدرم افتیمون ولایتی نیمدرم بسفایج فستقی
یکنیم درم برگ سنا یک ونیم درم نیم کوب کرده در سر کو خیسانیده و ینجاه درم
آب بعد از آن داخل کرده بجوشانند تا قند سفید نیم تا بقوام آرند
سفوف لاجورد که بیمار را چنین عناب لزین محلل کرده پوست هلیله سیاه
هفت ماشه پوست هلیله کابلی پوست هلیله زرد اسطوخودوس افتیمون و لاجورد
از هر واحد هفت ماشه نمک سیاه ۱۱ ماشه حجر ارمنی ماشه برگ فرنجمشک ماشه
لاجورد مغسول نیم ماشه کوفته بیخته سفوف سازند و اگر درین بیماری تشنج باشد
در بیمار چنین سفوف عناب تمر هندی شش تولهٔ شیرخشت چهار تولهٔ ترنجبین خیارشنبر
شش تولهٔ مغز فلوس شش تولهٔ گلقند انتقیا شش تولهٔ حل کرده روغن بادام
اضافه کرده استعمال فرمایند و اگر از احتراق خون باشد اما
علامتش زردی رنگ مایل بسیاهی و سرخی چشم و خنده و خوشی عظیم و یکی سبب
غضب عظیم و تمامی بوده سرخ و انتفاخ عروق ان نقلند با نسلو
و استعمال چنین باید که حرارت خون را فرو نشاند مانند عرق شاهتره شش تولهٔ
عرق عنب الثعلب شش تولهٔ عرق کاسنی چهار تولهٔ شیره کشنیز خشک یک تولهٔ
شیره مغز تخم کدوی شیرین نه ماشه عناب شش دانه بر آورده شربت
نیلوفر دو تولهٔ داخل کرده استعمال فرمایند و بیمار چنین از بیشتر دهند

یک آثار شیر در ظرف گوده یا قلعی بار کرده کرده از آتش فرود آورده
چهار ماشه چینی برای در آن بیاندازند بعده سرپوش بالای آن گذاشته یک
گهری دو گهری نگاه دارند تا شیر منجمد شده سرد گردد پس بکارد طولاً
و عرضاً ببرند تا آب از پنیر جدا گردد در پارچه صفیق بیاویزند و در
زیر آن ظرف چینی گذارند تا تمام از آن جدا گردد از بیست و یکم شروع نمایند
و در دوام هر روز اضافه میکرده باشند ... و آن
خیالیست که خلط سودا جمع شود در معده یا در ماساریقا یا در شراسیف یا در مراق
که آن پردهٔ شکم است پس متصاعد بخارات از آن خلط شود بطرف دماغ
و نفخ مراق لازمه آنست بنابر این علت را نفخه و نفخهٔ مراقیه گویند
و در سبب این مرض حکما سخنها کرده اند و نزد محققان آنست که قوت معده
ورم سوداوی بهم میرسد و از آن بخارات سوداوی سیاه ظلمانی
و دماغ متصاعد میگردد و از این ابخره در دماغ سوداوی در مراق نفخه
عارض شود و ... آن قراقر شکم و خیالات سوداوی و اکثر دیده
شدن سودا و ارواح ترش آمدن و قلت هضم و کثرت آب دهن و
سوزش در محل مراق و در میان شانها و تنگی سینه و اختلاج سینه
و نرمی طبیعت و اشتهای کاذب و احساس کردن جرقیش معده و ابخره

و ورم

و شونیز در لبات و بزر ایک در غرفعل … ان فصد باسلیق بعد
استعمال مدرات … ان الشیره کشنیز خیارین و الیجی کشنیز توله شیره
مغز تخم خرپزه شده باشد قند سفید … حجوده توله شیره کشنیز
کشنیز ان علی در تولا سایید و حل کرده بنوشند و اگر از این فایده حاصل نبود
استعمال ایارج فیقرا نمایند و اگر مزاج صفراوی باشد از شربت … لاله … بنفشه
… مسهل قوی مثل … نوشته اند و اگر از ضرورت واجب باشد
از کثرت مقدار معده و حکمت ان عفونت و انتشار بطرف بدن
پس مسهل ضعیف باید داد … ان … خیار شنبر شستو شسته شیره
چهار توله ترنجبین شستو … حل نموده روغن بادام … شش ماشه … کرده
تناول فرمایند و از انواع مالیخولیا … و ان جنونی سبعی است
ان غضب و تشدد ایذا دادن مردم و از اکثر داء الکلب است
و ان بیشتر از احتراق خون پیدا باشد … ان ضحک بازی فقید
او … سبب … پیدا شود لهذا باین نام نامیده شد
داء … است و … ان کجا قرار نگیرد و از مردم گریزان باشد
و بر ساق پایش قروح پیدا شود … علاج مالیخولیا است
و این مرض است سوداوی که انسان را از الفت با انسان دیگر

پیدا شود و روز بروز در زیادتی گردد تا که برای او خوف در هلاک باشد
این غم و وحشت خصوصیت دارد گاهی می‌خندد بی سبب نماید و
گاهی گریه بی سبب کند و از موهم کشاده مجوید و هرچه بشنود یا ببیند
فراموش نماید و حرکت چشمها بسیار و نبض وی مختلف گردد خاصه
در وقت نام گرفتن معشوق یا دیدن آن و نفس صعدا بود
این وصال است اگر بطور شریعت ممکن باشد و تدبیر طبیب مزاج بیمار را بر درجه رطوبه
و حمام کردن با آب شیرین و تمریخ بدن بروغنهای مرطبه چون روغن بنفشه
در روغن کاهو و روغن خشخاش و روغن بادام و امثال آن و باید که بیمار را
مشغول دارند باستماع الحان و نقلها و اشیاء مضحک و حکایات زاهدان
و اهل شریعت و سیر باغات و گلزارها و باید که نزد او سخنان نفرت انگیز
از جانب معشوق مذکور نمایند و اگر از اهل تجرید باشد مقید بتاهل سازند
که جماع با غیر محبوبه هم زوال آن عرض میکند باب کابوس و آن مرضی است
که آدمی در خواب بیند که کسی بر سینه او نشسته است و نفس او گرفته گردد
و طاقت جنبش نماند و آواز نتواند کرد و مشابه باشد بکسی که گلوی او افشارد
و این مرض مقدمه صرع است و سبب آن اجتماع بخارات از اخلاط اربعه
غلیظه بر سینه و گاهی از خون باشد علاج آن فصد است و اگر از خون نباشد

تنقیه

تنقیه بدن از اخلاط بلغمی و سوداوی نمایند و بعد از آن باصلاح مزاج و

تقویت کوشند . مرضی است که آن نیز از نصف بحس و حرکت شود

و بهشت و پا میشود و درین نوع کمتر دهن و چشمها متغیر گردد و سبب سده

غیر تامه بود در مسیر بطون دماغ و اعصاب و منشأ کیفیات ان جاری شدن

روح نفسانی بطرف اعضا کشیده دیگر و ان اعصاب را اگر از بلغم باشد

از بسیاری آب رفتن از بینی و دهن و سستی رقیقه

صحیح و کدورت حواس و کندی ذهن و نبض بطی و مختلف قاروره غلیظ

و دشواری حرکت ان الضماد بلغم باین دستور بادیان هشت ماشه

بیخ بادیان هفت ماشه برگ گاوزبان هفت ماشه عود صلیب یک ماشه پرسیاوشان

نه ماشه انجیر سفید ولایتی هفت دانه مویز منقی بیست دانه اصل السوس مقشر

یک توله بیخ سوسن آسمان گونی از هر یک چهار ماشه پوست بیخ کبر چهار ماشه در

عرق بادیان بست پاو بجوشانند تا که سیوم حصه بماند مالیده صاف کرده

گلقند آفتابی بیست توله داخل کرده بنوشند بعد از ظهور نضج و تقادیره پیر شب

با قیماند ه تربد اسطوخودوس ماشه غاریقون یک ماشه صبر یک ماشه سنا مکی ماشه

حب و صبح در همین نسخه برگ سنا مکی یک توله گلقند آفتابی پنج توله

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

در باب [illegible] صاحب [illegible] اضافه کرده [illegible]

غرغره فرمایند و اگر [illegible] آن [illegible]

[illegible] دیگر [illegible] پانزده [illegible]

اصل السوس [illegible] از هر یک [illegible]

بنفشه [illegible] و آب [illegible] بجوشانند [illegible]

صاف کرده [illegible] کرده و [illegible] نمایند

[illegible] و اگر [illegible] ان [illegible]

[illegible] علاج [illegible] و تقدم [illegible]

کاذب و تخیلات فاسده [illegible]

[illegible] ان [illegible]

[illegible]

[illegible]

افسنتین نیم ماشه گل بنفشه نه ماشه بسپایه شش ماشه مویز منقی پانزده دانه
در آب نیم آثار جوشانیده صاف کرده گلقند عسلی سه تولعه حل کرده بنوشند
و در روز سیوم سنبل ... سنا مکی تولا اضافه کرده افتیمون نه ماشه در پارچه بسته
در جوشاندن آخر داخل نمایند مجموع را مالیده صاف کرده مغز فلوس شش تولعه
گلقند عسلی دو تولعه مالیده صاف کرده روغن بادام شش ماشه ریخته
بنوشند و باقی تدبیر صرع بلغمی بعمل آرند و اگر سبب آن خون باشد در حالت
صرع رو در حین ممتلی شود و رخساره منتفخ گردد و سرخ شود اکثر در حالت
حادث شود ان فصد صافن و حجامت ساقین و کم کردن غذا
و استعمال دوا مصلح خون ان عناب ولایتی هفت دانه برگ
شاهتره نه ماشه زرشک بیدانه ... آلو اسپستان دوازده دانه الوبخارا
شیره دانه عنب الثعلب ... ماشه عرق عنب الثعلب یک آثار یا و بالاشب
خیسانیده صبح بدون عناب مالیده صاف کرده استعمال فرمایند و اگر سبب صفرا باشد
و این نادر بود ان التهاب و اختلاط عقل و زردی رنگ رو و چشم
و تلخی دهان و سرعت نوبت ان تبرید و اخراج صفرا بمنضج و مسهل
و باقی علاج سرسام صفراوی در تقسیم ام الصبیان نیز گویند سکته
وان معطل شدن اعضا از حس و حرکت سبب ان سده تامه باشد

و در بطون دماغ و منفذ نفس دفعةً حادث شود و اکثر آن باشد که تنفس در
ضعیف گردد و مشابه میت گردد پس باید که در مقابل چشم او نظر کنند
اگر عکس خود در آن بیند زنده است و الّا مرده و پاره پاره پشم یا پنبه بر
منخرین او نهند و حرکت نفس او ملاحظه نمایند تا صورت حیات دریافت کنند یا
ظرفی پر آب بر سینه او نهند لرزد یا انگشت بر مقعد او نهند تا حرکت عرق او
دریابند و یا آینه برابر نفس او نهند اگر کدر باشد زنده است و الّا [illegible]
و این مرض گاهی از خون و گاهی از بلغم باشد [illegible] گذشته
و [illegible] بطلان [illegible] در حس لمس اگر سبب قوی باشد حس بالکل
باطل شود و اگر سبب قوی نباشد حس ناقص بود در عضو و [illegible] النسیان [illegible]
کنند حرکت سینه بحرکت [illegible] و سبب این است که قوه [illegible] عاجز شود
از نفوذ کردن در تمام اعضا یا در بعضی اعضا و این حالت گاهی از سبب
سقطه عارض شود که از آن سبب هیئت عضو تغیر یابد [illegible] بتدبیر
وی مشغول شوند و استخوان [illegible] را باز بموضع خود آرند و یا بسبب دیر
نشستن بر یک حالت و یا بستن عضوی از خارج که موجب [illegible]
اعصاب گردد [illegible] و یا بسبب برف و [illegible] عضو [illegible]
مقویه و یا بسبب انسداد عصب از خلط خام [illegible] ان زیادتی [illegible]

وسفیدی

و تغییری رنگ علاج تنقیه و مسهل بلغم بعده بعد [illegible] حقنه لینی با اطریفل
از غلبه سودا بود آن چه است موضع و تغیر رنگ و خیالات فاسده
علاج آن فصد باسلیق و حب ایارج فیقرا لیکن هم فایده دارد سبب
جستن اندام باشد و ابروی چشم بجهد و لب جنبیدن جهد و سبب این
ریاح غلیظه باشد علامت ریح بارد سردی موضع و از بالای پایین آمدن
آن تنقیه و مسهل بلغم و بعد علامت ریح حار سوزش موضع و از پایین
به بالا رفتن آن تنقیه و مسهل صفرا زکام و نزله آن عبارتست
۴۹ وصول رطوبه که از دو بطن مقدم و دماغ فرود آید اگر بسوراخ بینی آید زکام
و نزله و آن عبارتست از فضول رطوبه که از دو بطن مقدم دماغ فرود آید
اگر بسوراخ بینی زکام نامند و اگر بحلق آید و بسینه ریزد آنرا نزله گویند و
این کاهی از غلبه خون بود علامت آن سرخی چشم و انتفاخ وداجین
و عظم نبض و سیلان اشک باشد علاج آن فصد قیفال بعد آن عناب
[illegible] بهی اسبغول دانه سپستان ده دانه آلو بخارا نه دانه [illegible] العنب
یک آثار پا و بالا بجوشانند تا سوم حصه بماند صاف نموده نگاه دارند لعاب
بهدانه [illegible] شیره تخم کاهو [illegible] شربت نیلوفر دو توله [illegible] بنوشند
و بعد از فصد چهار روز که حدت خون فرو نشیند [illegible] صفرا [illegible] او

بمشکری شوند چهار لوده جر برتهاه آشی ماالسبع دوده
پرشتم طلا معوذات جبته ازاله دردره بسر که سمرد وقت دو
تبرید نمایند واگر کاهم دموی باشد وتب صفراوی پیش انجام
فصد واجب است وگاهی از غلبه صفرا شود علامت ان سوزش بحمار
وغاریدن بینی وزردی رنگ وتلخی دهان علاج ان اخراج صفرا
بمنضج ومسهل وفصد در پیشانی نباید کرد واگر با تب باشد بعد از
هشتم مسهل صفرا دهند غذا شله بی روغن وگاهی از غلبه برودت و
بلغم بود علامت ان سردی بحمار ودر وقت گرم کم شدن وسرد
زیاده شدن وعدم تشنگی علاج ان استعمال جوشانده منضج بلغم
پانزده دانه انجیر سفید ولایتی پنجدانه برگ گاوزبان سه ماشه اصل
السوس مقشر ششماشه پوست بیخ کبر چهار ماشه ایرسا گل زوفا هر یک
پنجماشه در عرق عنب الثعلب سه پاو بجوشانند تا که سیوم حصه بماند
صاف کرده شربت اسطوخودوس یا شربت زوفا دو تولد داخل کرده
بنوشند واگر با تب باشد روز هشتم مسهل بلغم بعمل ارند دیگر خشتی پخته
گرم کنند وسرکه بران ریزند ودود آن به بینی رسانند واز ترشی ها
وچیزهای سرد وشور پرهیز نمایند
والتهاب حار بود که در بینی حادث شود واگر از غلبه خون باشد علامت
آن شدة سرخی ودرد بسیار وانتفاخ وورم آن وکثرت عطسه

و پری رگها و ضربان صدغین و اشک و چشمان ثقیل
ان فصد قیفال از جانب موافق و وقت خواب از قیل گل سرخ
بلیلم توتیا داخل نمایند و بر دو چشم این ضماد نمایند گل ارمنی
مامیثا حضض یکی هر یک یک مثقال گل سرخ و برگ عنب الثعلب
سائیده به شیر گرم ضماد نمایند غذا آش جو دیگر شیاف ابیض با سفیده
تخم مرغ حل کرده قدری حضض انچه شیر گرم ضماد نمایند و اگر از
صفرا باشد ان ورم و انتفاخ و تمدد و سرخی و تلخی سیلان
اشک و خیدن و زیادتی سوزش و تلخی دهن و تشنگی
فصد قیفال لیکن خون کمتر بگیرند و مرلی آمله با آب گرم نشسته
بورق نقره و عرقیات و شربت نیلوفر بکار برند و اگر احتیاج
افتد مسهل صفرا لعل آرند غذا آش جو و دال خشکه و شیاف ابیض
با شیر دختران و سفیده تخم مرغ و اب عنب الثعلب سبز در چشم
ضماد نمایند دیگر افیون دو ماشه شب یمانی بریان دو ماشه
در اب لیمون حل کرده ضماد لعل آرند و بعد از نضج جلا دهند
باین دستور مشار ککی یکتوله گل سرخ دو ماشه آملج خشک دو توله
سنگ سفید دو توله تمر هندی بیست توله ... ... تا اثر ...

[illegible]

صبح ساعات کرده شربت بخورد دو ثلث از هم که [illegible] بنوشند [illegible]

دو درهم شکر [illegible] با شکر دیگر اصل [illegible] از نقل [illegible]

دو ثلث درهم [illegible] با سیر [illegible] سبب [illegible] شود [illegible]

درد سر و [illegible] چشم [illegible] نافع است شب [illegible] بجای [illegible]

بوده و دود شد گیر و [illegible] پوست بلیله کابلی [illegible] افیون

یکجا شده زعفران یکجا شده در ظرف مسی [illegible] مسی در آب انار ترش

بپزند هرگاه که بخواهند [illegible] جوشانیده تیار نموده در چشم [illegible]

دیگر شب [illegible] بریان [illegible] هر یک [illegible] باشد افیون یکجا شده

در اندک آب پخته در چشم [illegible] نمایند شیاف ابیض از زروقی ابتدا

رمد را نافع است . ان سفیده از زیر [illegible] درم [illegible]

[illegible] بیاشند کرده از هر یک چهار درهم سفیده

تخم مرغ [illegible] نمایند پوست بلیله زرد [illegible]

دو عدد شب [illegible] بریان کرده [illegible] زعفران زرد چوب

افیون از هر یک [illegible] در ظرف آهنی با دسته آهنی [illegible]

بخوبی سائیده شیاف بسازند وقت حاجت با آب سائیده [illegible]

بر پشت چشم [illegible] نمایند [illegible] آن [illegible] بود

سفید

سرخ

قی

در بستان

وسبب آن بخار غلیظ بدماغ مرتفع گردد و روح باصره را غلیظ کند
و معده و نیز بواسطه حرکت شعاع آفتاب آن بخار لطیف گردد [illegible]
پس علاج آن اخراج بلغم بمنضج و مسهل باید و [illegible] را ابتدا [illegible]
[illegible] در [illegible] معده [illegible] باشند و آنچه از آن برآید در چشم
[illegible] عبارت از رطوبتی بود که در ثقبه عنبیه بود ما بین طبقه [illegible]
و رطوبت بیضیه نیز و سبب آن یا بیرون شدن دماغ بود یا ضربه
و سقطه که بدماغ رسد و یا بعد از دوران سر [illegible] آن در ابتدا
51 خیال [illegible] و [illegible] چراغ [illegible] و گاهی این خیالات بسبب
اجزاء معده [illegible] پیدا شود و آن در هر دو چشم بود و آنچه از نزول
آب بود در یک چشم و معدی [illegible] و [illegible] آن [illegible]
بدن بمنضج و مسهل بلغم و استعمال ایارج [illegible] و اگر مزاج صفراوی باشد
بمنضج و مسهل صفرا [illegible] و [illegible] و آن داخل [illegible] و اگر نزول آب
مستحکم شود [illegible] قدح [illegible]
[illegible] اگر [illegible] بود [illegible]
[illegible] خوش آمدن [illegible] آن [illegible]
[illegible] که در [illegible] [illegible] شود [illegible]

در روغن بادام فایده میکند بشرط آنکه چرک نباید و شیر دختر با روغن
قطور را نیز نافع است و گل خطمی و عنب الثعلب و تخم خبازی و
برگ کشنیز هر سه در آب جوشانده بخاران بگوش رسانند و چهار
برگ عنب هم فایده دارد   آب برگ بید و شیر دختر و آب انار شیرین
و شهد خالص هم آمیخته در پوست پاره انار کرده بآتش تیز گرم
کرده در گوش قطور نمایند و اگر در گوش ریم آید از روت سوده
با شهد خالص آمیخته فتیله بدان آلوده در گوش کنند و از گوشت
پرهیز نمایند و آب برگ کدو رسن شیر گرم در گوش چکانند و اگر از غلبه
صفرا باشد   آن حرارت وجع و سرور در سرخی دهن و
خشکی آن و خوش آمدن هوای سرد بود   اخراج صفرا بمسهل
نمایند باقی علاج آن علاج درد گوش که از خون پیدا شود و اگر
بسبب غلبه بلغم بود   آن عدم سوزش و عدم سرخی رنگ
و انتفاع بچیزهای گرم و خوش نیامدن هوای سرد و سابق
چیزهای سرد خورده باشد و بسیاری خواب و رطوبت بینی
آن تنقیه دماغ از بلغم بحسب ایارج و تقطیر روغنهای گرم
در گوش مانند روغن قسط و روغن ناردین و روغن بابونه

و اگر بسبب

و اگر بسبب ریاح بود مرزنجوش و اکلیل الملک و تخم شبت
بابونه جوش کرده بخار آن در گوش رسانند و روغن گل
و روغن بابونه نیم گرم در گوش چکانند و اگر بشرکت معده بود
از غثیان و سیلان لعاب از دهن و دوی و دوار بود آن
تنقیه معده بقی و اصلاح حال معده و اگر بشرکت دماغ بود
آن دوی و طنین و دوار و صداع بود تبدیل مزاج دماغ و
تحلیل ریاح نمایند و اگر از تیزی صفرا باشد لعاب بهدانه شش ماشه
شیره مغز تخم کدو یک توله در عرق عنب الثعلب نیم پاو برآورده
شربت نیلوفر حل کرده بنوشند و اگر از بلغم بارد باشد با دویه شش ماشه
اصل السوس شش ماشه بیخ بادیان شش ماشه عناب و لایتی هفت دانه
پرسیاوشان سه ماشه جوش کرده با شربت گاؤزبان یا شربت
اسطوخودوس تناول نمایند آواز گوش اگر باریک و تیز بود
طنین است و آنچه غلیظ بود دوی و اکثر از ریاح بارد بود
آن متعدد عدم ثقل گاهی ساکن بود و گاهی شدت کند
اما الطریق اسطوخودوس دو توله با گلقند آفتابی یک توله
آمیخته با عرق بادیان تناول نمایند و اگر احتیاج شود همین نسخه

ترنجبین مجوف سنا رکی سه ماشه آمیخته بخورند آن نقصان بینائی کند نیز اگر
متعلق باشد یا درسن شیخوخت یا از سقطه و ضربه باعث آنکه عصب مجوفه
گردد [illegible] ندارد و اگر از غلبه صفرا باشد چنانچه در حمیات حاده و امراض حاده
حادث گردد [illegible] آن استفراغ صفرا بمسهل و اگر از بلغم باشد
آن ثقل سر و کثرت خواب و بلادت حواس و انتفاع باشیاء گرم و
فقدان استعمال مبردات و عدم سوزش و سرخی رنگ بود آن تنقیه
بلغم بحسب ایارج و اگر بسبب خون باشد [illegible] آن از خیرگی
گرم و سوزش و سرخی ملتحم آن فصد قیفال و تنقیه و اصلاح
ورم نمایند [illegible] رعاف یعنی خون آمدن از
بینی اگر بسبب بحران باشد [illegible] آنست که در حمیات حاده و امراض
حاده در روز بحران مانند هفتم و چهاردهم و بستم و بست و یکم حادث
گردد نیز تنبایدکرد مگر بوقت افراط و اگر بسبب آن حدت خون بود
آنست که اندک اندک آید و رقیق باشد آن فصد
قیفال و استعمال مبردات مسکن غلیان خون مانند شیره مغز تخم کدوی
شیرین و شیره تخم کاهو مقشر و شیره مغز تخم هندوانه با شربت نیلوفر
و شربت عناب و مانند آن و بستن بازوها و پاها مفید است فقوحی که

بحران

جهت در بینی و نفخه یا فتیله آغشته در بینی نهند قطع رعاف کند غبار آسیا
اقاقیا مانیز مساوی با وزن جمع سائیده در آب [illegible] کرده در بینی دمند
یا کافور با [illegible] غبار آسیا کشیده خشک کرده صبح [illegible] الاخوین شب یا [illegible]
برابر [illegible] سحق [illegible] در بینی کند [illegible] قروح
بینی [illegible] بیرون [illegible] بود که پیدا شود از فاسقه
اکال [illegible] شود از دماغ بجانب بینی مرهم سفیداب و
یا خشک [illegible] حرارت شود از اخلاط محرقه چرب داشتن بینی
[illegible] و [illegible] مرهم ابیض [illegible] سفیدی کافوری ده
مثقال روغن کنجد یا روغن زیتون سه تولد بعد از که روغن موم
از آتش جدا کرده با سفیداب [illegible] تولد و اگر بجای
روغن زیتون روغن گل و خشخاش و سفیده تخم مرغ و برای تسکین درد
افیون اضافه نمایند نافع خواهد بود در بیماریهای زبان و دهان
و لب ورم زبان اگر از خون بود [illegible] سوزش [illegible]
و رنج [illegible] آن [illegible] فصد قیفال [illegible] خون [illegible]
نیلوفر [illegible] جوشانیده مضمضه نمایند [illegible] کشنیز خشک
[illegible] جوشانیده مضمضه نمایند غذا آش جو [illegible] و اگر از صفرا بود

[illegible]

وی سرخی زبان و تشنگی و سوزش و درد و خشکی دهن و تسکین آن
از چیزهای سرد — علاج آن اخراج صفرا است به اسهال و مضمضه کردن به چیزهای
سرد — علاج لعاب اسبغول و بهدانه شیره کشنیز خشک و کدو شیره
تخم کاهو و کدو در عرق عنب الثعلب یا و سبوس و عرق شاهتره و شیره خرفه
مضمضه شیره در آن داخل کرده مضمضه نمایند — مضمضه با آب اسفناج
تازه و آب کشنیز تازه نفع میدهد — یا از پوست دماغ بود
علاج آن چیزهایی خشکی دماغ و بخورین — علاج مضمضه از لعاب اسبغول و
مالیدن زبده خیار و ترطیب دماغ به روغنهای مرطبه مانند روغن کدو
و روغن کاهو و امثال آن یا از اخلاط سوخته در معده پیدا شود به سبب
بخاری که از آن اخلاط به زبان رسد — علاج آن استفراغ و دوا
و غالب بودن مزه آن خلط در دهن و دفع شدن آن خلط به قی
علاج آن تنقیه معده و اگر از خون باشد فصد قیفال و مسکنات
خون و اگر از صفرا باشد مسهل و استعمال مبردات و مضمضه با شیر
لعاب اسبغول — مضمضه با مرجان سوده با شیر زرد و غذا اش چه باشله
و اگر طباشیر دو ماشه کات سفید مرجان سوخته ماشکی سوخته سه یک
دو ماشه بر زبان پاشند فایده دارد — علاج و دانه جوشش دهن گویند

[illegible]

وگاهی کثافت آن بحری و معده بود اگر از سبب خون بود آن سرخی

موضع و حرارت آن فصد قیفال و حجامت کنند شربتی یا شربت نیلوفر

با شیره کشنیز خشک و شیره تخم خرفه کدو و شیره تخم کاهو با شربت نیلوفر

و [illegible] اسپغول با شیره [illegible] طباشیر سوده و بیخ مرجان سوده و گلاب

و سرکه یا آب خیسانده پوست گشنیز یا خیسانده تخم تمر هندی یا جبال

[illegible] یا [illegible] اسپغول نافع است [illegible] و اگر زرد و سماق و [illegible]

و طباشیر سوده بپاشند نافع است و غذا آش جو و [illegible] و اگر

از صفرا بود همین معالجات نفع دهند و اگر از بلغم شور باشد و مزه دهن

نمکین باشد تنقیه بلغم نمایند [illegible] که در معالجه این مراعات صفرا و بلغم

هر دو نمایند و سیلان آن از دهن خواه در خواب بود

خواه در بیداری اگر از غلبه حرارت و رطوبت در معده این مرض پیدا شود

آن زیاده شدن [illegible] معده و تعلیل غذا و تسکین [illegible]

در حالت سیری [illegible] آن فصد باسلیق و استعمال ربوب قابضه باشند

رب حصرم و رب به و رب انار و اگر از غلبه برودت و رطوبت بود

آن ضعف هاضمه و غلیظ بودن لعاب و سرد بودن و ترشی دهن

آن جوارش مصطکی و جوارش کمونی و تنقیه معده بقی یا جلاب

جوارش مصطکی که بدو طعام [illegible] نافع است و تخم دفع کند مصطکی

[illegible] مثقال کوفته با قند سفید یکمن و گلاب نیم [illegible] مثقال بقوام آورده تیار سازند

خوراک [illegible] مثقال [illegible] درد دندان اگر از حرارت

[illegible] شده درد و ضربان و ورم لثه [illegible] دندان تسکین [illegible] از

آب سرد [illegible] فصد قیفال و پرهیز کردن از گوشت و شیر [illegible] و گلاب

دو توله سرکه یکتوله داخل کرده شیر گرم مضمضه نمایند لعاب اسپغول یکتوله

در آب برآورده مضمضه فرمایند پوست درخت مغیلان [illegible] توله کوکنار

دو توله در آب یک آثار بجوشانند هرگاه [illegible] ماند لعاب اسپغول

داخل کرده مضمضه فرمایند و یا فقط مضمضه پوست درخت مغیلان [illegible] توله

در یک آثار کرده صاف نموده [illegible] ارند و یا در جوشانده پوست درخت مغیلان

سرکه یکتوله حل کرده مضمضه فرمایند و مضمضه فالیناست هم مفید است

عنب الثعلب کوکنار کزمازج [illegible] برابر در آب جوش داده مضمضه فرمایند

کوکنار عدس مقشر کشنیز مقشر گلنار فارسی کزمازج از هر یک یکتوله تخم البنج [illegible]

مازو یکتوله آمیخته مضمضه فرمایند بعده طباشیر سماق [illegible] سفید [illegible]

کشنیز خشک از هر واحد یکماشه کوفته بیخته بر بن دندان بپاشند و اگر بسبب

[illegible] برودت بود این هم ضربان و تسکین یافتن آن بچیزهای گرم

[illegible]

علاج — وصعوه ورم و زیاده شدن [illegible] آب سرد [illegible] آن قرنفل یکماشه زنجبیل
دیگر — فلفل سیاه هریک یکماشه کوفته بیخته سنون سازند دیگر زنجبیل کات سفید پلپل
کوبیده سنون سازند و عاقرقرحا شش ماشه پوست بیخ [illegible] یک تولچه فلفل سیاه چهار ماشه
قرنفل چهار ماشه پوست بیخ کناره ماشه در یک نیم آثار آب جوش دهند تا ثلث بماند
دیگر — نیم گرم مضمضه نمایند دیگر [illegible] پوست بیخ خشک یک تولچه عاقرقرحا یک تولچه
بیخ [illegible] یک تولچه در [illegible] آب بجوشانند [illegible] صاف کرده نیم گرم
سنون — مضمضه فرمایند دیگر عاقرقرحا بورق [illegible] زنجبیل شیطرج فلفل سیاه از
دیگر — هر یک یکماشه کوفته بیخته سنون سازند دیگر کشنیز خشک گلنار عنب الثعلب
بیخ [illegible] عاقرقرحا از هر یک یک تولچه در جوش کرده صاف نموده مضمضه فرمایند
علاج — یعنی کند شدن دندان از چیزهای ترش علاج خاییدن [illegible]
تحریک دندان — فلفل سیاه و نمک و عاقرقرحا یعنی جنبش دندان اگر بسبب
نزله بارد و ضعف اعصاب بود منضج بلغم دهند و مسهل [illegible] دهند و بعد از تنقیه
مضمضه عاقرقرحا [illegible] پوست [illegible] کنند [illegible] زنجبیل نمایند و عاقرقرحا
و مصطگی رومی [illegible] سنون سازند و اگر بسبب نزله
علاج — حار باشد [illegible] علاج [illegible]
[illegible] گلنار [illegible] و عدس و کشنیز خشک

در آب جوش داده مضمضه فرمایند و دارو و زرورد و طباشیر کرمانی علقه

شب یمانی سوخته و فوفل بریان و پوست انار بریان کوفته بیخته سنون سازند

و مضمضه بروغن گل و سرکه بعمل آرند و اگر ماده مرکب بود با دویه مرکبه از حار

و بارد معالجه فرمایند مضمضه سیر بز با شیر مادیه بیخته

میبیه و درام مغز و صمغ مساوی جیحان بریان دندان مالیدن فایده بخشد

ورم اقصی حلق از انجمله خناق است و آن ورم لوزتین و

عضلات مری و حنجره بود و مانع نفوذ ریح ... تنفس بطریق قصبه ریه و مری

گردد و بلع دشوار ... حاصل شود و پس اگر از خون باشد

سرخی ... زبان و سوزش حلق و امتلاء عروق و حلاوت دهن و عظم نبض

و ... علاج ... دسیاری تنگی نفس ... فصد قیفال و اخراج خون

بقدر حاجت و این مطبوخ بکار دارند ... عناب و لا... هفت دانه

گل بنفشه ... گل سرخ ... آلو بخارا ...

عناب ... چهار ماشه ...

... بدون عناب و ...

کرده بنوشند و اگر احتیاج مسهل شود ...

شود مالیده ... آفتابی ... مالیده ...

...

گوجه بخارا شربت ... یک تولہ پوست تخم خشخاش ... و این غرغره نمایند
دو تولہ ... فارسی دو تولہ ... عناب بیدانه ده دانه پوست ...
مقیلان یک تولہ ... آب جوشانند سیوم حصه که باقی ماند
صاف نموده لعاب اسپغول انداخته شیر گرم نموده غرغره نمایند ... گل سرخ
یک تولہ عناب یک تولہ پوست کوکنار یک تولہ عنب الثعلب یک تولہ خشخاش ... ماشه
کشنیز خشک ... ماشه در آب ... پاو جوشانند سیوم حصه که باقی ماند صاف کرده
لعاب اسپغول اضافه کرده شیر گرم غرغره فرمایند پوست کوکنار یک تولہ
عناب ولایتی هفت دانه عنب الثعلب یک تولہ کشنیز خشک یک تولہ ...
یک تولہ در آب ... پاو جوشانده صاف نموده لعاب اسپغول یک تولہ ... 56
در حالت ... غرغره فرمایند و اگر از صفرا بود ... آن علامت ...
قلت ... نفس و تشنه غشی و سوزش و تشنگی و خشکی و تلخی دهن
... فصد قیفال و اخراج دم قلیل و اگر بعد ... فصد اثر ...
باقی ... این دستور ... لعاب اسپغول ... ماشه
شیره مغز تخم کدو ... ماشه شربت نیلوفر ... جلکی ... نوشند ...
عناب ولایتی هفت دانه ... جوشانیده صاف نموده
شیره تخم ... شربت نیلوفر ... تولہ ... نوشند غرغره

یک وقت آتش چون با حرارت [illegible] شربت [illegible] بادام و اگر مسهل خورده باشند

بعمل آرند با این دستور [illegible] مشغول [illegible] شربت [illegible] عناب [illegible]

آلو [illegible] ملاحت [illegible] لعاب [illegible] بعمل آورده [illegible] بادام [illegible] ماشه

[illegible] شوند [illegible] که [illegible] حاجت [illegible] بعمل آرند

[illegible] مشغول [illegible] پا دل کرده بعمل آرند [illegible]

[illegible] دیگر [illegible] آن [illegible] بسیار

[illegible] و تبرید [illegible] و تدبیر [illegible] ادویه [illegible]

و بسیار [illegible] آتش [illegible] بعمل آرند [illegible]

[illegible] در [illegible] شیره [illegible]

[illegible] و دقیق [illegible] ماشه [illegible]

[illegible] سیوم [illegible]

[illegible] بعمل آرند [illegible]

[illegible] بادام [illegible]

[illegible] بعمل [illegible]

[illegible] باشند [illegible]

[illegible] اصل السوس [illegible]

جوش کرده

بیضه

حقنه

[illegible] ست

بجوشانند و مالیده صاف نموده شیره مغز تخم خربزه فرمایند غذا قلیه شکر و اگر از
سودا بود ... آن سختی نبض و ورم و قلت ... و تیرگی رنگ و
تلخی دهن و ترشی زبان و غلبه خشکی بود ... با تسکین دهند
ادویه ... که در علاج ... ذکر رفته ... اضافه کنند
و منضج سودا از قبیل ... و ... آرند و اگر
علامات ... مرکب بود ... و این نسخه
گل بنفشه شش ماشه ... عنب الثعلب شش ماشه تخم کاسنی
... شش ماشه پوست بیخ کاسنی نه ماشه اصل السوس مقشر شش ماشه عناب
شش دانه برگ گاوزبان هفت ماشه مویز منقی ... دانه سپستان نه دانه در
عرق عنب الثعلب ... بجوشانند ... که باز مالیده ... خیارشنبر
شش توله ترنجبین ... چهار توله شیرخشت شش توله گلقند آفتابی
سه توله مالیده صاف کرده روغن بادام شش ماشه ریخته بنوشند غذا
دو پهر نخود آب بشام شله و اگر منفجر بود شیر تازه با شهد آمیخته غرغره
فرمایند در امراض سینه و شش و آلات تنفس از آنجمله
است یعنی سرفه اگر بعد از زکام بارد عارض شود این جوشانده بعمل آرند
... آن گل بنفشه شش ماشه ایرسا چهار ماشه برگ گاوزبان شش ماشه

مویز منقی پانزده دانه [illegible] ولا [illegible] شستفه [illegible] شیشه

در عرق عنب الثعلب [illegible] پاو [illegible] چند کرده [illegible]

کرده [illegible] آفتاب [illegible] حل کرده بنوشند و اگر [illegible] اسهال [illegible]

مسهل دهند باضافه برگ سنا مکی یک درم [illegible]

[illegible] چون [illegible] شده و اگر [illegible] شود [illegible] ذی [illegible] بود [illegible]

کنند بعد ازان لعاب بهدانه [illegible] سپستان پانزده عدد آلو بخارا [illegible] دو

در عرق عنب الثعلب پاو سیر خیسانیده صبح [illegible]

لعاب بهدانه [illegible] شیره تخم کاسنی [illegible] برآورده شربت [illegible]

حل کرده بنوشند و اگر [illegible] بود [illegible] اسهال [illegible]

[illegible] خشکی آن [illegible] شیره [illegible] خشک [illegible] شیره تخم کاهو [illegible]

لعاب اسپغول [illegible] لعاب بهدانه [illegible] در عرق عنب الثعلب پاو سیر

برآورده شربت نیلوفر حل کرده بنوشند و اگر ضرورت مسهل باشد مسهل صفرا

دهند قسمی است از سرفه که از اسرفه یابس گویند و با آن هیچ [illegible] نشود

بلکه خشک سرفه [illegible] آن [illegible] سرفه بارد و سبب [illegible]

رقیق بود که [illegible]

سرفه حار که [illegible]

دو اجزاء

بود اجزا ان نعوذ کند [illegible] این سرفه خشک بعد از آن چیزی باز سینه
فتیا پو شدن او بشرب بفرماید و یکی آن سرفه [illegible] اگر علاقه خونا
باشد لعوق بهدانه لعاب اسبغول نافع باشد شیره تخم کاهو کدو بنوشند
و روغن بادام و سپستان و عسل و شربت خشخاش [illegible] اضافه کرده بنوشند
و اقراص کهربا [illegible] یا خشکه و شربت اسفناج و در سرفه بارد و غذا [illegible]
بلغم و لعاب قطیه یا خشکه کم روغن بادام بنوشند و این حب در سرفه که از سبب نزله
باشد نفع بسیار بخشد اقل لسان صمغ عربی ربّ السوس خشخاش بیخ
افیون از هر یک یک جزو کوفته بیخته حب بقدر نخود بسازند دیگر ربّ السوس
صمغ عربی کثیرا ادویه باشد بلعاب بهدانه [illegible] صلایه کرده بقدر
نیم نخود در دهان حل کرده و آب آن فرو برد دیگر [illegible] لسان صمغ
خشخاش سفید افیون مصری از هر واحد یک جزو بلعاب بهدانه حب سازند
که جهة نزله و سرفه مفید بود آن کثیرا ده درم صمغ عربی
ده درم لسان ده درم ربّ السوس ده درم و [illegible] دو درم [illegible] السوس
و دو درم زعفران [illegible] مثقال افیون [illegible]
آب [illegible] حب [illegible] یک یا دو حب
در [illegible] از سرفه [illegible] و از اسهال باشند

وحدوث این مرض بعد از نوبت الرابعه یا ذات الجنب یا نفث الدم [illegible] باشد

یا سعال طویل شود [illegible] [illegible] صدر و سرفه و [illegible]

[illegible] و [illegible] [illegible] که آتش [illegible] [illegible] [illegible] آید

[illegible] والا [illegible] آب [illegible] اگر [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] آب [illegible] [illegible] سرطان [illegible]

[illegible] سرطان که [illegible] البسیار نافع است سرطان [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] خشخاش [illegible] خشخاش سیاه [illegible]

[illegible] [illegible] یا شربت [illegible] شیرین یا شربت خشخاش [illegible]

طریق [illegible] سرطان [illegible] [illegible] سرطان [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] که از [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] پس بیرون آرند پس آن [illegible] را [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] سائیده [illegible] [illegible] [illegible] الشعیر

[illegible] سرطان [illegible] [illegible] سرطان را [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] آب [illegible] [illegible]

[illegible] الشعیر [illegible] سرطان [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

و آن عضو نیز هم بسبب [illegible] یافت شده [illegible] قدری از آن [illegible]
سرخ شده [illegible] زبان [illegible]
تخم خلال [illegible] تخم خشخاش [illegible] باشند
یکمثقال [illegible] شیرین [illegible]
[illegible] آمدن خون [illegible] و این تخم [illegible]
و گاهی علت [illegible] چشم
[illegible] آمدن خون [illegible] آن چشم [illegible] برآمدن و سوزش
[illegible] آن پوست گلنار
[illegible] گلنار [illegible] تولد
[illegible] صاف کرده لعاب اسپغول [illegible]
[illegible] و این [illegible] آن شیره تخم کاهو
[illegible] لعاب اسپغول شیره کشنیز خشک [illegible]
[illegible] شربت حب الآس [illegible]
[illegible] اجزا [illegible]
[illegible]
[illegible] سوزش [illegible]

فصد هفت اندام و بانیجی بی تفاوت بحضور سابق معالجه فرمایند و گاهی خون
از سینه بر آید سبب این بر آمدن از سرفه شدید و در مقدار اندک بود
و درد سینه و زیاده شدن آن وقت استسقا و سرفه و شاید بجوش بسته
و سیاه رنگ بود علاج آن فصد باسلیق و گذاشتن این قرص [illegible]
وردین آن دم الاخوین صمغ عربی کتیرا تخم خشخاش گل
ارمنی طباشیر کتیرا اقاقیا گلنار فارسی از هر واحد یکماشه کوفته و بیخته
با برگ یا آب بارتنگ قرص بندند و یک [illegible] بحل نمایند و غرغره [illegible] بحل نیاز کنند
و گاهی خون از شش بر آید و با سعال خفیف بیرون آید و سرخ رنگ بود
و درد در سینه پایین نباشد علاج آن فصد باسلیق و قرص کوکنار در دهن
گذاشتن این تدبیر این اسم است و گاهی از اجزای دهن مثل بن دندان
و غیره بر آید و همراه بزاق باشد علاج آن فصد قیفال و مضمضه با
توابض آن گلنار فارسی و دو تولهٔ گزمازج و [illegible] و عدس مسلّم
هر یک یک تولهٔ در آب نیم آثار بجوشانند بسوم حصه که باید صاف کرده
مضمضه فرمایند و اگر این مرض بسبب شدن خشک باشد فصد صافن
بعمل آرند و قدرات ... استعمال فرمایند [illegible] علامت آنست که
شخصی محنت و حرکت کرده باشد نبض سرعت و تواتر گیرد و آن

یا از نزله بارد است   آن آنکه خرخره از سینه برآید و با سرفه و بلغم باشد
و علامت حرارت نبود و اگر با سرفه نباشد نفث بلغم باستسقا گردد
ان تلطیف بلغم از ملطفات علاج   آن گل زوفا خشک شش ماشه پرسیاوشان چهار
موبز منقی پانزده دانه اصل السوس مقشر سبوس گندم بادیان پنج پنج ماشه بادیان
[illegible] شش ماشه انجیر سفید ولایتی [illegible] در عرق عنب الثعلب نیم آثار
جوشانیده صاف نموده شربت [illegible] حل کرده بنوشند و دوا قی کننده استعمال
آن تخم ترب شش ماشه بیخ خربزه دو توله تخم شبت یک توله جوشانیده
صاف نموده نمک لاهوری قدری در آن انداخته بنوشند بعد یک گهری
قی کنند و این جوشانده تناول فرمایند   ان اصل السوس کوب
گاوزبان هر یک شش ماشه زوفا خشک سه ماشه عنب الثعلب چهار ماشه
سبوس گندم شش ماشه موبز منقی نه دانه نبات سفید دو توله در آب نیم آثار
جوشانده صاف کرده بنوشند غذا اقلیه جوجه مرغ با نان خمیری   و یا
[illegible] ضیق النفس این مرض حادث گردد   ان ضیق النفس
[illegible] انتصاب تنفس و لین نبض   آن شکل علاج فالج است
و یا [illegible] حنجره گرم از دل بسوی [illegible] باشد   آن حنجر
[illegible] تنفس و نبض [illegible] عطش   ان

فصد باسلیق و تسکین حرارت قلب باشیاء بارده علاج لعاب بهدانه
کشیده لعاب اسپغول شش ماشه شیره مغز تخم کدوی شیرین یک توله در
عرق گاوزبان دوازده توله برآورده شربت نیلوفر دو توله حل نموده بنوشند
غذا ماش جو وآن ورم گرم باشد که در شش پیدا شود پس اگر
از خون باشد آن تپ لازمه و سعال و ضیق النفس و وجع شدید در
مقدم سینه و سرخی رخساره و چشم و اجفان و تشنگی و خشکی زبان و
متضرر و تسکین از هوای بارد و نبض عظیم موجی آن فصد باسلیق
و نرم کردن طبیعت باین مطبوخ آن عناب ولایتی هفت دانه
سپستان پانزده دانه گل نیلوفر تخم خطمی گل بنفشه از هر یک شش ماشه
جوشانده صاف کرده شربت نیلوفر دو توله حل کرده بنوشند و غذا ماش جو
و گاهی در شش ورم از خلط بلغمی عارض میشود آن شدت ضیق النفس اکثر و
حرارت خفیف و گاهی بارد و کثرت آب دهن و بیاض و خفیف درمیان سینه
و سرفه و عدم سرخی رخساره آن منضج و مسهل بلغم باید کرد
وآن ورم باشد در پرده که اضلاع را پوشاند و یا در حجابی که حاجز
است در میان قلب و معده و [illegible] الجنب خالص گویند و گاهی غیر
راست بود و گاهی [illegible] بود این بدتر باشد آن سرفه و تپ

و ضیق

خلیدن در پهلو و انتصاب نفس و نبض منشاری و قسمی از آن شوصه است
و آن ورم عضلات خلف است و در آن اعراض کمتر باشد و صاحب
این مرض حرکت نمیتواند کرد و به تسبیح و جاه او خواب نباید و قسمی از آنست
که او را ذات الصدر گویند و آن ورم مقدم غشاء منصف سینه است
آن تب دایم و شدة عطش و قلق و اضطراب بود و مریض از
فم معدة تا به حنجره درد ناخوش دریافت کند و نگاه به بالا و زیر نتواند کرد
و به پشت و پهلو نتواند خفت و قسمی از آنست که از ذات العرض گویند
و آن ورم موخر غشاء منصف سینه است و از جانب فقرات حادث شود
آن [illegible] و شانه و بر پشت نتواند خفت
این امراض قریب یکدیگر است مگر موضع ضماد مختلف در ذات الصدر و در
ذات العرض میان الکتفین و در ذات الجنب بر پهلو و ذات الجنب یا
از خون بود آن تمدد و سرخی روی و عظم النفس و بسیاری
نبض و سرخی نفث بود آن علاج از چهارم فصد باسلیق
از جانب موافق و خون در هر [illegible] فصد [illegible] بگیرند و این مطبوخ استعمال
فرمایند عناب ولایتی هفت دانه عنب الثعلب چهار ماشه سپستان
پانزده دانه برگ گاوزبان هفت ماشه تخم خطمی تخم خبازی هر واحد [illegible] ماشه

و در آن عنب الثعلب نیم آثار جوشانده صاف کرده شربت نیلوفر دو توله [illegible] کرده

تا گشنیز سبز [illegible] باشد [illegible] لعاب بهدانه [illegible] اضافه کرده بنوشند

[illegible] مطبوخ [illegible] شیر [illegible]

[illegible] باد [illegible] اضافه نموده بنوشند

و تا گشنیز [illegible] آتش [illegible] شربت نیلوفر دو توله [illegible]

از [illegible] آن شدت عطش و درد و سوزش و شدت [illegible]

تلخی دهن و سرعت و تواتر نبض و [illegible] دهن آن

[illegible] از چهارم فصد باسلیق از جانب موافق [illegible] مطبوخ [illegible]

[illegible] اضافه نماید [illegible] بدستور [illegible]

و اگر سبب [illegible] سوداوی محترق بود [illegible] این شدت عطش و

خشکی و سیاهی زبان [illegible] و تا [illegible] و

سیاهی رنگ [illegible] بود [illegible] از چهارم فصد باسلیق از جانب [illegible]

و این مطبوخ [illegible] آن برگ گاوزبان [illegible] تا [illegible]

[illegible] عنب الثعلب [illegible] اصل السوس [illegible]

[illegible] لعاب [illegible] عنب الثعلب [illegible]

تا [illegible] نیم کوفته [illegible] گاوزبان [illegible] توله

لعاب بهدانه

لعاب بهدانه چهار ماشه خاکشی هفت ماشه پاشیده بنوشند و در هشتم علاج
در همین مطبوخ افتیمون نه ماشه در پارچه کتان بسته داخل سازند و مغز
خیار شنبر تر بجبین شستوله مالیده صاف کرده روغن بادام شش ماشه
اضافه نموده بنوشند غذا ماش چه با شربت عناب یا شله با روغن بادام
شش ماشه اضافه کرده و اگر بسبب بلغم بود علامت آن ثقل و درد و
و سفیدی براق با اندک سرخی و سفیدی و غلظ قاروره و بطوء نبض و کمی
عطش علاج آن استعمال منضج و مسهل که در ذات الجنب سوداوی گذشته
و بالخصوص و افتیمون داخل سازند تمت و از امراض قلب
حرکتی اختلاجی بود که بر آن دفع شی موذی به دل عارض شود و اگر
بسبب خون بود علامت آن عظم نفس و سرعت نبض و تواتر آن و
حرارت سینه و تشنگی و حرارت یافتن از هوای سرد و سرخی قاروره
علاج آن اول فصد باسلیق یا صافن و بعد از آن ادویه و اشربه مطفی چون
... و اگر از ... صفرا باشد علامت آن تلخی دهن و زردی زبان و شدت
تشنگی و حرارت بول علاج آن بعد از تنقیه صفرا مفرحات بارده
و مبردات استعمال فرمایند علاج آن اطریفل ... بکعید ... گرم
شسته با ورق نقره ... تناول فرمایند و بالایش عرق ...

عرق گاوزبان چهار توله شیره مغز تخم کدوی شیرین مقشر شیره تخم کدو که بعد آن شیره
برآورده شربت نیلوفر دو توله اضافه کرده بنوشند یا برگ گاوزبان هفت ماشه
صندل سفید شش ماشه طباشیر سه ماشه کوفته بیخته در عرق گاوزبان هفت توله
عرق نیلوفر هفت توله خیسانیده صبح صاف کرده شربت انارین دو توله داخل کرده
تخم خرفه خشک پاشیده بنوشند ورق نقره یکعدد ورق طلا یکعدد در مربای سیب
یکعدد آمیخته مخلوط کرده تناول فرمایند عقب آن تخم بالنگو سه ماشه گلاب چهار توله
عرق گاوزبان چهار توله بید مشک چهار توله شربت صندل چهار توله بنوشند و
اگر خفقان بشرکت معده حادث اولست که پیش از حدوث او
غثیان شود و بعد از قی تخفیف شود پس اگر در معده صفرا باشد اولست که
پیش از حدوث او غثیان شود و بعد از قی تخفیف شود پس اگر در ماده صفرا باشد
اولست که عطش بسیار باشد و از ترشح دهان تلخی آید و دهن خشک بود
و اشتها کم و دهن تلخ و خشک بود و اگر صفرا در قی مندفع شود اول سکنجبین با
آب گرم حل کرده بنوشند و بعد از یک پهر قی کنند و بعد از آن ... تا نه توله
خمیره صندل شش ماشه شربت سیب شش توله داخل کرده بنوشند غذا اش ... و
با شربت انارین و اگر در معده بلغم بود آن چیزها که در بر آوردن
بلغم بقی و تخفیف یافتن بعد از قی آن استعمال مقیات بلغم ... است

فی [illegible] پنج توله در آب بجوشانند و نمک یکماشه داخل کرده بنوشند بعد از یک گهری
قی کنند و بعد از پاک شدن معده گلقند آفتابی سه توله زیره کرمانی شش ماشه
بادیان شش ماشه در عرق گاوزبان چهار توله شیره برآورده بنوشند و اگر
ازین تنقیه احتیاج [illegible] نشود مسهل بلغم دهند غذا نخود آب چوچه مرغ حلوان
و اگر در معده سودا بود علاج آن ترشی و شور [illegible] و خیالات فاسد
فصد باسلیق و ماء الجبن [illegible] اگر سودا از احتراق خون و صفرا بود غذا [illegible]
و خشکی و یا خفقان از سبب ضعف قلب بود [illegible] است که بانک حرارت
بدنی [illegible] جماع و دویدن و براه رفتن و بانک حرکات نفسانی از قبیل هم و غم
و فرح و غضب حادث شود از سکون و فرح دفع شود آن یاقوتی بارد
شش ماشه خمیره مروارید شش ماشه دواء المسک بارد [illegible] طباشیر سه ماشه
خمیره گاوزبان عنبری سه ماشه هر روز بحسب احتیاج با عرق گاوزبان
هفت توله گلاب نه توله بخورند غذا پلاو و حلوا و چوچه مرغ
[illegible] باره طباشیر گل سرخ گهره [illegible] کشنیز خشک هر یک سه ماشه مروارید
سه [illegible] ماشه قرنفل دو ماشه مشک خالص دو سرخ کافور سه سرخ شربت [illegible]
شیرین [illegible] سه توله نبات سفید بست توله معجون سازند [illegible] حالتی باشد
که جمیع حواس معطل نماید [illegible] آن بهبودت و تراوت [illegible]

عشق
علاج

نبض ضعیف نبض خفی ضعیف زردی رنگ علاج ان در حالت غشی اب برد
وگلاب بر رو زدن و بوهای خوش و انگوره کلی گلاب بران پاشید بو یانند
و دست و پا بر بندند و بمالند و حرکت دهند واگر بسبب وجع شدید باشد تسکین
وجع فرمایند وار افراط ... یا بسبب قلت خون بود
که ماده ان لبن است و یا بسبب غلبه اخلاط ثلثه بر خون بود ان شیره
تخم شبت ... باشد در عرق گاوزبان ده توله بر آورده بدایه بر دهند و غذا
یا خشکه قلیه بعد از فراغ از طعام زیره کرمانی ... باشد بخورند
اگر حار بود ان سرخی و غلظ نبض و علامات امتلای خون بود
ان فصد باسلیق از جانب مخالف واگر با احتباس طمث بود
فصد صافن ... موافق و خرقه تر کرده بسرکه بران گذارند و اگر
بتحلیل ... و پخته ... ضماد ادویه منضجه فرمایند ان تخم کتان
تخم خبازی تخم کتان از هر یک ... کوفته بیخته در شیر گاو ... پخته
پخته ضماد نمایند بعد از ... مرهم سفیداب که دران مرداسنگ ... مرهم
ضماد نمایند ان سفیداب ارزیز یکتوله موم سفید یکنیم توله مرداسنگ
وموم را در روغن چهار توله انداخته بر اتش اب کنند وسفیداب و
مرداسنگ را دران ... کرده از چوب ... حل کنند و بپزند
تا مثل مرهم شود

باشد هم شود و بر ندی ضماد نمایند غذا اطعمه و نان و جره نگیرند
و اگر ورم گرم در تابستان شود فصد باسلیق از دست راست و اگر
یکطرف زیاده و بطرف دیگر کم باشد فصد از جانب کم گیرند
در امراض معده و ان اقسام است اگر ریحی بود آن تمدد
شکم و قراقر و آروغ و خباثت ترش و انتقال درد و زیادتی آن
بعد از هضم طعام از سمت معده تا بجانب چپ بالای سپرز آن
تکمید از سبوس و نمک بر خلاف معده و زیادتی و جوارش کمونی تنها یا
با شیره زیره کرمانی هفت ماشه در عرق بادیان بر آورده بنوشند
و چاودین زیره و بادیان نفع میکند و اگر از صفرا بود آن
تلخی دهن و غثیان دائمی و خروج صفرا بقی یا براز یا به بول و آروغ ترش
و تسکین یافتن بعد از طعام و زیادتی تشنگی آن سکنجبین و آب گرم
نوشانیده قی بکنانند پس اگر در روز زائل شد بهتر والا مسهل صفرا دهند
از آلو بسن خیار شنبر تمر هندی هر واحد شش توله گلقند آفتابی سه توله شیر خشت
هشت توله در عرق عنب الثعلب نیم آثار مالیده صاف نموده روغن بادام
شش ماشه اضافه کرده بنوشند و اگر بسبب بلغم بود آن قلت اشتها

و خواهش چیزهای تیز و غثیان و عدم عطش یا عطش کاذب و تلخ بودن
دهن و کثرت آب دهن و احساس ثقل در بدن   آ[illegible] قی از آب گرم نسخه
یا با جوشانده فجل یا تخم فجل تا وقتی که بعده خوب پاک شود پس اگر صفت
درد دور شود بهتر و الّا مسهل بلغم دهند   این سنا مکی یک[illegible] لـ
ترید سفید شش ماشه زنجبیل یک ماشه بسفایج فستقی سه ماشه پرسیاوشان
نه ماشه پوست بیخ کبر شش ماشه مویز منقی پانزده دانه انجیر سفید هفت عدد
در عرق بادیان سه پاو جوش خفیف داده صاف نموده فلوس خیارشنبر
شش توله مالیده صاف کرده گلقند آفتابی سه توله سائیده حل کرده
روغن بادام شش ماشه داخل کرده بنوشند بعد از تنقیه و دور شدن درد
جوارش جالینوس یا جوارش کمونی بسیار نافع   جوارش جالینوس صفت
سنبل الطیب سلیخه دارچینی خولنجان قرنفل سعد کوفی زنجبیل فلفل سیاه
دارفلفل قسط عود بلسان اسارون تخم مورد قصب الذریره
زعفران از هر واحد دو درم مصطکی رومی پنج درم قند سفید بوزن
همه ادویه کوفته بیخته با شهد خالص و[illegible] و جوارش انارین در صفراوی با
صفت   آب انار ترش و آب انار شیرین هر یک دو انار صفت

قند سفید

قند سفید دو دانگ آب نعناع تازه نیم دانگ پوست بیرون پسته شش دانگ تخم گشنیز
مصطکی رومی قاقله صغار زرورد طباشیر از هر واحد شش دانگ کشنیز خشک
عود خام ورج هر یک یک دانگ بدستور جوارش سازند تخمه آنست

که معده و رقعه اصلا تصرف نکند و هضم نکند و حقیقت آنست که در معده
طعام بماند و هضم نشود و فاسد گردد و آنچه لطیف باشد ترشی و نفخ شود و
و آنچه غلیظ در سبب باشد با اسهال علاج اگر طبیعت متعلق شود و
از آب گرم و سکنجبین و گلاب قی فرمایند و الا اسهال دهند و اگر از سبب قی و اسهال
درد و دور شود و نفخ و قراقر در امعا موجود باشد شیاف فلوس یا شیاف
یا حقنه لینه یا عاده که مذکور شد بعمل آرند و در حقیقت شدید حقنه بسیار
نفع دارد و گاهی حقیقت صفراوی و بلغمی هم می باشد
صفراوی بلغمی بارها مذکور شد و آن زیادتی اندوهیا
طعام و حرص بر ماکولات چنانچه در طبع کلاب است می باشد و این مرض
اکثر از ریختن خلط سوداوی بر فم معده می باشد علامت قلت
قی و آروغ ترش و بودن اشتها در ساعت اگر طعام خورده
حالت نا قریب غشی گردد و سوزش در فم معده بسیار بود
با کثرت اکل کثرت براز هم پیدا می شود علاج تنقیه سودا

تخمه به هضم

علاج

جوع کلبی

علامت

علاج

جوع بقری

بمسهل باستعمال ایارج بعد از فصد باسلیق بغذا قلیه مرغ بانان

دوان مرضی است که در ان بطلان شهوة طعام بمرتبه میشود که صاحب آن

از بوی غذا کراهت بهم میرساند و اعضا نهایت محتاج بغذا باشد و اکثر

با غثیان و غشی باشد و لاغری بمرتبه بهم میرسد که مردم گمان میبرند که

این مرض دق است واین را بولیموس هم میگویند و اگر سبب مصادفت هوای

سرد و ملاقات ثلوج عرض این مرض از هوا مزاج بارد مفرط در فم معده

حادث شود قوت جذابه و حساسه از فم معده بطلان یابد و گاهی

درد در معده احساس کنند و چون دست بر فم معده گذارند برودت محسوس

شود — علاج — ان یکی نیم ماشه گلقند آفتابی و قوله و جوارشات عالیه

مقوی معده مانند جوارش جالینوس و جوارش مصطکی و جوارش عود

درین مرض مفید است و اگر با ثبت طبع باشد حب [illegible] یک ماشه

یک نیم ماشه زرد [illegible] و اطریفل مصطکی از هر واحد یک نیم ماشه گرفته

با رب به شیرین و گلاب و عرق [illegible] استعمال فرمایند غذا اندوه

تخم مرغ نیمبرشت با توابل مذکوره یا قدری نان خمیر که در عرق [illegible]

خمیر کرده باشند و کباب مرغ آهسته آهسته عادت باغذا [illegible]

و استعمال رب به و انار ولایتی شیرین و ترش آمیخته و طریق نیمبرشت

کردن

کردن بیضه چنان است که در ظرفی آب اندازند و آتش تیز کنند تا آواز جوش کردن آب
بگوش رسد پس بیضه‌ها را در پارچه صفیقی گذاشته و کیسه وگیرنده شمار کرده
در آن غوطه دهند بعد از آن بیرون آرند و این است سبب
عطش — سبب اول خلط مالح غلیظ چون بلغم شور یا خلط بسیار خشک چون
بلغم جصی و سوداء احتراقی در معده جمع شود و طبیعت از آن متأذی گردد
مشتاق آب گردد تا باستعانت آن اجزاء خلط را نرم ساخته دفع نماید
و هر قدر آب که بخورد آن خلط زیاده تر از رطوبت آب غلیظ و متکاثف
گردد و لهذا عطش بحال خود باقی ماند و انسان سیراب نگردد و این را
عطش کاذب نامند خاصیت عطش کاذب است که هر قدر انسان بر آن
صبر کند یا چیزهای گرم مانند زنجبیل بخورد عطش تسکین یابد و غثیان
علاج — و کرب با این رفیق می باشد است که شهد خالص یا
سکنجبین عسلی هم بلیسد و سبب دویم است که حرارت و یبوست بمعده
مستولی گردد و از آن طبیعت خواهش آب نماید و این عطش یا
بحرارت و یبوست سازج است یا از غلبه صفرا آن تلخی دهن
و رنگینی قاروره و سابق شیرینی و اطعمه حریفه استعمال کرده باشد
آن مبردات قاطعه صفرا و اشیاء حامضه استعمال نماید و اگر
احتیاج تنقیه باشد استفراغ صفرا بمسهل و حقنه بعمل آرند و غذا ما الشعیر

و حصر میه و سماقیه بعمل ارند و سبب سیوم انکه حرارت خارج باشد چنانچه در هوا
بسبب اشتیاق در سینه و سوزش حرارت پیدا گردد و بدان سبب طبیعت تقاضای
آب کند ان است که تسکین ان بهوای سرد و زیاده از آب سرد و ان
تبرید کنند بسکونت نمودن در خشخانه و سایه و جاهای سرد و ان
یا از خون است و یا از صفرا این درد در معده و شورش آن
و لزوم حمی و ظهور ورم در موضع معده اگر ورم در مقدم باشد غضون صاف
لیست در حالت استلقاء و لاغری بدن و اگر در موخر معده بود بنظر نیاید و تشنگی بسیار
و تمی عظیم نبض و کرب و سقوط شهوة نیز از علامات او علاج آن
اول فصد باسلیق بعد از ان اگر احتیاج باشد مسهل آن
فلوس خیار شنبر گلقند افتیمون در عرق عنب الثعلب نیم کوفته مالیده صاف
کرده روغن بادام شیره تخم خشخاش لعاب اسپغول و خمل کرده بنوشند و بعد از
تنقیه عنب الثعلب سبز بر معده ضماد نمایند و غذا ماء الشعیر و اگر ورم
منفجر شده دو البته میشود انفجار او را از نقص و سکون حمی بعد آب
و ماء العسل دهند تا ورم را از مده پاک سازند و غذا اش ... بعد از
تنقیه دوایی که اندمال نماید بعمل آرند مانند قرص کهربا و ان
کهربا شخشاش کندر گلنار شاه دم الاخوین دو ماشه کوفته و بیخته
اقراص سازند یا رب به و عصاره بارتنگ استعمال فرمایند

صفت قرص کهربا که خون رفتن از شکم باز دارد کهربا صمغ عربی سوخته
تخم خرفه از هر یک پنج درم شادنج گل سرخ سوخته و روایت تخم مرو سوخته صمغ عربی بریان
از هر یک سه درم گشنیز خشک بریان کرده طباشیر سفید و سیاه از
هر یک شش درم ودع سوخته بلوط بریان از هر یک دو درم بلعاب اسپغول اقراص

صفة
سازند و یا اسهال بلغمی علامت نرمی و کثرت ریق و سقوط اشتها

67 و انتفاخ معده و عدم تشنگی آن و شدت سفیدی زبان و تهبج وجه

علاج
و سوء هضم علاج نضج بماء الاصول بعده مسهل دهند و
قدر مسهل دوائی تیز حریف مانند حب النیل و شحم حنظل استعمال نفرمایند
بلکه در ماء الاصول سنا مکی و قدری بهار نیلوفر و قنطوریون دقیق
و فلوس خیار شنبر گلقند آفتابی و روغن بادام اضافه نمایند و
بعد از تنقیه ضماد کیکه در ورم سودا شود با اضافه سنبل الطیب
استعمال نمایند غذا شوربا طیور و یا از سودا بود و آن در اکثر

علامة
شتائی بود علامت وضع و افکار ردیه و خبث النفس

علاج
و یبوست از یک و خشکی بدن و خشونت دهن و ترشی آن
علاج اگر سودا احتراقی بود فصد باسلیق و استعمال ماء الجبن نمایند

صفة
و بعد از ان ضماد و محللات نمایند علاج ترس علبه تخم کنوچه

نگردد

تنگ کنان گرفته وجهته واصلاحه با دویان ... باشند و اگر سوده از احتراق

بهم رسیده منضج ومسهل سوداء اگر سابق مذکور یافت استعمال فرمایند غذا شوربای جوجه فقط

واکثر در جمیع اقسام جایز نیست که غضب مواد اطراف معده می نماید

وان از سوء مزاج بارد ساذج در معده حادث شود و هرچه خورد بسبب برودت معده

مستحیل بطرف ریاح گردد و یا استعمال طعام بادانگیز مانند لوبیا و باقلا

ریاح نافخ پیدا شوند یا بسبب اجتماع خلط بلغمی یا سوداوی یا صفراوی در

معده بود بسبب حرارت معده ریاح از ان متولد گردد   ان اگر کثرت

اخلاط نباشد ادویه بادشکن استعمال فرمایند و اگر کثرت اخلاط یافته شود

ونضج مراقی باشد مسهل و تنقیه و بعد ان ادویه کاسر الریاح استعمال فرمایند غذا

نخود آب با زیره بخورند و از اغذیه غلیظه و اشیاء نفاخ و ترشی پرهیز

نمایند   قی حرکتی باشد از معده برای دفع چیزی که درو

از راه دهن و تهوع حرکتی باشد بی انکه چیزی دفع شود و غثیان

تقاضای دفع باشد بدون حرکت و اسباب هر سه مختلف اگر

خلط در جوف معده بود قی حادث شود و اگر داخل جرم معده بود

تهوع پس خلطی که در معده ریخته باشد اگر صفرا بود   ...

تلخی دهن و خشکی زبان و قی صفراوی   ان پاک کردن ...

ادویه

ابه سکنجبین و آب گرم بعد از آن شربت انارین منعنع و غذااش جو اگر هضم بود

آن عدم تشنگی و عدم سوزش و ترشی دهن و نفخ و قراقر بود

آن نفخ کردن بعد از خوردن طبیخ خربزه و آل السوس و تخم زبیب و تخم شبت

و بعد از تنقیه معده گلقند انقبا نیز بشه تو ادجوارش مصطکی بخیاشه شیره

باهلیه تمجاشه آ ثال فرمایند و اگر از کثرت اخلاط فی نباشد و علامت

حرارت ظاهر باشد جوارش جالینوس و جوارش عود شیرین هر دو تناول

فرمایند و اگر علامت حرارت ظاهر باشد شربت انارین منعنع و شربت

انار شیرین و جوارش انارین فایده میکند یعنی بر آمدن خون

از معده یعنی آن از انفجار افواه عروق حوالی معده بود آن

فصد باسلیق از دست راست نمایند و بعد از آن رب به شیرین دو دو توله

دم الاخوین یکماشه کهربا یکماشه عصاره لحیة التیس و باقی علاج نفث الدم

نمایند غذااش جو با رب به شیرین یا شکر همراه رب به شیرین

حرکتی باشد از جمیع اجزا طبقه داخلی معده برای دفع موذی و

آن باشیمی که عارض شود بعد از استفراغات مفرط و این قسم

علاج ندارد و منجر به هلاکت میشود و لیکن برای تمام اطمینان مریض

با جزه لسان ... انه ... یخباشه و یا بادی و آن

یا از بلغم است — آن قلت تشنگی و لین نبض و بی حرکتی چون خوابش
چیزهای گرم — آن اگر ماده بسیار باشد منضج و مسهل بلغم دهند و اگر بسیار نبود
اخراج آن بحقنات نمایند غذا شوربای نخود یا از ریاح — آن درد و
انتقال آن و تسکین یافتن از قراقر باخراج ریح و این اکثر بعد از تخمه عارض شود
و صبیان را بیشتر بود — آن کسر ریاح از جوارش کمونی و ضمادهای کمون
و بادیان و تکمید بطن بسبوس و نمک و جمیع اقسام قوابض را نفع رسانند و در فکر انداختن
و ترسانیدن و خیسانیدن و دور غضب و فرح آوردن مریض
و این عبارت است از جاری شدن شکم متصل و هرچه بخورد تغییر کم یافته
بیرون آید و این را اسهال معدی میگویند و این مرض فرزین صبیا باشد
و حادث می‌شود یا از ریختن صفرا بمعده — آن حادث شدن
عقیب حمیات محرقه صفراوی و غب خالص و یا بعد از استعمال اغذیه حاره
و ادویه حاره و یا شراب صرف و خروج صفرا در اسهال و التهاب و عطش و
گاهی با حمی — آن اعانت بر اسهال — آن لعاب بهدانه و لعاب
اسپغول در گلاب و ورق گاوزبان برآورده فلوس خیارشنبر شیرخشت چهار
[illegible] در او بالیده کنند اقماع [illegible] مالیده صاف کرده [illegible]
[illegible] تناول نمایند و غذا اسفاناخ [illegible] خشخاش [illegible]

بعد از

بعد از تنقیه استعمال قوابض مانند زرورد و طباشیر و فوفل و گلنار کوفته بیخته
با رب به شیرین استعمال فرمایند آن قرص کوکب که درین مرض
استعمال میکنند جند بیدستر سنبل الطیب سلیخه گل مختوم پوست بیخ لفاح از
هر یک چهار درم افیون زعفران قسط کوکب الارض از هر یک پنج درم لبنی
دو درم سعد ابهل بزرالبنج میعه سائله تخم کرفس از هر یک بیست درم صمغها را در
شراب ریحان حل کنند و ادویه دیگر را کوفته بیخته با آن بسرشند و اقراص ساخته در
سایه خشک سازند و یا از بلغم بود آن کثرت بزاق و غثیان و
قی بلغم مختلط با طعام باد این جشا باشد کمون کرمانی بسکه ماشه جوارش
مصطکی بخاصة غذا کلهتی یا برنج یا نخی پلاو آنست که طعام بعادت
طبیعی هضم نگردد و اشیا مختلف الاوقات و مختلف القوام اجابت شوند گاهی
بسرعت و گاهی بدیرنگی و گاهی بدفعات قلیل و گاهی منهضم و گاهی فاسد و
این یا از صفرا بود و یکروز در میان زیاده شود یا حدت مدفوع والتهاب
و عطش باشد آن بعد از تنقیه به مسهل صفرا استعمال قوابض بارده
مانند آب ... آمیخته بگیرد گلنار زرورد و طباشیر کوفته بیخته تناول نمایند
و یا از سودا بود آن لذع فم معده و گرسنگی بسیار و ترشی دهن
زیاده شدن بعد از دو روز آن منضج و مسهل سودا دهند و

وبعد از ان قوابض یا تنقیه او هر بی شست یا مصطکی سوده بکار شیره بر ان

طبا شیر بریان هر یک بکار شه استعمال فرمایند ویا از بلغم بود بعد از یک بیست حاره و

وعدم تشنگی علاج منضج صفرا او مسهل بلغم داده قوابض حاره استعمال نمایند

آن جوارش مصطکی اول بخورند بعد از ان باد یان نجاشه زیره کرما پی تمام

کهربا شیره برآورده مصطکی سوده پاشیده بجوشند واگر سوءالمزاج حاره

بر معده غرلیق نغذ السبب آن باشد این الاسهال رغنی گویند زیاده شدن

بعد از خواب بود واگر ماده از صفرا بود ان لذع وشورش دماغ

معده وتشنگی قوی ودهن خشک وحلق وحری وقسم معده واگر بلغم

ان دهن تیره وغلیظ بودن آب دهن واگر سودا بود

ترشی دهن وحلق وگرانی سر وبرآمدن بوی سوخته از دماغ ان

تنقیه دماغ غالب که قوابض بعد از ان غذا و اد دهند و

اگر از کثرت غذا باشد مسهل بدهند وفقط جوارش نیاورند شربت تمام

ودوایی قوت داده اعمال امیرون کافی است واگر از سوء مزاج حاره

معده عارض شود آن بصورت بمل آرند واسباب عارض

از تخفیف یا غش بعد از تناول طعام ولذع والتهاب در

ومعده دهن ان قصد اگر علامات خون غالب بود وتفریح معده

[illegible]

بتسهیل و اخلاط بسیار بارد بعد از تنقیه معده وکاهی حرقة معده از سودای محترق

بمعده بود ... ان طلوع خون فاسده و بر آمدن سودا از قی و براز

ان ترنجبین بعمل آرند و تقویت معده نمایند باشیاء مناسبه

ورم معده و جگر ... اگر از خون باشد ... آن غلظ نبض و سرخی رخسار و

دهنی لازمی و تشنگی و درد ثقیل بطرف راست و قلت و عدم اشتها و ظهور ورم

در زیر شراسیف و سرخی و ... زبان و سرفه خشک و فواق و اگر غلیظ ورم محدبی بود

لحم معده منضغط سازد و این علامات مشترک است در ورم مقعری و محدبی

خاص مقعری تبه مراری و احتباس بطن و غشی و برودت اطراف و فواق

و سقوط اشتها و درد شدید ... خاص محدبی سرفه شدید و ضیق النفس

و احتباس بول و انجذاب ترقوه بطرف اسفل و ورم هلالی الشکل باشد

فصد باسلیق و بعد از آن تسهیل خفیف ... ان بیخ کاسنی ششماشه تخم کاسنی

یکتوله عنب الثعلب ششماشه گل سرخ نه ماشه زرشک بیدانه شب در عرق عنب

الثعلب نیم آثار خیسانیده صبح مالیده صاف کرده مغز فلوس شش توله شیرخشت

چهار توله گلقند آفتابی سه توله مالیده صاف کرده مغز فلوس شش توله شیرخشت

چهار توله گلقند ... روغن بادام ششماشه ریخته تناول فرمایند و بعد از ...

در روز دیگر لعاب بهدانه چهار ماشه لعاب ریشه خطمی ششماشه در عرق عنب الثعلب ... توله

شربت نیلوفر دو تولا حل کرده بنوشند غذااش جو و در محلل رعایت ادرار و
و معرقی رعایت اسهال واجب دانند و اگر صفراوی بود ان
شدة حمی و تشنگی و قلق و سرعت نبض و ناریت قاروره و قی و اسهال
مراری آن منضج و مسهل صفرا دهند و اگر بلغمی بود ان
قلت تشنگی و تپ ملایم و لعبیت براز و سفیدی قاروره و انتفاخ در
موضع کبد و درد خفیف آن اخراج ماده بحقنه حاده و استعمال
جوارشات و معاجین مقوی جگر و انقطاع استسقا است ان
ان ضعف کبد و سوء مزاج بارد ان تهیج اطراف و سفیدی رنگ
و ترهل جلد بدن ان قریب بعلاج استسقا که مذکور خواهد شد و تقلیل غذا
و پرهیز از اغذیه غلیظه لزجه و غذا نخود آب جوجه مرغ و دراج و تیهو
و کباب مرغ و منع از آب و ان مرضی مادی است و سبب آن
رطوبات غریبه بارده در اعضای ظاهری یا باطنی و تورم اعضا و ورم
از سبب آن و این سه قسم است اول لحمی که در جمیع اعضا ورم باشد و مثل
خمیر گردد و چون بانگشت غمز نمایند موضع غایر تا یک لحظه نماید و سبب آن
ضعف جگر و برودت مزاج ان و سبب این برودت یا استفراغ خون بسیار
از بواسیر یا استحاضه یا آب سرد نوشیدن بعد از حمام یا بعد از خواب یا از

کرنه

که ... چو بالی نحم غنند و کیلوس خام بکبد برسد و کبد از نضج آن عاجز باشد
و در اعضا منتشر گردد و جز بدن نکرده و این مرض پیدا گردد
از سفیدی بول و براز و انتفاخ بدن و سفیدی رنگ یا زردی آن
قسم دویم زقی و آن جمع شدن مائیت در احشا و میان صفاق و ثرب
و امعا و این بدترین اقسام است آن ثقل و بزرگی شکم و شکم مانند
خیک پر آب بود و چون از دست بجنبانند یا مریض از پهلو به پهلو
بغلطد آواز خضخضه شنیده شود و قسم سیوم طبلی و وی است که ریاح غلیظ
عسر التحلیل در مکانی که اجتماع رطوبات در زقی شود مجتمع گردند
آن بزرگی شکم و برآمدن ناف و چون دست بر شکم زنند آواز طبل
از آن شنیده گردد و این هر سه قسم غالبا از ضعف جگر بود
هر سه نزدیک به همدیگر است و استعمال شیر شتر مفید بود بعد از تنقیه
آن بادیان ششماشه پنج بادیان هفت ماشه مویز منقی پانزده دانه
تخم کاسنی نیمکوب نه ماشه اصل السوس مقشر ششماشه برگ گاوزبان هشت ماشه
سکنجبین پنجاه ماشه بادآورد پنجاه ماشه پرسیاوشان نه ماشه در عرق کاسنی
پاو سیر عرق عنب الثعلب پاو سیر عرق بادیان بجوشانند سیوم حصه
که بماند مالیده صاف کرده گلقند آفتابی سه توله سائیده حل نموده

شربت بزوری دو توله افزوده بنوشند روز چهارم پیش شب نی نزده
حب ایارج بدهند و صبح بدرقه همین و درین مرض آب بالکل منع فرمایند
عرق بادیان یا عرق عنب الثعلب یا هر دو موافق مزاج اکتفا فرمایند
و اگر در میان استسقا طبیعت نرم شود سه مرتبه آهن را در شیر شتر داغ کرده
دهند و اگر مفید نشود جوارش مصطکی تا هفت ماشه بدهند و طباشیر
کاسر ریاح مثل کمون کرمانی پنجماشه کرد یا ششماشه دانه هیل پنجماشه و یا
پنجماشه با شیر شتر دهند و گاهی جوارش کمونی ششماشه با عرق بادیان
یا گلقند آفتابی چهار توله سائیده بدهند و در رقی بیشتر مدت استعمال
میفرمایند و گاهی استسقا با حرارت کبد باشد و در آن آب کاسنی سبز
یا دوا الکرکم یا معجون کلکلانج یا شربت بزوری معتدل یا بارد استعمال فرمایند
۲ در امراض مراره و طحال و یرقان و این تغیر رنگ تمام
بدن بطرف زردی یا سیاهی بسبب جریان سودا یا صفرا بطرف
بدن و اکثر ماده این مرض بی عفونت می باشد لهذا خالی از تب
می باشد و یرقان اصفر بسبب افتادن سده در میان جگر و مراره
پس صفرا از جگر بمراره نرود و در تمام بدن منتشر گردد ان فی
صفراوی و تلخی دهن و ثقل قلیل در موضع جگر و سفیدی براز تدریج

[illegible]

ان

ان منضج و مسهل صفرا در ادخال کردن منضجات در ان ان

از این نسخه ساخته مغز تخم خربزه شش ماشه مغز تخم خیارین دو توله در عرق

عنب الثعلب چهار توله شیره بر آورده شربت بنفشه یک توله داخل

کرده بنوشند و اگر [illegible] نباشد شربت احتیاج مسهل شود در عین مدت تخم

کاسنی یک توله [illegible] باشد سپستان [illegible] عنب الثعلب شش ماشه

خیار شنبر یک توله در عرق عنب الثعلب [illegible] بجوشانند ثلث آنکه بماند

مالیده صاف کرده ترنجبین خراسانی شش توله [illegible] خیار شنبر شش توله مالیده

صاف کرده [illegible] سه توله مالیده صاف کرده روغن بادام

شش ماشه اضافه نموده بنوشند [illegible] و باشد که در میان حرارت

و [illegible] شود و ان صفرا که از مرارت [illegible] ترنجبین در تپ [illegible]

[illegible] کرده [illegible] اگر [illegible] قسم دفعه سفید کرده قبض هم شده

باشد ان شکل منضج [illegible] قسم [illegible] هم [illegible] کرده

[illegible] نباشد [illegible] آن [illegible] صفرا [illegible]

شود [illegible] باشد علامت ان [illegible] و شده تشنگی [illegible] در رو

چشم در [illegible] ان [illegible]

ان منضج و مسهل صفرا باشد آن [illegible] تخم خطمی تخم [illegible]

از هر یک شاهتره سپستان بادروج دانه تخم خیارین هر یک نیم مثقال گل سرخ
شش ماشه در عرق عنب الثعلب سه پاو بجوشانند سیوم حصه که بماند مالیده صاف
نموده شربت نیلوفر دو تولچه گلقند آفتابی سه تولچه حل کرده صاف نموده عمل
نمایند و در روز چهارم جلاب مذکور با اضافه مغز فلوس شش تولچه ترنجبین چهار تولچه
مالیده صاف کرده روغن بادام شش ماشه ریخته بنوشند و اگر یرقان در ترتیب
بحران روز هفتم واقع شود مهلک است و علاج ندارد یا بسبب توجع سده
در میان کبد و طحال حادث گردد حدوث یرقان تدریج در اساس نصل
در جانب راست آن را یرقان اصفر سدی بدلالت و مخصات با اماله
افتیمون باشد سفوف فستقی شش ماشه هلیله سیاه شش ماشه و ماء الجبن یا سرکه
همین مرض فایده بسیار میکند اگر از خون باشد
آن تب حار که ربعا اشتداد کند و سرعت نبض و تشنگی و سوزش و غلظ و سیاه
بودن قاروره وکلاه باشد که بر دست شکم از موضع طحال سرخی پدید آید
در زیر قبرغه چپ برامدگی و درد باشد و از تحرک درد زیاده شود ان
فصد باسلیق از دست چپ در روز اول ضماد عنب الثعلب بعضی ارجدرده
دو دیم گل خطمی یکتولچه اضافه نمایند و در روز سیوم با اضافه سالاد مغز الما الشعیر
و شله پالک و اگر عدم شفاوی بود ان حمیات دیگر عند بیان شده بود

دریا

یا تشنگی بسیار و زردی چشم و زبان و بول و براز   منضج و مسهل صفرا دهند
و غذا و ادویه بارد رطب بدهند مانند آرد جو یا خطمی یا لب کاسنی و سرکه و امثاله
بلغم بود   دلیل آن قلت عطش و زیادتی حجم سپرز و سفیدی [illegible]
علاج آن اخراج بلغم به مسهل و حقنه   و اگر به سبب سوداوی
که سبب بزرگی طحال و کثرت سودا حاصل شود   علاج آن منضج سپرز و
[illegible] و کاهی کاملی و [illegible] از آن شنیده شود و [illegible] در [illegible]
و [illegible]   آن انجیر سفید ولایتی چند دانه در سرکه انگوری [illegible] بجوشانند
و صبح انجیر ناشتا [illegible] بخورند و سرکه بالای آن بنوشند و اچار بیخ کبر در سرکه فایده
تمام دارد و غذا شوربای یا جوجه مرغ یا خشکه و مسهل درین مرض نمی‌دهند و
صبر کردن بر عطش فایده تمام دارد   در امراض امعاء و مقعد و
از آن جمله [illegible] است و آن حرکتی است از امعاء مستقیم جهت دفع فضله [illegible]
اضطراری که ترک آن به اختیار نبود و این تقاضا شدید چیزی دفع کم شود و تقاضا
باقی ماند و اکثر با این خون هم بود و سبب آن یا رطوبت مالح یا خلط مراری
باشد و آنرا زحیر صادق میخوانند   آن سوزش مقعد و خروج رطوبت
آن تا سه روز لعاب ریشه خطمی [illegible] لعاب بهدانه [illegible] و در عرق
عنب الثعلب یا و سیر [illegible] تخم [illegible] خشخاش [illegible]

کرده بنوشند و اگر گرمی در مزاج باشد لعاب اسپغول شش ماشه و ثقل سازند بعد از سه روز
بهدانه و اسپغول را بریان نمایند و لعاب بر آورده استعمال نمایند و غذا اول خشکه
و یا سبب آن ثقل متحجر بسیار سخت در روده فوقانی پیدا شود و بدشواری بیرون آید
و زحیر پیدا کند و ریح غلیظ که از وی پیدا شود درد شدید پیدا کند و بسبب تزحر خراشه
و رطوبت از امعا بر آید و این مشابه بقولنج ثفلی است آن ثقل یابس و درد
و قبض دایم و خروج ثقل یابس مشکل شود و تقدم تناول اغذیه یابسه و گاه باشد
که این زحیر را اجبال اطبا اسهال دانند و حابسات عمل آرند و این امر سبب قتل
مریض گردد پس لازم باشد که فرق بیان کرده شود در میان این قسم که
نامیده شود بزحیر کاذب و در میان دیگر اقسام نامیده شود بزحیر صادق و
آن اینست که تخم تمر هندی کوچک سه دانه یا تخم فلوس هفت دانه مریض بلع نماید
و اگر ثقل یابس باشد دانه عدس بلع نماید پس در هر دست ملاحظه نمایند که بر می آید یا نه
اگر در میان نشست بیرون آید صادق است و الا کاذب آن برای اخراج
ثفل یابس مجرب در دوا مسهل و نبید آن فلوس خیار شنبر شش تولہ شیر خشت
چهار تولہ در عرق عنب الثعلب یا و سیر گلاب نیم پاو مالیده صاف نموده گلقند
ریشه خطمی شش ماشه روغن بادام شش ماشه آمیخته بنوشانند غذا میانه روز
مونگ آب شالی خشکه دال و اگر زحیر مزمن شود تخم ریحان تخم بارتنگ اسپغول

تخم کرفس

الزهر بجهة ماشه در گلاب یکنیم پاو پخته روغن ریخته شش ماشه جوشند ودرین حالت

استعمال قیف از یکسرخ تا شش تسبیح مفید است واگر عاملها زحیر افتد از لقمه

شدیده احتیاط کنند که موجب استفراط میگردد و تخم ریحان یا بارتنگ یا ملا

دهند و استعمال قیف هم جایز است واگر دست عمل نیاید لعاب ریشه خطمی بجای

لعاب بهدانه چهار ماشه و عرق عنب الثعلب چهار ده توله برآورده شربت

نیلوفر دو توله لعاب اسپغول شش ماشه روغن بادام چرب کرده توله داخل کرده

بنوشند لعاب ریشه خطمی شش ماشه شیره خرفه مقشر دو توله تخم بارتنگ

شش ماشه تخم ریحان شش ماشه روغن بادام چرب کرده با شیره بیخ انجبار چهار ماشه

ابا تی یک شیر یکتوله رب به شیرین دو توله گلاب یکتوله عرق عنب الثعلب یکتوله

داخل کرده بنوشند سده ایست که در امعاء شغلی خصوصاً در قولون

واقع گردد از آن درد بسیار و اجابت فضله بر او متعذر گردد و سبب سده یا بلغم

غلیظ باشد که با ثقل مختلط ان تقدم سقوط شهوة و سابق گوشت

تخمه و استعمال اطعمه غلیظه و شدة احتباس براز و خروج بلغم در ثقل قبل از

حدوث قولنج ان شیاف فلوس و حقنه حلوه ان بهار و شان

شش ماشه برگ چقندر پانزده عدد برگ شاهی دو توله خربق ابیض دو ماشه

بسفایج فستقی شش ماشه قنطوریون دقیق ماشه تربد سفید ماشه زنجبیل چهار ماشه

[illegible]

اصلاح ... [illegible]

... [illegible]

در آب تر [?] آثار بجوشانند تا که ثلث بماند مالیده صاف نموده در روغن شش توله

حل کرده صاف نموده گلقند آفتابی شش توله سائیده حل کرده خیار شنبر

دو ماشه شحم حنظل چهار ماشه سقمونیا در روغن بادام دو توله بوره ارمنی یک ماشه داخل

کرده دو حصه نمایند یک حصه بعمل آرند و حصه دویم صبا چهار گهری بعمل آرند و اگر

در وقت فصا والا منضج و مسهل لازم دهند شیافات مغوص بکف سنا بهی

یکتوله گل بنفشه با مایان هر یک ششماشه کوفته بیخته شکر سرخ سه توله شهد خالص

یکتوله مغز فلوس ده توله بوره ارمنی دو ماشه بدستور شیافات زنند و بروغن

بادام چرب کرده استعمال فرمایند تا چهار گهری در مقعد نگذارند تا خوب حل کرده

دست آرد اگر قولنج بسبب ریاح باشد ان تقسیم نفخ ذکر افتد اکل

اطعمه نفاخه و استعمال فواکه رطبه مانند انگور و خیار و اجاص در ودمتی و استقال درد

آن معجون کمونی با عرق بادیان بنوشند و شیافات فلوس نمایند و اگر

قولنج بسبب ورم حادث باشد آن حمی حاده و عطش و قیء مراری و درد

در عروق و اگر غلبه خون باشد ثقل مزاج او ... قولنج بتدریج پیدا شود

آن فصد باسلیق از جانب موافق و اگر ماده باقی ماند مسهل دهند

ان مغز فلوس شش توله شیر خشت چهار توله در عرق عنب الثعلب سکنجبین و مالیده

صاف کرده لعاب اسپغول ششماشه روغن بادام ششماشه اضافه کرده بنوشند

واگر ورم

ورم دو ... فرجه اعضا نمایند و اگر فولج بسبب التواء اعصاب نازل شدن ان کیس انثیین حادث شود ... اگر فولج بعد از حرکت شدید

یا بجستن یا از بالا بر افتادن حادث شود ... انست که پای علیل

بر ریسمان ببندند و بالا کشند تا اعضا باز بموضع خود آید و بر موضع التواء ضمادها

مرخیه که بیم استعمال نمایند و شوربا با پیه عرض مریض را خورانید و بگوئید که آهسته

آهسته حرکت کند تا التوا و گرود ... زیادتی بود که در افواه عروق

مقعد حادث گردد و این سه قسم است یا مشابه ثولول و انرا ثولولی گویند یا شبیه

انگور سرخ بود و انرا عنبی گویند و یا مانند توت سیاه بود و انرا توتی گویند

و آن یه داخل مقعد است یا خارج آن اگر داخل بود علاج ان مشکل بود

و هر واحد باید دانی بود که خون از و بچکد یا غیر دامی بود اگر سوزش و درد

شدید و لذع در باسور بود ... خون صفراوی است و خلیدن و کثرت ثقل

و قلت لذع ... خون غلیظ بود ... آن فصد باسلیق و اخراج خون

بقدر حاجت و بعد از فصد اصلاح مزاج فرمایند یا اصول درست شسته

یا مامیثا بلع نمایند یا عرق گاوزبان ده توله بالعاب اسپغول شسته در

عرق ... بیست توله عرق یا ... توله گلاب بیست توله بر آورده شربت

نیلوفر ده توله داخل کرده بنوشند و اگر ... بسیار در مزاج بود شیره تخم کاهو ...

[illegible]

داخل سازند و با اطلاء مرکّی با شیره تخم کاهو [illegible] دروق کاوزبان [illegible]
شسته اند بر آورده با شربت گاوزبان [illegible] نسیون [illegible] الوحید [illegible] و
[illegible] سنج [illegible] بود [illegible] آید [illegible] حادث [illegible] حرکت باز [illegible]
[illegible] نمکردن خون [illegible] است [illegible] خون [illegible] باید [illegible]
[illegible] آب گرم [illegible] با شیر [illegible] که [illegible] سرشته [illegible] فرمایند
[illegible] خشک و [illegible] هندی با آب گشنیز سبز سوده طلا نمایند و این دوا [illegible]
بسیار مجربست [illegible] خشک کرده [illegible]
[illegible] سیاه [illegible] ساز [illegible]
[illegible] بسیار نباشد [illegible] سیاه آید [illegible] باید کرد زیرا که
[illegible] خون [illegible] موجب [illegible] امراض کثیره مانند [illegible] و خفقان و
[illegible] سوداوی [illegible] کرده و قسمی است از [illegible] مسمی [illegible]
[illegible] است [illegible] که حادث میکند [illegible] و آن [illegible]
از [illegible] بسوی پشت و [illegible] و گاهی [illegible]
[illegible] و گاهی [illegible] باشد [illegible] کرده [illegible]
این [illegible] سوداوی که [illegible] شده [illegible]
بجای دیگر [illegible] سودا باید داد [illegible]

داخل نهند و لعاب تنقیه لطر خصل مقل کنند استعمال فرمایند و تجربه خبث الحدید بکاشه یا
مصطکی کهربا بکاشه مفیدست و اطریفل مقل یا حب مقل همراه کنند افتاب بشوال حقنه
و آن بر دو نوع است یکی آنکه بسبب ورم عارض شود او در ورم مقعد
لقیه خواهد شد و حیله ادخال مقعد تدبیر آن بود که بگیرند بنفشه و خطمی و بابونه و شبلیه و
بکیسه کرفس و تخم کتان در آب جوش داده و مریض را آبزن نمایند و موم روغن کرده
اندر روغن شبت و بابونه و موم ساخته باشند بر مقعد مالند تا نرم شود و اندرون
76 رود و بعد از آن تقابیص علاج نمایند تا باز بیرون نیاید و ان شل برگ و
و مازو و گلنار و تخم گل جوشانده از این آب استنجا نمایند و روغن جسته شفا او
نمایند که فایده بسیار میکند دویم آنکه استرخا شرح بود است که مقعد
بآسانی اندرون رود و باز بیرون آید ان گلنار فارسی بکاشه عدس بکاشه
مازو بکاشه سائیده برپاره از سه باشد بر دارد که فایده میکند و
اگر ورم حار بود ابتدا در مقعد عارض شود یا بعد استعمال ادویه حاره یا بعد
قطعه بواسیر ان تپ و سوزش درد و التهاب و تقطیر بول
و تقدیم اسباب موجبه ابتدا فصد باسلیق نمایند و مرهم اسفیداج
یا سفیده بیضه در روغن گل آمیخته در هاون قلعی یا سرب صلابه کرده
بر ورم نهند و اگر درد بسیار بود افیون نیز داخل نمایند و جهة تعدیل مزاج

تخم ریحان دانه اسپغول با شربت نیلوفر بنوشند و این آب است تناول فرمایند
آن ... گل خطمی دو توله اکلیل الملک یکتوله عنب الثعلب ششماشه [illegible]
در آب [illegible] آثار [illegible] سیوم حصه که باقی ماند صاف کرده تناول فرمایند
[illegible] درد گرده و مثانه و سبب [illegible] یا خون غلیظ بود یا
خون صفراوی [illegible] از حمیات مختلفه و تشنگی و صداع و تیزی و حرقت
[illegible] و گرانی در موضع گرده و برآمدن صفراوی ریگ با بول و [illegible] پس اگر ماده
خون غلیظ بود از وی ماده [illegible] غالب بود و اگر صفراوی بود و شده عطش و
زردی بول ظاهر باشد و از [illegible] مخصصه نهم آنست که اگر بر هیچ پهلو
درد زیاده شود و اگر بر پشت بخوابد درد بسیار بشود فصد باسلیق
از جانب موافق و لعاب بهدانه [illegible] لعاب اسپغول ششماشه در عرق [illegible]
پا و سیر برآورده شربت بنفشه یکتوله با شربت نیلوفر دو توله حل کرده تناول فرمایند
و مسهل بسیار [illegible] ترک واجب [illegible] شیر [illegible] بلغمی بود
او آنست که در قطن خاصه نزدیک بخاصره گرانی و تمدد محسوس شود و برآمدن ریگ
و سختی معلوم گردد و [illegible] درد شدید و بدون التهاب و آنچه از محسوسات
بلغم است بطوی نبض و سفیدی بول [illegible] تشنگی
و در بول [illegible] گرفتگی [illegible] شود و مریض [illegible] و زردی [illegible]

علاج آن

و تمام بدن ترهل ظاهر شود و وجع آن مشابه به درد قولنج بود و حقنه درین مرض
فایده نکند بخلاف قولنج و منضج و مسهل داده اخراج بلغم نمایند و بعد از تنقیه
اشق نخود ماشه جاو شیر تمام کمون کرمانی هر و چند ماشه در عرق بادیان [illegible]
شیر گرم ضماد نمایند غذا شوربای مرغ با خشکه [illegible] سبب دوم
این علت رطوبت خام لزج بود که حرارت غریبه رطوبت آنرا نشف کند پس
زمان و تحجر گردد اندک پس اگر ماده بسیار بود و غایت لزوجت حصات پیدا
گردد و الا ریح متولد گردد و در علامت کلیه اکثر [illegible] حادث گردد
آن احساس درد و ثقل و تمدد در موضع گرده و عسر بول و بیاض وقت آن
[illegible] تمدد و عسر بول و صفای آن و خروج ریح [illegible] در آن [illegible] فصد
باسلیق از جانب موافق اگر علامات خون بود و اگر امتلا بود اخراج ماده
از مقیات بلغم نمایند بعد از آن منضج داده مسهل دهند باین دستور مویز منقی
پانزده دانه عناب بیدانه خار خسک نه ماشه مغز تخم خربزه نه ماشه تخم
بلیون سه ماشه حب القلت سه ماشه برگ گاوزبان هفت ماشه پرسیاوشان
نه ماشه گل بنفشه پنج ماشه عنب الثعلب چهار ماشه در عرق عنب الثعلب یک پاو
بجوشانند نیم حصه که بماند مالیده صاف کرده خمیره بنفشه دو تولا حل کرده
حجر الیهود دو ماشه سائیده بنوشند تا چهار روز همین جوشانده داده

باضافه برگ سنا و گل بنفشه و افلوس خیارشنبر و شیرخشت و لعاب و روغن بادام و شکر ممزوج شده و

صبح روز سهل لعاب ریشه خطمی بخاشیده لعاب بهدانه بخاشیده شربت بزوری معتدل

دو روز تناول کرده بنوشند غذا اطلیه خشکه سبب سنگ و ریگ مثانه

همان است که در حصاة کلیه گذشته و سنگ مثانه بکودکان و جوانان و لاغران

بیشتر پیدا گردد و سنگ گرده بکهول و مشایخ و فربه بیشتر عارض گردد و

زنان و خواجه سرایان را سنگ مثانه بندرت حادث گردد علامات آن

در وقت بول و عسر آن و احساس آن در علیه نیز کشیده شدن قضیب بجانب پیش

و باز سست شدن آن و خارش قضیب و بعد از بول باز تقاضای بول باشد آن

و در موضع مثانه و اطراف آن و در ریگ مثانه سفید بود و در ریگ گرده سرخ

آن مانند علاج کلیه بلکه قوی تر از ان بلغت یونانی

یعنی دولاب است و در عربی زلق الکلیه نامند و این مرضی است که انسان هر گاه

نشسته باشد و ساعت بساعت آب خورد بی فاصله کثیر بول کند اما

با راده و سلس البول بلا اراده باشد و سبب آن افراط حرارت گرده

پس جذب کند مائیه را از کبد و وی از ماساریقا و وی از معده و دفع کند

آن مائیه را گرده بطرف مثانه و باز از جهت جذب کند از جگر الخ تا آنجا

و آن از معده و تقاضای آب و دفع بول متصل یکدیگر باشد الخ

نشده

شدة تشنگی و عدم خروج حصی بجهت حرقت والتهاب و بول از قبیل [illegible]
مثل آب   ان شیره تخم کاهوی مقشر نه ماشه شیره کشنیز خشک نه ماشه
با اقراص و یا بطیس [illegible] شربت حب الآس حب الآس دو توله بنوشند و سهل
استعمال کنند غذااش جو   آن اقراص و یا بطیس طباشیر [illegible]
رب السوس خرفه مقشر تخم کاهو هر یک دو درم تخم حماض کشنیز خشک
طین ارمنی از هر یک سه درم صندل سفید جلنار فارسی صمغ عربی از هر یک
دو درم کافور نیم درم همه را کوفته و بیخته در شیره خرفه یا کاهو یا [illegible] اقراص
قرص تیار سازند   [illegible] استسقی آنکه بسبب صفرا
[illegible] زیج [illegible] و فتور صبغ بول   آن بواسطه [illegible] ان تخم
چهار ماشه مغز خربوزه نه ماشه تخم خیارین [illegible] خار خسک نه ماشه
شیره بر آورده شربت کاکنج دو توله حل کرده بنوشند غذا اشله پالک [illegible]
دویم آنکه بسبب قرحه مثانه و احلیل بود   آن بر آمدن چرک و
داغ گرفتن   آن اگر علامت غلبه خون باشد فصد باسلیق بعد
از ان شیره ادویه مذکور با اضافه قرص کاکنج سه ماشه یا بنادق البزور دهند
بعد از تنقیه [illegible] [illegible] حل آرند   آن شاف [illegible] عدسی طین مختوم
سفیداب ارزیز [illegible] کافوری از هر یک سه ماشه در شیر [illegible]

واگر نیم رسد در شیر زر حل کرده زر رقه نمایند واگر غالب باشد مسهل دهند غذا ماشنه یا کلک کم نمک باداش بکار تر نمک ... شیر خشک پنجماشه شیر تخم خربزه شه ماشه مغز بادام پنجماشه شیره حب کاکنج پنجماشه شیره تخم کشنیز شه ماشه در عرق عنب الثعلب نیم پاو برآورده شربت بزوری معتدل دو تولا حل کرده بنوشند ... یا بسبب ورم کلیه وورم مثانه وحصاة باشد علامات و معالجات آن سابق گذشته ویا بسبب احتباس برازمی باشد آن مسهل وحقنه بود واگر سوای قبض باشد واحتیاج مسهل کرد اند و نقول کاکل پلاس و ترب ونیز مفید است ... حالتی بود در میان عسر وادرار ... وسبب آن یا اخلاط حاده بود ... آن صفرت بول ودیگر علامات غلبه برارد و حرقه بود وتقدم تناول اغذیه وادویه حاره ... آن شیره تخم خیارین تخم کشنیز مقشر تخم هندوانه شیره خارخسک هریک ماشه در عرق عنب الثعلب پاو سیر برآورده شربت نیلوفر دو تولا حل کرده بنوشند غذا ماء الشعیر یا بسبب ضعف جرم مثانه بود وبرودت ... آن عدم حرقت بول وعدم عطش وبیاض بول وتقدم تدبیر سرد ... آن شیره زیره سیاه پنجماشه شیره بادیان پنجماشه یا معجون خبث الحدید پنجماشه تناول فرمایند غذا قلیه نخود وآن مرضی است که در آن بول بی اراده برآید وسبب آن برودت مفرط مثانه

آن معجون کمونی جوارش جالینوس [illegible]

سببش استرخاء عضله مثانه باشد آن شکل علاج [illegible] بول [illegible]

یا بسبب انفجار رگی است [illegible] علامت آنست که چون بسیار [illegible] کم کم همراه

بول یا بدون بول برآید آن فصد باسلیق نمایند و [illegible] لعابات

خوردن با قدری نبات استعمال فرمایند آن شیره تخم [illegible] باشه لعاب

اسپغول شش ماشه شیره مغز تخم خیار شش ماشه یا قرص بول الدم استعمال نمایند

و غذا آش جو دهند آن قرص بول الدم مغز تخم خیار چهار درم

بسباسه کزمازج گلنار فارسی [illegible] دم الاخوین صمغ از هر یک یکدرم کوفته

بیخته بآب خرفه یا لعاب بارتنگ اقراص سازند

در امراض رحم

یعنی عدم علوق بچه ناشدن و این بر دو قسم است یکی آنکه از جانب

زنان دویم از جانب مرد بود و امتحان آنچنان بود که منی هر دو را جدا

در آب اندازند هر کدام که بر آب ایستاده ته نشین نگردد عقر از جانب او باشد

[illegible] آنست که مرد و زن برابر منزل شوند و بعد از جماع منی زن

بیرون نیاید و زن میان [illegible] حتی احساس کند و از جماع متنفر گردد

و الم یابد و حیضش منقطع گردد و اگر آید بسیار کم آید غثیان و کرب و

کسل و ثقل بدن [illegible] و ظلمت چشم و خفقان و شهوة فاسد بعد از [illegible] ۹

یا دو ماه فساد رنگ و زردی و سفیدی چشم عارض گردد و این حالات در حمل
پسر اکثر باشد و در ماه چهارم که جنین کلان میشود غذا بدهم طلبی میکنند این اگر
زائل میشوند اگر خواهد امتحان حمل نماید عسل خالص آتش ندیده را با آب باران
بزند [illegible] وقت خفتن اگر صبح پیچیدن شکم عارض شود و آنزن آبستن گردد
و اگر فلا[illegible] لکن زن سیر را در فرج بردارد بوقت شب اگر صبح طعم و بوی و مذاقه
در مشام و دهان یافت شود آبستن نگردد آثار حمل چون قشعریره بعد از جماع
و سیاهی سر پستان و میل بچیزهایی بد چون انگشت و گل و مانند آن و هر زنیکه
پسر آبستن باشد سفیدی او با رونق و طبع او با نشاط و اشتهار او صحیح و بول
رنگین و عطاس ثقل بطرف راست و پستان راست او بزرگ و سر پستان مایل به سرخی
و شیر او غلیظ و سفید بود و حرکت جنین در جانب راست او محسوس شود و وقت برخاستن
تکیه بر دست نماید و چشم چپ خفیف الحرکت بود گفته اند هنگام ولادت اگر درد
از کمر زن برخاسته در شکم آید پسر باشد و اگر از پشت و فرج برخیزد دختر باشد
علامت بار دختر است که رونق در رنگ او تغیر گردد و حرکتش بطی بود و در
سر پستان سیاه گردد و پستان چپ کلان تر از راست بود و قاروره سفید بود
و حرکت جنین بیشتر در جانب چپ بود و شکم کشیده تر آید و رغبت بطرف چیزهای ترش
بسیار باشد و اشتهار کاذب عارض شود و بهترین اوقات برای حمل نسبت

طفلی

طعام از معده گذشته باشد اگر طعام بوقت شب خورده باشد بعد از نماز عشا
جماع کنند و بوعلی گوید که التفات نباید کرد بقول گروهی که وقت جماع را بعد
از تمام هضم قرار داده اند زیرا که این وقت وقت جوع است و مباشرت وقتی باید کرد
که شهوت صادق بود و داعیه عشق و توقان بهم رسانیده و [illegible] آلت
استعداد تمام بهم رسانیده باشد بدون خیال مباشرت و رؤیه محبوبه و علامت
[illegible] وقت شروع کند که با اعتدال باشد قبل از اتیان حیض بر اراده با
محبوبه [illegible] بستر نرم بر پشت بخواباند و مرد بالای او بود و پاهایش را برداشته
میان ران را اندک بلند سازد و سر زن بر بالش بلند بگذارد و بشوق تمام
دست [illegible] کرده پستانها را اندک اندک بمالد و بر ران او و بر انگشت بجا
و [illegible] باز [illegible] گشاده وقتی که فرج نمایان شود سر آلت [illegible]
تا که شهوت نمایان غالب گردد و چشم او بسرخی آید و نفس بلند کشیدن گیرد
چشم او منقلب گردد و مرد او را پای خود سخت گیرد و هرگاه که این حالت
مشاهده کند ذکر را در فرج داخل نماید و بکار خود مشغول گردد و بسرعت و
شدت [illegible] و [illegible] بیرون آرد هرگاه که منی بجنبش آید
[illegible] کشیده آید [illegible] و اگر این [illegible] بار [illegible] بسیار
[illegible] زیر [illegible] زن بالا باشد و هر جماعی که بهیئت [illegible]

وحرکت بسیار کردن و مالیدن پستان و بوسه گرفتن و دست بفرج گذاشتن
بزور آوری تمام نمود و پیدا کردن آخر کار باد را ضعیف سازد و جذب بار
نابالغ و پیدا شدن اسهال بواسیر و دوایی که از مدتی متروک الطبع باشند
نکنند در هنگام حمل کم گیرد و باید که زن حامله از جستن و برداشتن بارگران
و دویدن و صحبت و طعام بسیار خوردن و ترسیدن و غم و غصه خوردن
پرهیز کنند و از جستن تا آنکه اندر حیض بیاید و از فصد و مسهل اجتناب کلی
خصوصا پیش از ماه چهارم و کم حرکت میکرده باشند و از جماع پرهیز و اجتناب کنند
[illegible] یعنی اسبابی که افتادن بار اگر از عوارض خارجی بود
مثل حرکات عنیفه و ضربه و سقطه از آنها پرهیز نماید و اگر از اسباب داخلی بود
مانند سیلان رطوبت از رحم ادویه مخففه قابضه استعمال نمایند و اگر علامات
اسقاط شروع شود برای حفظ جنین ادویه قلبیه مانند خمیره گاوزبان عنبری
یا خمیره مروارید یا یاقوتی معتدل یا دواء المسک معتدل استعمال نمایند
و اگر اسقاط بخوبی ظاهر گردد پس نگاه داشتن منصفه خوف جان است
باید که ادویه مدره و مسقطه استعمال نمایند ان ادویات مشتمل شد
بیخ بادیان [illegible] باشد [illegible]
صاف نموده شربت بزوری معتدل [illegible] حل کرده بنوشند [illegible]

[illegible]

بعد از اسقاط بعده شوربای مرغ فربه با روغن بادام اگر بقیه از مشیمه باقی ماند
از این فرزجه استعمال نمایند [illegible] ابهل و مر و حرف از
هر واحد مساوی کوفته بیخته با زهره گاو سرشته بردارند بعد از خروج مشیمه
و هفته دو سه روز حمولات استعمال فرمایند [illegible] یا بسبب [illegible] زن و
یا بسبب صغر رحم و ضیق آن و یا بسبب ضعف واقع بود [illegible] آن باید که روغن
بابونه و روغن کتان بر فرج بمالند و حجر مغناطیس زن بدست چپ مقعوت گیرد
و تعلیق کند یا زعفران بر ران چپ نماید [illegible] پوست فلوس از چهار درم
تا شش درم در عرق بادیان یک نیم پاو جوش دهند سیوم حصه که بماند صاف کرده
شربت بزوری چار تولچه حل کرده بنوشند و غذا تا سه روز مطلق ندهند و اگر اشتها
غالب باشد و ضعف بسیار بود شوربای مرغ کلان بدهند و بجای آب عرق بادیان
استعمال فرمایند و بهتر است که پوست گردکان بقدر نیم پاو و برگ لی…
نیم پاو فلوس سیخ نیشکر در آب سه چهار آثار جوش داده بگذارند و همین آب بجای
آب و غذا امیدوار باشند تا سه روز خاصة وقتیکه جنین مرده از شکم برآید
مردن جنین در شکم آنست که مطلقا حرکت محسوس نگردد و اطراف
مادر سرد گردد و نفس او متواتر گردد و آن وقت اینها استعمال فرمایند
آب بادیان نه ماشه بیخ بادیان نه ماشه [illegible] شان نه ماشه در عرق بادیان

بچه باز بجوشانند سیوم حصه که بماند مالیده صاف کرده تخم خطمی چهار سرخ سوده

اضافه کرده بنوشند و اگر از رضح جل نفاس فرج گردد فصد صافن نمایند و اگر [illegible]

[illegible] یا بسبب ازدیاد خون بود علامت آن عظم نبض و امتلاء وجه و بدن

و درد عروق و سرخی رنگ با وجود بر آمدن خون ضعف نماند و رنگ بشره تغیر

نیابد و در وقت ازدیاد فصد باسلیق نمایند و بعد و پستان را محکم ببندند و تعلیق

محاجم خالی در زیر پستان نمایند و ادویه حابسه استعمال فرمایند مثل کهربا

دو ماشه با قرص کهربا سه ماشه با آب بارتنگ سبز دوازده توله و تخم بارتنگ

هفت ماشه و شربت حب الآس دو توله استعمال نمایند یا بسبب رقت خون و حدت

آن بود علامت آن ضعف بدن و زردی رنگ رو و التهاب و سوزش در

وقت برآمدن خون علاج آن استفراغ صفرا به منضج و مسهل و بعد از آن استعمال

مبردات و حابسات فرمایند و غذا آش جو و مثل آن دهند و چندان احتیاج فصد نیست

که خون در فصد از زیادتی ندارد و اگر با عدم اعلامات زیادتی خون هم موجود باشد

البته فصد باید کرد و اگر این مرض بسبب رطوبه بود که قوه ماسکه را ضعیف

گردانید علامت آن کثرت رطوبت در دهن و قلت عطش و سفیدی رنگ و

کسل و تهیج رو و نقصان علاج آن منضج و مسهل بلغم داده حابسات

مایل بحرارت استعمال فرمایند و اگر بسبب آن خلط حار و سوداوی بود که رنگ را

گشاده

گشاده کردند

سیاهی خون و کمودت آن و اگر سودا احتراقی بود با سرعت نبض و حدت خون بود علامه آن فصد باسلیق و اخراج سودا از تنقیه

و سرعت در نبض باشد و حتباس و قلت طمث و اگر بسبب ورم رحم باشد

آن ان شاء الله تعالی گفته خواهد شد و اگر بسبب قلت خون بود

آن ضعف بدن اندر دی ز کثرت و تقدم استفراغ خون بفصد یا بواسیر

یا رعاف و تقدم تعب و صوم و دیگر اسباب محلله آن تقویت معده

و جگر و اگر بسبب غلط غلیظ مجاری عروق ضیق و تنگ کرده باشد آن

ثقل و جایض بدان و کبود دی سلطه و بسیاری غلیظ بودن براز و قوم

ثقل و نبض بطی باشد آن فصد صافن و حجامت ساقین کرده و

شده روز بیشتر از نوبت حیض باستعمال آرند و بعد از آن ادویه مدره بکار

آن منز تخم خربزه بادیان هر یک نه ماشه خار خسک نه ماشه

تخم خیارین کلیتوله عنب الثعلب شش ماشه خیار شنبر نه ماشه در عرق خیار سبز

عرق خار خسک هر یک پانزده توله بجوشانند سوم حصه که بماند صاف کرده

شربت بزوری معتدل یا حار یا بارد بحسب مزاج داخل کرده بنوشند

غذا شوربای مرغ با خشکه یا نان از رحم و آن یا طبعی بود

یا سوداوی یا صفراوی و یا دموی باشد و رنگ خلط از رنگ

از رنگ رطوبات مندفعه ظاهر گردد و بهتر آنست که مریضه خرقه یا پنبه بوقت شب دارد
وصبح برآورده در سایه خشک نماید از رنگ آن استدلال بر وجود خلط نماید و از جمیع اقسام
سقوط شهوت و تغییر رنگ و تهیج وجه و چشم بیشتر باشد   آن تنقیه بدن
علاج بمنضج و مسهل هر خلط که غلبه داشته باشد بفرمایند و بعد از آن فرزجه یا لبسه استعمال نمایند
آن که نسا فارسی کنند یا زوجه اصفهانیه اقاقیا شب یمانی برابر کوفته
میلان رحم بیخته با آب بارتنگ بردارند و همین دوا با پشت و عانه طلا نمایند   والیه
مرضی است که رحم از مقابل فرج منحرف گردد و سبب یا ورم صلب است یا التحاق که
حادث شود در یک شق رحم و یا از امتلاست که در یک شق ظاهر شود یا اخلاط
غلیظه فرجیه که از انصباب آن تشنج رباطات و لیفها در یک شق ظاهر گردد
علامت آنست که وقت جماع دهن رحم ناپدید شود و قابله هوشیار جهت انحراف
رحم را از انگشت می‌شناسد و صلابت و امتلا و تمدد والتهاب همه دریافت نماید و
اکثر با این مرض زحیر هم می‌باشد و بول و غایط بحبس گردد و در بعضی اوقات
علاج آن اگر انتفاخ و تمدد رگها و امتلا یابند فصد صافن از جانب محاذی
شق مایل و بعد از فصد باید که قابله تسویه رحم از انگشت نماید تا که رحم مقابل
علامت فرج گردد و اگر بسبب کثرت بلغم بود   آن لین نبض و بیرنگی بدن و
علاج سفیدی رنگ   آن منضج و مسهل بلغم و غذا جوجه مرغ

پابیر

یا بسبب ضربه و سقطه یا احتباس طمث یا نفاس یا عسر ولادت یا کثرت جماع یا [illegible]

یا انصباب ماده دموی یا صفراوی یا بلغمی مزمنه بوده بسوی رحم و آن ورم یا حار است

از حمّی حاده و سواد لسان و درد در تارک سر و در زهار است و علامت اگر در مقدم

رحم بود درد در بطن و درد پشت اگر در موخر آن بود و درد خاصرتین اگر در هر دو جانب

رحم بود و گاه باشد که درد و تمدد تا انثیین باشد و بود و صاحبش بمشقت ایستاده تواند

شد و دیگر از علامات آن عسر بول است اگر ورم در مقدم اعالی باشد و عسر براز اگر

ورم در موخر و سافل باشد و تواتر نفس و نبض و فساد حال معده و انتفاخ رحم

و ضربان و تشنگی و اختلاط عقل و هذیان بسبب اشتراک رحم با دماغ   آن

اوّل فصد باسلیق و بعد از آن استعمال مبردات   آن لعاب بهدانه چهار

تخم کنوچه شش ماشه شیره مغز تخم کدوی شیرین شیره مغز تخم هندوانه هر واحد

نه ماشه لعاب اسپغول شش ماشه در عرق عنب الثعلب چهار تولا بر آورده

شربت نیلوفر دو تولا حل کرده خاکشی پاشیده بنوشند و اگر تپ مفارقت نکند

روز ششم مسهل دهند   آن فلوس خیار شنبر شش تولا در عرق عنب الثعلب

نیم آثار مالیده صاف کرده گلقند آفتابی سه تولا حل نموده روغن بادام

شش ماشه ریخته تناول فرمایند و بعد از فصد در ابتدا عرق عنب الثعلب [illegible]

فلوس خیار شنبر شش تولا گل بابونه دو تولا گل ختمی دو تولا حل کرده شیر گرم بقدر

حاجت ضماد نمایند و از خوردن آب سرد منع کنند فرض کنی در ابتدا استعمال ادویات
درین محل بسبب غربت تجربه داده جایز نیست و هرگاه که با نتها رسد اگر تحلیل رفت بهتر
و اگر جمع شد و پخته گردید آن شقاقت مدد و حمی مختلف الادوار و قشعریره و
در آن وقت درآن زن غشیان […] آن کل ختمی بابونه هر یک چهار تولد اکلیل الملک
حب الثعلب هر یک یک تولد در آب که بوزن […] هندی باشند بجوشانند تا که سیوم
حصه بماند بمالیده و صاف کرده استعمال فرمایند هرگاه پخته گردد و یا منفجر گردد یا دبیله گردد
انفجار آنست که در راه براز چرک آید و در آن وقت از ماء العسل و رب حقنه نمایند
که تنقیه و تسکین نماید و مدرات خفیفه مثل تخم خربزه و نانخواه تخم خیارین یک تولیه
تخم کاسنی نیم ماشه بجوشانند و با شیر گاو یا نبات دهند که تنقیه و منع کند و بعد از
پاکی قرحه باندمال متوجه شوند […] اسفرزه نمایند و غذا آش جو با دال خشکه
و شله و قسم دویم آنکه ورم در صلب […] یا بر سبیل ابتدا یا بر
سبیل انتقال […] ورم […] و انتقال در معالجه این قسم منجر باستسقا گردانند
و درین قسم زخم بجانب مخالف […] آن علامت […]
و احساس ثقل در موضع ورم و اضطراب حرکت ساقین اگر ورم در هر دو جانب بود
یا اضطراب ساق واحد اگر ورم در یک جانب بود کسل از حرکت و شدت وجع و عدم
حمی تا بالین آن اگر نبض عظیم بود اول فصد باسلیق نمایند و خون کم گیرند

بعد از آن

بعد از آن منضج سودا داده مسهل دهند و بعد از فراغ مسهل اگر نبض عظیم باشد فصد باسلیق کنند
منضج و مسهل دهند و بعد از فراغ مسهل در آبزن که صفت آن گذشته با اضافهٔ برگ مورد
و بابونه بنشانند و برای تحلیل ریاح در رحم حقنه‌ها و حمول از بیخ سوسن بدارند و فقط
شورهای قلیه و ادرار ریح و چون مرض با خشکی و ضعف اعضا باشد روغن بابونه و مغز ساق
و علاوه بر عرق النسا گردن استعمال فرمایند و این مرض شبیه بصرع است
و بنوبت در آید و اکثر از رحم بطرف دماغ متصاعد گردد و در حالت او عقل صحیح
گردد و این از دو سبب پیدا شود یا بسبب اجتماع منی در اوعیه که استحاله یافته آن کیفیت
ردیه و متصاعد شدن بخارات از آن بطرف اعضاء رئیسه و اکثر بزنان فربه
که متروک الجماع باشند عارض شود و یا بسبب احتباس حیض و بسیاری آن که لایقه
و اجتماع آن در جسم و مستحیل شدن بکیفیت ردیه و متصاعد شدن بخارات از آن
بطرف اعضاء رئیسه آن زردی رنگ و زردی چشم و اختلاط عقل و کسل
و خفقان و ضعف ساقین و ... و تفاوت نبض و در بعضی وقت نوبت احساس
برخاستن بخار کند از عانه بطرف قلب و دماغ و در دهان و بینی حرکات ... پیدا
شود و بعد از آن مختلط گردد و بی‌هوش افتد و حس و حرکت باطل شود و نفس منقطع گردد و دق
و بسیار باشد که این مرض ... و صحیح آن است که عقل درین مرض بالکل مفقود نمی‌شود و چون
بهوش آید هرچه بر او گذشته بیان نماید و در حالت غشی طاقت گفتار ندارد و

سخنهای مردم نشنود و اگر ورم عظیم باشد ورید و کف دست در حین مرض نسبت بطبع کم شد
آن فصد صافن و استعمال منضج و مسهل سودا و بلغم و در وقت نوبت لطخات گرمی
بوپا بندند خصیه بستر و بعمل آورند و پا باز از انگشتان پای بران محکم ببندند
و غذا مزوره دهند و فرزجه از چیزهای خوشبو نمایند و حقنه متوسطه بعمل آرند و شیاف
نمالی بر ساقین و پاشویه بسیار مفید است و علامات ورم دموی است که در وقت علاج نما شد علاج
باندازه فصلی بعمل نیامده باشد و باقی جمیع علامات مذکور بود و علاج آن
منحصر در حجامت کردن و در وقت نوبت بقیه علاج طبیعی است

در امراض انثیین و قضیب یا از ماده حار بود مانند خون و صفرا

آن تب و سرخی رنگ و درد و حرارت و التهاب و تشنگی و زردی بول علاج آن فصد
باسلیق و اگر ضرور باشد مسهل صفرا دهند و بعد از آن این ضماد بعمل آرند گل خطمی بابونه
هر یک یک تولچه عنب الثعلب شاهتره کوفته بیخته و آب عنب الثعلب سبز ضماد نمایند و خرقه
بسرکه و گلاب تر کرده بر موضع بندند و بعد از ابتدا تا انتها آرد جو باقلا نخود بعمل آرند
در انحطاط محللات مانند بابونه و اکلیل الملک و کمون همراه روغن گل یا زرده بیضه
ضماد نمایند و اگر ورم بلغمی بود آن سفیدی رنگ و کمی درد و در جادت لمس و
سفیدی قاروره و عدم درد باشد آن اخراج سودا بلغمی مسهل و تضمید
با ضماد محلله ملینه مثل مقل ازرق و بابونه و اکلیل الملک و کمون همراه روغن گل

با زرده

یا زردی بیضه ضماد نمایند و اگر ورم بلغمی بود سفیدی و کمرنگی جوهر و
لمس و سفیدی قاروره آن جندبیدستر با زیت یا روغن بابونه و تخم شبت
با آب بادیان سبز سائیده ضماد نمایند و محللات مانند آرد باقلا و نخود و کمون
و اکلیل الملک و بابونه و حلبه و مقل و موم و مانند آن ضماد نمایند و اگر ورم سوداوی
بود آن صلابت و کدورت و سفیدی قاروره و عدم درد باشد
آن اخراج سودا و تسهیل و تضمید با ضمادهای محلله مثل مقل ازرق و بابونه
و اکلیل الملک و ورق کرنب همراه مخ ساق گاو و شحم بط و دجاج و اشق و
صمغ سائیده اگر بسبب سوء مزاج حار بود آن سوزش و
حرارت بود آن خرقه از عصاره کشنیز سبز و کدو و کاسنی و عنب الثعلب
تر کرده بران نهند و اگر درد شدید بود قدری افیون داخل کنند و اگر سوء مزاج بارد
بود آن قلت درد آن تمریخ بشحم بط و ماکیان و اگر بسبب
ضربه و صدمه باشد فصد باسلیق و بنفشه و نیلوفر و کدو و تخم خطمی
و عنب الثعلب ضماد نمایند علاج آن مثل علاج
اورام دجاج انثیین بود علاج این نسخه مجربه ... مصطکی
کندر و کتیرا و ... تخم ترشی ... نبات سفید ... کوفته بیخته
... نمایند ... ایضا این نسخه مجربه [illegible]

افیون کار دوای خاص با عشر وزن زعفران و حصه پنجم افیون [illegible] دارچینی
جو کوفته [illegible] در میان مرغ نارجیل پر کرده سر آنرا محکم نموده نارجیل را بخمیر [illegible]
در شیر گاو و [illegible] بجوشانند تا تمام شب ترتیب (?) بجوشیدن برسد پس روغن گاو
بجای آن بریزند بمقداری که روی نارجیل را بپوشاند با آتش ملایم بریان نمایند
بحدی که خمیر سوخته شود پس نارجیل از آن روغن برآورده خمیر را جدا ساخته نارجیل
را با افیون که در آن است بسایند تا شکل مرهم شود پس ربع مثقال از آن
بسایند همین برنج (?) با [illegible] از هر یک یک مثقال مغز بادام شیرین مغز چلغوزه
تخم خربزه مقشر از هر یک نیم مثقال طباشیر سفید صمغ عربی کتیرا [illegible] البنج سفید
[illegible] لفاح جوز بوا چهار دانگ زعفران [illegible] نبات سفید از هر یک مثقال
کوفته بیخته بروغن بلسان چرب کرده بگلاب سرشته در دوا کمی سحق [illegible]
نمایند تا نیک مخلوط شود بعد حبها سازند و با ورق نقره و طلا در سایه
خشک نگاهدارند [illegible] از هر یک حب یا دو حب و این بالا باید [illegible] طلا
بکار [illegible] ورق ورق کرده در شیر گاو [illegible] که چهار انگشت از روی
[illegible] بگذارند تا [illegible] خشک شود
و در [illegible] قسطاس (?) [illegible]
[illegible] و دو مثقال پیه مرغ آبی دو مثقال روغن [illegible]

بجز [illegible]

عنبر اشهب شش ماشه عطرا کبیر دو ماشه کهربا نمایند که شل بهم شود بر قضیب حشفه
گذاشته ضماد نمایند   در امراض صفاق و پشت و فتق و قیله
و آن عبارتست از فرود آمدن چیزی بسبب انشقاق صفاق یا اتساع دو
مجری که منتهای انثیین است و آن چیز یا امعا بود و آنرا قیلة معا گویند و یا
ریح است و آنرا قیلة الریح گویند و یا آبست و آنرا قیلة الماء گویند و آنرا
ادره و مروه نیز نامند و حدوث این مرض یا از حرکت مفرط و مباشرت
و امتلاء معده و یا برداشتن چیز گران یا ضربه و سقطه بر شکم و این مرض علاج
ندارد لیکن برای تخفیف از امتلاء و حرکات قویه و جماع بعد از طعام و غذاء
نفاخه از بقول و فواکه رطبه و دیر ماندن در حمام پرهیز واجب دانند و اکثر
استعمال معاجین کاسر الریاح مانند کمونی و جوارش جالینوس و غیره مفید بود
باشند و اکثر فوطه را بسته دارند و اگر فرود آید در آب گرم نشانند و بعد
از بیرون آمدن روغن گل بمالند تا بجای خود عود نماید و بعد از آن ضماد
ادویه قابضه استعمال فرمایند   و آن یا از کثرت رطوبت مزلق
و صفاق حادث گردد   آن نطرون زیره کرمانی نمک هر یک یکماشه
ضماد نمایند   فقره از فقرات پشت از موضع
خویش بیرون آید اگر بطرف خارج و خلف مایل باشد علاج از سنه نامند و

علاج اگر بعد از دخول و قدوم باری که در صلب باشد بسبب آن یا ورم حار بود
و درد شدید و تشنگی و حرارت قاروره علاج آن فصد باسلیق و استعمال [illegible] یا
لعاب حلبه و تخم کتان و شحم دجاج و مخ ساق گاو و بنفشه و خطمی یا زلال خلیفه یا
شیره و [illegible] این علاج است [illegible] و اگر بسبب کثرت بلغم بود و صلابت
علاج آن سفیدی قاروره [illegible] و [illegible] آن بعد از
نوم و امتلاء خوردن نقولات و خوراک باروده و سکون آن قدر حاجت ریاضت و مشی
آن [illegible] و بعد از آن حبل [illegible] سورنجان شیرین
داخل کرده استعمال فرمایند و بعد از تنقیه [illegible] آن روغنها که گرم باشند روغن [illegible]
[illegible] و ریحان مفید است و اگر بسبب تعب و کثرت جماع ضعف بود
استعمال [illegible] و حمام معتدل فرمایند اگر بسبب [illegible] کرده بود و
علاج آن گفته شد و اگر بسبب امتلاء رگ بزرگ که بر پشت آمده بود باشد
علاج آن سرخی موضع و درد تمام پشت و ضربان و حرارت و ثقل و
تشنگی علاج آن فصد باسلیق و استعمال ادویه مطفیه با شربت [illegible]
مناسب است [illegible] این دردی بود که در مفاصل بدن عارض میشود
پس اگر در مفاصل قدمین شود [illegible] و اصابع خصوصا ابهام بود نقرس نامند
و اگر در مفاصل ورک بود تجاوز از آن نماید [illegible] نامند و [illegible]

تجاوز گردد

تجاوز گردد اکثر از جانب وحشی بود یا از زانوی یا کعب یا عقب و کثرت ماده
منتقل شود و آن را ابایک کند و اعوجاج پیدا کند از عروق النسا گویند و از
خواص این اورام آنست که پخته نمیشود مانند اورام دیگر و سبب این اوجاع
ضعف مفاصل و انصباب مواد است بجانب آن و این مواد یا خون می باشد
یا صفرا یا بلغم یا سودا و وجع مذکور اکثر از خون بود و بلغم از صفرا کم و از سودا
بطریق نادر و اگر صلب مفاصل صلب و بسته پیوند چنانچه حرکت نتواند کرد
آنرا نقرس گویند پس اگر وجع بافصد خون بود علامت آن شدة ضربان
و سرخی آن و عظم نبض و سرخی ادرار و دیگر علامات خون بود
اول فصد باسلیق از جانب مخالف گیرند و اگر در هر دو جانب بود از هر دو جانب
فصد گیرند و بعد از آن استعمال مدرات نمایند صفت آن مغز تخم خربزه
خار خسک هر یک نه ماشه عنب الثعلب شش ماشه تخم کاسنی یک تولچه سورنجان سفید
شیرین سه ماشه زنجبیل یک نیم ماشه قند افتابی سه تولچه شامل همه صاف کرده
بنوشانند و در تسهیل فلوس خیار شنبر ترنجبین شیرخشت و روغن بادام اضافه
نمایند و بعد از فصد اول آب کدو سکنجبین و نمک ... بنوشانند و بعد از آن تنقیه
و تسهیل ... آب ... خشک ... اگر صدمه ... باشد این نوع
استعمال فرمایند سورنجان زرد ... هر یک یک ماشه کوفته بیخته اول بخورند

بعده شیره [illegible] گلیم [illegible] شیره [illegible] شیره تخم خرفه [illegible] یک مثقال

دهند [illegible] عناب [illegible] شربت [illegible] بار دو [illegible]

فرمایند [illegible] بعد از تنقیه سورنجان [illegible] شده در گلاب [illegible]

شیر گرم ضماد نمایند و بعد از فصد [illegible] تنقیه صندل [illegible] چهار ماشه صندل سفید

چهار ماشه سورنجان [illegible] شده در آب عنب الثعلب سبز قدری سرکه سوده [illegible] ضماد نمایند

سورنجان [illegible] از هر یک [illegible] ماشه در گلاب حل کرده شیر گرم [illegible]

[illegible] در گلاب سوده شیر گرم ضماد [illegible] و اگر تپ با این مرض همراه

باشد معالجه تپ با رعایت این مرض مناسب است و اگر ماده بلغمی بود

آن سفیدی رنگ و قلت التهاب [illegible] ماده بود در تحلیل [illegible]

[illegible] انضاج [illegible] موجب تولید بلغم و

سفیدی رنگ [illegible] سفیدی [illegible] نسخه [illegible]

[illegible] بلغم [illegible] از هر یک شش ماشه تخم [illegible]

تخم شبت از هر یک چهار ماشه [illegible] صاف کرده بنوشند و بعد [illegible]

[illegible] این [illegible] از [illegible]

انجیر سفید [illegible]

ایرسا چهار ماشه [illegible] سورنجان

[illegible]

در عرق گاوزبان بجوشانند هر گاه که سیوم حصه بماند قند افتابی یک تولچه شربت
بزوری معتدل دو تولچه حل کرده بنوشند و بعد از ظهور نضج در قاروره مسهل دهند
و در همین اجزا برگ سنا مکی سه تولچه ترید سفید مجوف شش ماشه زنجبیل شش ماشه
اضافه کرده بنوشند غذا قلیه خشکه و در مسهل سیوم پیش شب باقیمانده حب ایارج
دو درم با عرق بادیان بلع نموده بنوشانند و صبح همین نسخه بعمل آرند با اضافه
هلیله کلان کابلی پنج ماشه و بعد از تنقیه معجون سورنجان بقدر نه ماشه بعمل می
آورده باشند که بقیه مواد را دفع سازد و این معجون را بعد از تنقیه هم میدهند

صفت

آن سورنجان شیرین ده درم هلیله کابلی سنا مکی از هر یک هفت درم
زعفران جدوار یک دانگ و چهار سرخ قند سفید ترید سفید مجوف ده درم کوفته
بیخته هر روز بقدر یک تولچه با آب سرد تناول کنند یک روز در میان داده ده روز

نسخه ایارج

روز بعمل آرند غذا شله با قلیه خشکه   اگر بلغمی بود اول مقوی
بلغم قی کنانیده بعده منضج و مسهل بعمل آرند   در بلغمی استعمال حب

عرق النسا

و بعد از آن منضج و مسهل بلغم بعمل آرند و در دموی فصد باسلیق بعد از آن فصد
عرق النسا و ضماد سورنجان با گلاب بگیرند هلیله روغن مالیده هلیله کابلی
هفت ماشه صبر سقوطری پنج ماشه سورنجان سفید شیرین چهار ماشه کوفته بیخته
با عرق بادیان حب بابندند و این یک خوراک باشد و غذا یخنی و نخود آب

سورنجان ... عرق ...
زعفران ... شیح ... دو درم
سورنجان ... سنا مکی ...
شربت ... باشد ... ۱۲

مرغ جوان وقت لاغر شود یا بی ورّاج با خشکه اگر تب از عفونت استعمال شود و بهتر است
سورنجان مصری شیرین چهار باشد مصطکی رومی چهار باشد پوست هلیله زرد
نیم باشد زعفران یک سنج سنج تربد اگر ابادی نیم چار باشد و از همه سه باشد کوفته بیخته اعمال
نمایند شربتی نیم چار باشد با آب سرد [illegible] در حمیات و ایام بحران
بدانکه حمی حرارة غریبه باشد که در قلب مشتعل شود و بتوسط خون در روح و شرایین
و در جمیع بدن منبسط شود و ضرر آن با فعال طبیعت لاحق گردد و اجناس عالیه
حمی سه بود حمّی دق و حمّی عفنی و حمّی یوم زیرا که بدن مرکب از ارواح
و اعضاء و اخلاط است پس اولاً روح گرم گردد و گرمی آن در بدن و
سایر اعضاء رود آن را حمّی یوم گویند و اگر اولاً حرارة غریبه با اعضاء اصلیه رسد
خصوصاً در جرم قلب تا [illegible] باید بعد از آن با ارواح و اخلاط و سایر اعضاء رسد
حمّی دق خوانند و اگر اول لاحق اخلاط شود و بدون عفونت خون غلیان آید
سونوخس نامند و اگر عفونت پیدا کند حمّی عفنی خوانند و بیان هر یک
در سه فصل ان شاء الله تعالی گفته خواهد شد فصل اول در حمّی یوم و آن
چنین بود که اولاً روح گرم شود و بواسطه قلب و شرایین در تمام بدن حرارة
منتشر گردد و این تب زیاده از یک روز نماند و شاید تا سه روز بکشد و بعضی تا
تا شش روز گفته اند و این تب یا از اسباب خارجی بود یا از اسباب داخلی

[illegible]

آن تغیر نبض و قاروره و اشیاء بعد از آن نبض متکسر و بعضی اوقات
[illegible] کم و متغیر و علامات ظاهر گردد و عرق اندک عارض شود و این [illegible]
قویه باشد خشونت زبان و تواتر نبض نباشد و محلل [illegible] تفریح در غضبیه و غمیه
و غمیه و تغذیه در حمی جوعیه و استفراغ و نضج در تنبیه صافیه و تفتیح در سده و
تلطیف غلظ و تقلیل آن و تجلیه در [illegible] در حمی دق و آن حمی است
که حرارت غریبه در آن با عضاء اصلی خصوصاً در قلب ثبت گردد بعد از آن
با رواح و اخلاط ساری گردد و افنای رطوبات اصلی نماید و آن از اشد درجه با
و اکثر انتقال بود و گاه باشد که [illegible] بادیه مثل غم و هم و غضب و تعب
و سهر حادث [illegible] حادث گردد و این تب گاه تنها بود و گاه باشد که [illegible] بود
با حمی عفنی [illegible] از صلابت نبض و وقت آن و خفت آن و تواتر آن و
هرگاه که دست بر بدن گذارند حرارت اندک محسوس شود و هرگاه که دیر دست
بر بدن بماند حرارت زیاده گردد و بر خلاف آن حرارت کم محسوس گردد و حرارت
یکسان باشد مگر در وقت استعمال غذا زیاده گردد و موضع شرائین گرمتر از
سایر بدن باشد و در بول دهنیت دریافت گردد و بعد از غذا نبض قوی
و عظیم گردد و هرگاه که از ابتدا تجاوز کرده بحد ذبول رسد در نبض صغر و
صلابت زیاده دریافت شود و [illegible] مشابه [illegible] [illegible]

کشیده شود و رونق و تازگی از چهره زایل گردد و بینی باریک و گردن باریک بود
و موی دراز گردد و گوشش کوچک گردد و رگهای پشت بر استخوان گوشت باقی
نماند در ابتدا علاج پذیر باشد لیکن شناخت مشکل بود علاج آن تبرید
مسکن پر از گل و ریاحین و مشمومات بارده رطبه و صحبت اغنیا و رفق و اکل
سیب و خیار و کمثری و بطیخ شهد و از چیزهای یابس و ثلج و کرنب [illegible]
و برف و یخ و کافور و سایر جوش او نهاده و از بند در تبرید و ترطیب کوشند
و در استعمال چیزهای خواب آرنده و استعمال اغذیه بارده نمایند و شیر بز یا شیر خر
با خالص نمایند و شیر بز با قرص [illegible] نیز مفید است و اگر اسهال بود
آب با رنگ سیبر با قرص طباشیر و اگر ضعف باشد خمیره مروارید استعمال نمایند
[illegible] ان کشنیز مشک یکتوله عنبر اشهب شش ماشه مروارید ناسفته یکتوله بر
مشک خالص یک ماشه برآورده صندل سفید یکتوله گلاب آثار بید مشک آثار و عرق [illegible]
پنجاه عدد و قند سفید آثار تغذا [illegible] شعیر و شکر
و آن تبی بود که اول حرارت غریبه در این لاحق اخلاط گردد و پس از این
بقلب و روح و سایر اعضا رسد و این حرارت خالی از دو شق نیست که
حرارت یا با [illegible] بعضی اخلاط گردد یا موجب جوش و غلیان خلط [illegible]
قسم ثانی را سونوخس گویند که بسبب جوش خون عارض گردد و قسم اول را

حمی

حمّی عفن گویند و آن بسیط است که پیدا شود از عفونت خلط واحد و یا مرکب
پیدا شود از عفونت دو خلط یا اکثر و سبب اطلاق آن موافق عدد اخلاط چهار است اول
آنکه از تعفن خون حادث بود و آن را مطبقه گویند دوم از تعفن صفرا
عارض گردد و آن یا داخل عروق است و آن را غب لازم گویند و یا خارج
عروق است و آن را غب دایره گویند و مادهٔ غب لازم اگر قریب بدل بود
یا جگر آن را محرقه گویند و بنا بر این صورت اگر مادهٔ غب صفرا رقیق و صرف باشد
آن را غب خالص گویند اگر ممزوج با بلغم بود بر سبیل اتحاد آن را غب غیر خالص
گویند سوم از تعفن بلغم عارض شود پس اگر مادهٔ آن داخل عروق بود
لثقه گویند و اگر خارج عروق بود مواظبه گویند چهارم از تعفن
سودا حادث گردد و آن نیز یا داخل عروق است آن را ربع دایر خوانند
و ربع لازم نادر الوقوع است حمیات مرکبه و ترکیب آن یا از اجناس متفاوته است
مانند ترکیب حمی یومی و امثال آن و آن تبی است که از جوش
خوردن خون پیدا شود و چون از تعفن لاحق گردد از اسباب حمی سرخی
چشم و انتفاخ و تمدد عروق و گرانی و کسل و عظم نبض و سرخی قاروره و
علامات قشعریره و عدم نافض و صداع و حرارت جلد و عطش زیاده از حمی یوم
و کمتر از حمی عفن علاج فصد باسلیق و اگر در بدن قوت بسیار باشد

تا حد غشی خون برآرند که هما نوقت تب زایل گردد و اگر بعد از فصد قدری تب باقی ماند

اشربه و ادویه مطفی خون استعمال فرمایند و از استعمال گوشت و چیزهایی که خون افزاید

در بدن پیدا کند نفرمایند و از استعمال مزوره کنند … و آن تبی است که از

عفونت خون در عروق حادث شود و از آن سه صنف است تزایدیه یعنی همه

ساعت قوه و حدت و گرمی در آن زیاده محسوس شود و عفونت در آن

زاید از تحلیل باشد و این صنف بدترین اقسام است … متناقصه یعنی تحلیل

در آن زیاده از عفن باشد و این صنف بهترین اقسام است متشابه یعنی عفن

و تحلیل در آن هر دو مساوی باشند و این تب لازم می باشد … ان سرخی

روی و چشم و امتلاء عروق و قلق و کرب و ضیق النفس و سرخی و غلظت قاروره

و عظم و سرعت و امتلاء نبض و عدم حرارت لذاعه و صداع و ثقل بدن و تشنگی

بود و در این تب قشعریره نمی باشد و حرارت آن شبیه حرارت حمام می باشد

و عرق نمی آید مگر در روز بحران و آن تا روز هفتم می شود و این بیماری از اکل

کثیر گوشت باشد و در کسانی که ممتلی باشند و در ایام بهار بیشتر عارض شود و اگر با این تب

سبات و انتفاخ بطن و قلق و منقلب شدن بر روی اش و با وجود اسباب

عدم تخفیف در اعراض … موت است … از روز اول تا سوم فصد

با سلیق یا اکحل کنند و انتظار نضج کنند و بعد از چهارم ادویه مطفیه خون استعمال نمایند

مغز

آب عناب هفت دانه آلو بخارا نه دانه شاهتره پنج ماشه شب در عرق
عنب الثعلب چهار روزه توله خیسانیده و صبح مالیده شیره تخم خرفه لعاب بهدانه
داخل کرده با شربت نیلوفر حل کرده بنوشند روز ششم مسهل دهند با اضافه فلوس
خیارشنبر مغز بادام شیرخشت خراسانی از هر ... ترنجبین خراسانی چهار توله
قند افتادنی سه توله شربت نیلوفر دو توله با روغن بادام شش ماشه اضافه کرده
استعمال فرمایند و صبح تبرید دهند باین دستور لعاب بهدانه دو ماشه لعاب اسپغول
شش ماشه در عرق گاوزبان نیم پاو عرق نیلوفر چهار توله شربت گاوزبان دو توله
داخل کرده استعمال فرمایند غذا آش جو و شله بی روغن و اگر ضعف بسیار باشد
آب قلیه با خشکه ... و آن بر دو قسم است یکی آنکه صفرا داخل رگها
متعفن شود آنرا غب لازم گویند دوم آنکه صفرا در خارج رگها متعفن شود و
آنرا غب دایره گویند و اگر ماده صرف صفرا باشد خالص باشد و اگر
مرکب بود با بلغم و تپ ممتد گردد آنرا غیر خالص گویند ... غب از خالص
آن است که یکروز آید و یکروز نه آید مگر آنکه دو غب جمع شوند پس هر روز نوبت
تپ آید و سبب آن صفرا صرف است که در خارج عروق متعفن گردد ... آن
تشنگی و صداع و بیخوابی و کرب با سوزش لب تا خشکی زبان و تلخی دهان و
غثیان و سرعت نبض و ناریه حال دری شکم و قشعریره و نافض شدید و نخس در

بدان که علامت ورنافض و برود و گرم باشد که فرود آمدن تپ به عرق بسیار و

بول بسیار و مزاج و نبض همه دلالت بر آن کنند که بحران آن تا چهاردهم

میشود زیرا که از امراض حاده است و در روز راحت بحران واقع نشود پس بیمار را در

روز راحت مناسب است استعمال ادویه و اغذیه مبرده مرطبه مانند شیر مغز

تخم کدوی شیرین نه ماشه لعاب اسپغول شش ماشه در عرق عنب الثعلب پاو سیر آورده

شربت نیلوفر دو توله خاکشی شش ماشه روز سیوم مغز تخم هندوانه نه ماشه اضافه

نمایند روز چهارم عوض هندوانه تخم خیارین شش توله استعمال فرمایند و روز پنجم عوض

خیارین تخم خس کاهو مقشر داخل سازند و روز ششم فلوس خیارشنبر شش توله شیرخشت چهار توله

ترنجبین شش توله در عرق عنب الثعلب پاو سیر مالیده صاف نموده گلقند آفتابی

چهار توله روغن بادام شش ماشه اضافه نمایند و اگر سرفه باشد تمر هندی چهار توله

داخل سازند و بعد از جلاب این نسخه بعمل آرند لعاب بهیدانه سه ماشه لعاب اسپغول

پنج ماشه در عرق عنب الثعلب چهارده توله برآورده شربت نیلوفر دو توله داخل

کرده بنوشند روز یازدهم و دوازدهم باز جلاب بعمل آرند و اگر بعد از ضرب

چهاردهم تپ مفارقت نکند شیره تخم کاسنی یک توله قرص گل چهار ماشه شربت بنفشه

بارد دو توله استعمال نمایند و بعد بیست و یکم اگر تپ مفارقت نکرد کاسنی مروق

با شربت نیلوفر و خوب کلان مناسب است و غذا آش جو باشد یا شله یا دال مونگ

در روز علاج

در روز علاج به پرآب تخمی و شام ابتدا چیزی که [illegible] بسیار اسهال صفراویست
و در عرق بدن و [illegible] غب دایر باشد و این تب مادام باشد
مگر بعد از یکروز اشتداد او نماید [illegible] و آن تب بود صفراوی که ماده آن
در عروق حوالی قلب و کبد متعفن شده باشد و اشتداد او غبی نماید [illegible] آن
درشتی و زردی یا سیاهی زبان و کثرت تشنگی و شورش و اسهال و صداع و هذیان
و فرو رفتن چشم مع باقیه علامات غب خالص و بحران این بعرق یا بقی یا اسهال
یا برعاف باشد [illegible] آن علاج غب خالص با کمتر تفاوت [illegible] مبردات و در تبرید
کافور و روغن گل داخل کنند و در حالت شدت تا شیرهای نخالی بر ساق کشیدن
و بوئیدن خیار و کدو مفید است غب غیر خالص در اکثر اوقات تا شش ماه کشد
و این تب حادث شود از امتزاج صفرا با بلغم بنوعیکه فرق در میان هر دو نماید
آن زیادتی نوبت بر دوازده ساعت [illegible] آن اصل السوس مقشر شش ماشه
سپستان ده دانه برگ گاوزبان هفت ماشه گل نیلوفر پنج ماشه شیره مغز تخم
کدوی شیرین نه ماشه شربت نیلوفر دو توله خاکشی پنج ماشه [illegible] فرمایند بعد
تخم هندوانه و تخم کاهو [illegible] نمایند و در روز ششم [illegible] اسنا مکی دو توله
تخم خیارین نیمکوب یکتوله در جوش داخل کنند مغز فلوس خیار شنبر شش توله ترنجبین
خراسانی شش توله مالیده صاف کرده گلقند آفتابی سه توله روغن بادام شش ماشه

غذا دو پهر آب نخودی شام آب قلیه خشکه بی روغن [illegible] و آنرا مواظبه
نیز گویند و آن تبی بود که هر روز آید و ماده آن بلغم بود که در خارج عروق
متعفن شود و عسر البرء بود خصوصاً اگر در خریف یا شتا عارض شود و زمان او
هشت ساعت بود [illegible] آن شروع بنافض صادق البرد نماید و نافض دیر
ثابت باشد و سبب آن اختلاف قوام بلغم است در غلظت و رقت و از وجه
و چون گرم شود قوی نباشد و حرارت لذع بر نیاید و تا دیر تر ثابت باشد
و کمی تشنگی و صغر نبض و عدم سوزش و دقت برآمدن بلغم و تهیج و زردی روی
و چشم و کثرت براق و غثیان و سفیدی و رقت قاروره و در انتها بول
مریض سرخ و تیره بود و در صباحت رنگ و غشی در ابتدای نوبت و خفقان
و سقوط قوه و قلت عرق و نقاهت بدن و رقت براز و بعضی تبهای بلغمی
در اغلب [illegible] بود و بعضی از شطره بود و بعضی را نافض و چند نوبت که بگذرد
اگر بین حال اچیزی نباشد [illegible] آن منضج و مسهل بلغم نسخه آن برگ گاوزبان
هفت ماشه اصل السوس مقشر شش ماشه مویز منقی پانزده دانه پرسیاوشان
نه ماشه پوست بیخ کرفس [illegible] ماشه عنب الثعلب سه ماشه در عرق عنب الثعلب سه پاو بجوشانند
تا ثلث بماند مالیده صاف کرده گلقند آفتابی سه توله حل کرده خاکشی ششماشه
پاشیده بنوشند غذا شوربای قلیه خشکه بجای روغن بادام باید از دهم و ششم

داوز

که جز مسهل است و همین نسخه را استعمال نمی کنیم و اولاً منضج تنقیه باشد تربد بعد عشر
با ادویات از هر یک شش ماشه منضج با بادیان هفت ماشه در عرق بادیان شش ماشه بجوشانند
سیوم حصه که باقی ماند مالیده صاف کرده مغز فلوس خیار شنبر شش ماشه گلقند آفتابی سه توله
حل کرده روغن بادام شش ماشه اضافه کرده بنوشند و صباح مسهل تخم کشوث چهار ماشه
در عرق بادیان یک نیم پاو بجوشانند ثلث که باقی ماند مالیده صاف کرده شیره
خطمی پنج ماشه لعاب گرفته شربت کاسنی سه توله حل کرده بنوشند و همین مسهل
چهار مسهل بعمل آرند و بعد از مسهل چهارم ... ثلث ماشه شیره بادیان نخاشه
با شربت بزوری حار دو توله استعمال فرمایند و آب کاسنی مروق استعمال فرمایند
تپ بلغمی لازم آن گویند که ماده آن در عروق متعفن شود   ان ... علامات
بلغمی حرارت کم از انکه باین نافض نبود و عرق نمی باشد و رقیقه بالکل مفارقت
کند و مشابه می باشد بدق و فرق است که لفظه ... اول نضج اقوی نمی شود
و در سه روز یا شش ساعت فتور را نبود   ان ... علاج موافقت است
تپ سوداوی است که ماده آن در خارج عروق متعفن شود و این تپ
یک روز می آید و دو روز نمی آید و زمان اخذان بیست و چهار ساعت است
آن ابتدا با نافض و تکسر شدید ... قوی و وجع مفاصل بود و صلابت
و صغر نبض و بطور آن و چون گرم شود حرارت آن زیاده از حرارت

سوداطبیعی باشد و کمتر از غب دلالت میکند بر این تب و سن کهولت و مزاج بارد یابس و وقت خریف و تدبیر متقدم از تناول عدس و کرنب و بادنجان و اشیاء مولد سودا و این علامات و قتی است که سودا از احتراق سودا طبیعی بوده باشد و اگر از احتراق بلغم باشد ... ان حدوث تب بعد از سوداطبیه و لینة کم و نبض و سوزش و دیگر علامات بلغم و اگر از احتراق خون بود بعد از مطبقه پیدا شود و از احتراق صفرا بعد از غب حادث شود و تشنگی و سوزش بول درین تب مختلف باشد و در ابتدا بول سفید رقیق عدیم النضج و بعد از ان رنگین شدن بول برنگ ... که از احتراق ان خلط پیدا شود و در اخلاط سیاه و غلیظ باشد و کمتر شدن ان قصو و بر از علامات نضج است ان اگر سودا دموی بود و علامات خون ظاهر باشد فصد باسلیق از جانب راست نمایند و مسهل سودا از ماء الجبن کنند و غذا اش جو و اگر سودا بلغمی باشد منضج و مسهل بلغم دهند افتیمون داخل کرده و اگر از احتراق صفرا باشد اخراج آن از ادویه صفرا مثل آلو و سپستان و عناب و منقی و اصل السوس مقشر و تخم کاسنی و گل بنفشه و ربا ان سکنجبین و ماء الشعیر دهند و اگر عفونت سودا طبیعی بود منضج و مسهل سودا دهند ... ان در نضج بلغمی اسطوخودوس کم بود و ضاده نماید و در مسهل افتیمون موافق قاعده مسطوره داخل کنند همین قسم مسهل و نیم و بعد از و مسهل از ...

دو در مسهل ... ال

و مسهل سازند از درم هلیله کابلی پوست هلیله سیاه هر یک سه ماشه اضافه کنند و بعد از
بست و یکم کاسنی چکیده و کاسنی مروق و تمر هندی صاف شده استعمال کنند
تب یهادی است که ماده آن در خارج عروق متعفن باشد و آن را نفض و قشعریره
نباشد و در ابتدا اشتداد کند و باقی زمان ساکن باشد — این مثل ربع باشد
از سوداء غلیظه متولد میشود — مثل علاج ربع بود
تبی باشد که ظاهر ملمس گرم باشد و در باطن سرد و در آن تشنگی و سوزش
نباشد و ماده این تب بلغم زجاجی بود — منضج و مسهل بلغم دهند
و تبی باشد که ظاهر ملمس سرد و در باطن گرم و با آن تشنگی و تعب و اضطراب عظیم باشد ماده
این تب بلغم زجاجی بود کاهی صفراء غلیظ اگر علامات بلغم باشد علاج بلغم نمایند و
اگر علامات صفرا باشد علاج صفرا نمایند با ادویه مرکبه — تبی باشد که
هوا از آن محفوظ نباشد و اگر از سوء تدبیر علیل در اکل و شرب باشد اصلاح
تدبیر کنند و اگر احتراق اخلاط بود به تنقیه و تلطیف نمایند
سبب آن غلیان خون است بر سبیل عفونت — این حمی مطبقه و درد پشت
و خارش بینی و ترسیدن در خواب و خشکی جلد و ثقل آن و سرخی چشم و سیلان
بینی و صداع و سایر علامات غلبه خون و کثرت و ضیق النفس و سعال و درد گلو
علاجش از روز اول فصد بازلو عناب و ولایتی و عرق ... شب عرق گاوزبان

جنب بنده صحیح صاف کرده خاکشی چهار ماشه پاشیده بنوشد و اگر طبیعت نرم شود

عرق بادرنگ شربت حب الآس با مروارید پرورده بنوشد   اگر سبب

تعفن و فساد هوا عارض و کسی که ترتیب جماع و ضعیف القوی و وسیع المسام و

ممتلی از اخلاط بود استعداد این حمی بسیار دارد   ان تب حاد ظاهر سرد

و باطن گرم با تواتر نفس و بدبوی دهان و کرب و تشنگی و غشی و خروج مواد ردیه

در قی و براز و هرگاه باران کم شود و شهب در نجوم و کدورة هوا و حدوث آفات

موذیات از آشیانه‌ها بیرون شود   ان تب عفنیه بدان از اخلاط موذیه و اگر علامات

غلبه خون غالب بود فصد کنند و خانه را از عطریات بارده و گلاب و کافور

و خشخاش معطر سازند و تعدیل هوا او بنمایند پس که اشتغال به مبردات مفید است

یا به سبیل مداخلت بود یعنی یک تب هنوز زایل نشده باشد

که دیگری بیاید یا به سبیل مبادلت یعنی یکی برود و دیگر متصل آن شروع شود

و قایم مقام اول شود و یا به سبیل مشابکت که زمان اخذ و ترک هر دو یکی باشد و

ترکیب شطر آنچه نام معین دارد شطر الغب غب و غیر خالصه باشد

و بیان آن مذکور شد   حمی باشد مرکب از صفرا و بلغم یا خلط

هر دو خلط متمیز باشند و ترکیب آن بر چهار قسم بود یا هر دو دایره یا

هر دو لازم یا صفراوی دایر و بلغمی لازم و یا بالعکس   ان حمی منتشره

از فصد

از علامات صفرا و بلغم باشد و گاهی علامات صفرا غالب و گاهی علامات بلغم غالب
در این تپ اعتماد بر دو نوبت نکند بلکه اعتماد بر علامات و اعراض باشد و در روز
نوبت صفرا نبض سریع و قلت اضطراب و تشنگی و تلخی دهن بیشتر و کمتر بود و در روز
نوبت بلغم سرما و نافض شود و حرارت و تشنگی کم بود باقی علامات بلغم در غب
خالص فرق در میان نوبت هر یک نتوان کرد بسبب شدت امتزاج و
هر روز نوبت آید و زمان اخذ او بیست و دوازده ساعت زیاده بود و این
تپ تا دیر باقی ماند از معالجه طول نباید شد زیرا که صفرا مستفرغ شود و بلغم لزج
باقی ماند علاج غب غیر خالص اگر تپ تا چهارده روز برود
تخم حمیات مرکبه وارد و تخم خیارین بلغم تولد در گلاب یا در سیر بجوشانند لعقه
که بجا ماند پالیده صاف کرده بنوشند اگر چه با تپ عال باشد
در بیان ایام بحران و تعریف آن بدانکه نزد اطبا بحران عبارت است از تغییر
عظیم که حادث شود در مرض دفعة در صحت یا عطب و تشبیه او نهند
مرض را بعدو باغی در بدن از بدیه و طبیعت را بسلطان حامی و یوم بحران را بیوم
قتال پس اگر درین روز مرض غالب باشد طبیعت را که حکم سلطان دارد
مغلوب یابد و هلاک کند و بحران ردی تام گردیده و اگر طبیعت بر
مرض غالب آید صحت تام روی دهد و بحران جید تام شود و اگر غلبه

از یکطرف باشد کم پس اگر غلبه مرض بود بحران ردی ناقص بود و اگر غلبه طبیعت بود
بحران جید ناقص بود و گاهی بحران با انتقال ماده بود از عضوی بعضوی دیگر
پس اگر انتقال بعضو خسیس بود بحران جید بود و اگر انتقال جید بود بحران
انتقالی مودی بود و بحران محمود آنست که در انتهای مرض بعد از نضج تام در روز
باحوری واقع شود و بحران بدفع ماده بود نه با انتقال و بحران بعکس است
همچنانکه در روز قتال از طرفین سپاه جنگ و قتال باشد و امور خطرناک باشد
و اگر دو غبار از حنجره های وحشت اثر و خوف و تحیر می شود ایضا در روز
بحران بهمان قسم امورها که باشد قلق و کرب و اضطراب و سوء حال بیمار
واقع شود و بحران اگر بدفع ماده بود پنج است قی و اسهال و رعاف و ادرار
و عرق و هر یک را علامتی است پس اگر ضیق النفس و غثیان و تقلب نفس
و تلخی دهن و لسع معده و اختلاج لب و تاریکی چشم و سقوط نبض بود
قی بود و اگر درد احشا و ثقل بدن و تمدد شراسیف و ریاح اسافل و نفخ بطن
و درد پشت و انصباغ براز و قراقر و عدم علامت قی بود دلیل
اسهال باشد و اگر ثقل سمع و دوی و طنین گوش و اشتعال سر و سبک
و طیار رگ رو بر روی چشم و سرخی رو و خارش بینی علامات رعاف بود
و اگر ثقل مثانه و غلظت و کثرت بول و عدم علامات [illegible] دیگر

دلیل ادرار

ودلیل بول است واگر افراط بود آن نبض موجی و انتفاخ بشره و غشی
بول روز چهارم و علامت آن روز هفتم دلیل عرق بود و هر بحران که
بعرق یا بادرار بود ماده رقیق از آن مندفع گردد ازین جهت بحران
ناقص باشد و بحرانی که بقی یا اسهال یا رعاف شدن باشد تام بود
و هر بحران که در ابتداء مرض حادث شود مهلک شود و در وقت براید
ناقص و در انتهی تام بود و در روزی که بحران واقع شود مریض را بهیچ وجه
تحریک نفرمایند زیرا که تحریک صناعی اگر موافق تحریک طبعی بود موجب
استفراغ مفرط گردد و اگر مخالف تحریک طبعی بود تشویش و اختلال طبیعت
76 گردد و حساب بحران از وقت شروع تب باید گرفت مثلا اگر روز اول شروع
شود تا زوال روز دیگر یک روز حساب باید گرفت و تفصیل ایام
باحوری و غیره روز اول بحران روز دویم خلافی سیوم واقع فی الوسط
چهارم بحران واقع فی الوسط ششم بحران هفتم بحران محمود هشتم روز
مستعمل نهم بحران دهم مستعمل یازدهم بحران دوازدهم مستعمل سیزدهم بحران
چهاردهم بحران جید پانزدهم خلافی شانزدهم مستعمل هفدهم بحران هژدهم
بحران نوزدهم مستعمل بستم بحران بست و یکم بحران بست و دوم مستعمل بست سوم
مستعمل بست و چهارم بحران بست و پنجم مستعمل بست و ششم مستعمل

ر

بست و هفتم بحران بست و هشتم خلاقی بست و نهم مسهل سی ام خلاقی سی و یکم
بحران سی و دوم مسهل سی و سیوم [illegible] سی و چهارم بحران سی و پنجم مسهل
سی و ششم مسهل سی و هفتم بحران سی و هشتم مسهل سی و نهم مسهل
روز چهلم بحران بعد از ان بحران بعد از بست روز شود و بعد از اشتباه
و بعد چهل روز و در امراض حاده پنجم مسهل انتقاء ششم نکند و بحران رعاف
خصوصا در تب دموی بسیار رسید بعد از ان بحران با اسهال بعد از ان قی
بعد از ان با درار بعد از ان بعرق   در اورام و بثور زیادتی
غیر طبیعی است که بسبب انصباب ماده فضلیه محدوده در اعضا ظاهر شود بوجهی که
ضرر رساند [illegible] و درد و الم پیدا کند بلمس یا بغیر لمس و بثور چیزهای خردی باشد و
اورام بزرگ و همین فرق در میان هردو اورام منافع و ان [illegible]
و بیخ ران [illegible] جگر و پس گوش [illegible] و داغ پس اگر در این اعضا بسبب
اندفاع مواد از اعضاء رئیسه ورم حادث شود تنقیه بفصد و اسهال نکنند
و در ورم گوش فصد قیفال و در ورم اربیه فصد باسلیق است و در
اورام [illegible] رواد مطلقا جایز نیست بلکه استعمال مرخیات باید کرد مثل حلبه
[illegible] با بونه تخم کتان بنفشه هر یک [illegible] در ضماد و نطول تخم کتان [illegible]
[illegible] خطمی و بابونه [illegible] یا از بنفشه و [illegible] جوش کرده هرگاه که

برهم

سیلیوم حصه بجاید صاف کرده نطول فرمایند و اگر ورم عظیم باشد منضج مسهل
بعمل آرند و بعد از انضاج مرخیه منفجات استعمال فرمایند [illegible] آن تخم کنوچه
تخم خطمی تخم خبازی تخم کتان تخم حلبه از هر یک پنجماشه مغز تخم تمر هندی
هفت ماشه سرگین کبوتر پنجماشه کوفته بیخته در شیر گاو یا و سیر پخته تا که بقوام
مرهم ایضماد نمایند دمل بثره بزرگ را گویند و ماده آن خون باشد
که در آن رطوبت فاسده و غلیظه آمیخته گردد و از زیاده اکل و اکثار اغذیه
مولده خون پیدا شود و علاج آن اگر احتیاج شود فصد و استفراغ نمایند و تقلیل
اکل و از گوشت پرهیز نمایند و از ابتدا تا سه روز [illegible] استعمال نمایند و هر گاه
که علامت نضج ظاهر شود منضجات استعمال کنند مرهم منضج مفید است
آن روغن کنجد نیم آثار سیندور یا و سیر کافور [illegible] سماشه شمع
ده عدد برای پختن مواد و اخراج چرک و تسکین درد و اصلاح زخم مفید است
سرد الیوه دو دام تخم کنوچه سه درم شح چهار دام کوفته بیخته با آب گرم
حل کرده ضماد نمایند ایضا گل بابونه گل خطمی حلبه اصل السوس کشنیز [illegible] عباسی
تخم خرو کترا مغز خسته تمر هندی تخم کتان حب الخروع از هر یک یکتوله خمیر نان
دو توله انزروت سفید یکتوله تخم حلبه یکتوله در شیر ماده گاو پخته روغن گل سه توله
زرده بیضه تخم مرغ لب عدد زهره ماده گاو چهار ماشه داخل کرده گرم نمایند

تا شکل مرهم شود بعد از آن بر پارچه کتان گذاشته بر موضع دمل گذارند تا خوب پخته بشود
و جائیکه نرم شود صابون فرو مالیده بجا آنکه بر بالای دوا پاشیده بر موضع
مذکوره بگذارند و بعد از پاک شدن چرک کتیرا یکتوله خسته تمر هندی یکتوله
زرد چوب یکماشه در شیر ماده گاو پخته بر دهن دمل گذارند تا پخته شود جهت دمل
و ناصور سفیداب شنجرف ششماشه سفیده کاشغری ششماشه توتیای هندی
ششماشه کوفته بیخته در روغن کنجد داخل کرده تا قوام مرهم آید قتل
از روغن یکتوله با آب برگ شاه [illegible] انگوری یا [illegible] پس کهربا سحق نمایند تا
هموار شود در مرهم مذکور داخل کرده چندان بر سر هم بمالند تا یکسان شود
بر پارچه مالیده بر دمل و زخم گذارند [illegible] حمره بفارسی سرخ باده نامند
و آن ورمی است صفراوی که در پوست ظاهر گردد علامات آن سوزش و التهاب
ورم با خارش و سوزش و تشنگی و سرخی خالص و ورم کم و در سطح جلد عارض شود و [illegible]
باشد و در اندامهای سرخ مریض ظاهر گردد و اگر صفرا مخلوط با خون بود سرخی
آن بیشتر کمتر بسوی کبودی گراید و عفونت نیز باشد و این مرض بیشتر اطفال را عارض گردد
اگر بعد از چهارده سال شود کثرت خون باشد نخست فصد باسلیق نمایند
و بعد از آن تنقیه صفرا کنند [illegible] آن برادهٔ صندل سفید برادهٔ صندل سرخ
از هر یک ششماشه گشنیز خشک یکتوله در عرق عنب الثعلب یکجا ساییده

ضماد

بیخ مالیده صاف نموده شربت آلو بالو دو توله در آن حل کرده بنوشند اگر بر وضع
ورم حکه باشد شاهتره نه ماشه در آن حل یا زند قند آمیخته جهت استفراغ باشد و اگر ضرر
بود مسهل صفرا دهند و بعد از تنقیه ادویه یا روده ضماد نمایند و اگر پیش از چهارده سال بود
پس اگر مقدار دوازده سال است [illegible] میان کتفین حجامت کنند و بعد آن مسهل [illegible]
صفراوی بوده تنقیه مذکور دهند و نوشیدن از [illegible] تا یک سال باید داشت [illegible] تنقیح صفرا
عناب الاتی [illegible] شاهتره [illegible] زرشک بیدانه [illegible] گل نیلوفر [illegible] ماشه
[illegible] حل شیرخشت و [illegible] حل نمایند غذا با [illegible] باشد [illegible] شیره باشد
بعضی جزو و بعضی بزرگ [illegible] پیچیده منبسط بر جلد و وقفه پیدا شود و گاه طولانی باهم
98 ازان [illegible] گردد تا خارش و کرب باشد یا از ورم [illegible] و آن [illegible] با حرارت
دو روز [illegible] شده کنند [illegible] در شب تسکین یابد [illegible] آن فصد باسلیق و استعمال [illegible]
خون [illegible] برگ حنا شاهتره شش ماشه زرشک بیدانه نه ماشه آلو بخارا نه ماشه
دانه عنب الثعلب شش ماشه پوست بیخ کاسنی هفت ماشه کشنیز خشک شش ماشه در
عرق عنب الثعلب نیم پاو و عرق کاسنی نیم پاو خیسانیده صبح بدون عناب الاتی
مالیده صاف نموده شربت نیلوفر دو توله حل کرده بنوشند غذااش جو با شربت
نیلوفر دو توله حل کرده بنوشند و اگر رفع شد بهتر و الا خیار [illegible] و کشنیز خشک و
صندل بنوشانند و یا از [illegible] آن [illegible] رنگ و هیجان آن در [illegible]

این منضج و مسهل بلغم و استعمال کنند سابق غذا اطلیه خشک جرب و الا علاج رشتاست

از بثور سرخ که ابتدا پیدا شود و گاه منضج شود و گاه نه و با تحارش شدید باشد

و بیشتر در دست ها و درمیان انگشتان بهم رسد و گاهی در تمام بدن حادث گردد

و سبب جرب یا فساد خون شود یا باشد یا مخالطت صفرا و سودا محترقه و بلغم مالح بود

این مرض سرایت بغیر کند بمجاورت و همسایگی و سبب آن فساد خون اغذیه و

ادویه و چیزهای شور و شیرین و جرب گاهی خشک گاهی تر باشد که زرداب

از آن بیرون آید و گاهی خون سیاه از آن برآید و اگر صفرا باشد با درد شدید

و حکه و اگر سودا غالب باشد سیاهی رنگ و کرد رود و دیر پا بود و اگر بلغم غالب بود

سفید رنگ و تسبط و جرب یابس بران دلالت کند بر غلظ و خشکی ماده اگر

زیادتی خون بود اول فصد باسلیق نمایند بعد از آن موافق هر خلط جلاب دهند

استعمال مسهل کرده و اگر مواد ها آن مرکب بود منضج جرب طبیل نیلوفر

شش ماشه برگ گاوزبان هفت ماشه بادیان شش ماشه گل سرخ نه ماشه بیخ بادیان

شش ماشه تخم کاسنی تنکوبک ربع توله پوست بیخ کاسنی عناب ولایتی شش دانه

برگ شاهتره نه ماشه عنب الثعلب شش ماشه اسطوخودوس مغز تخم خربزه از هر یک ماشه

در عرق عنب الثعلب پاؤ سیر عرق گاوزبان پاؤ سیر شب خیسانیده صبح

جوش کرده صاف نموده گلقند آفتابی سه توله مالیده صاف کرده بنوشند

[illegible]

غذا اب کلیه خشک شده چهار ... در منضج داده مسهل و بند و در همین نسخه زرشک بیدانه
یک درم تولہ بسفایج فستقی شده ماشه پرسیاوشان نه ماشه جوشانیده فلوس
خیارشنبر مغز تولہ شیرخشت شه تولہ کره مالیده صاف نموده گلقند و روغن
زیاده نموده روغن بادام داخل کرده بنوشند و در مسهل دویم برگ سنا مکی یک تولہ
کره مالیده صاف نموده گلقند و روغن زیاده نموده روغن بادام داخل کرده
بنوشند و در مسهل سیوم برگ سنا مکی یکنیم تولہ تخم خیارین بجکوب یکنیم تولہ داخل مسهل سیوم
پوست هلیله کابلی هفت ماشه پوست هلیله سیاه شش ماشه اضافه نمایند و در جوش
آلو بخارا نه ماشه در پارچه بسته داخل سازند و صبح تخم کشنیز همراه لعاب و هندوانه 99
بعد از تنقیه سیماب شنگرف از هریک شش ماشه روغن سرخ خام تلخ شده دام
در تهال سهوال یک دست بمالند تا غلیظ شود بعده اندک آب داده بر موضع خارش
بمالند و دو ساعت صبر نموده از آب سرد بشویند مشک کفه ک آله سار
توتیای سبز شنگرف مغال بریان کرده از هریک شش ماشه روغن طعام هفت تولہ از شش
آتش سته ادویه را مخلوط کرده بریان در همین زوال بمالند و از آرد نخود بعد
دو گهری بشویند که مجرب است حرای است که عارض شود و ظاهر بدن در
آن ثآل لسیاهی و حمرت پایند و بر روی آن توتی منصلوس های شبیه و حدوث
از خون محترقه یا مره سودا ان شاء الله و بعد تنقیه طلای روغن گندم

فایده میکند دیگر گرفتن روغن گندم است که اول آهن را سرخ نمایند و تنگه
گندم بر روی آن ریزند و سنگی گرم کرده بر روی گندم گذارند و زور کنند و نیم
از این گندم جدا شود و با لافت برآید بگیرند و استعمال کنند
تخم نیلوفر و زرد چوبه متفق کرده ضماد نمایند ایضا هلیله سیاه و صبر که سائیده ضماد
نمایند ایضا توتیای سبز که باشد کات سفید مازو سبز هر یک کوکرد از
هر یک چهار ماشه در لیموی کاغذی خوب کهرل نموده حبوب تیار سازند و وقت
حاجت استعمال نمایند داحس ورم حار است که عارض میشود نزد یک سر انگشتان و ناخن
با درد شدید و ضربان قوی و گاهی بود که تب باشد و گاهی بسبب درز
ناخنها از بیخ بر می‌آید و سبب حدوث آن انصباب ماده دموی غلیظ است
علاج اول فصد کنند و بعد از آن اسفیول ضماد نمایند و اگر ازین فایده
نشود گوشت ناخن ضماد کنند اگر طرف شد فبها و الا پیاز یعنی بصل بریند بند
و اگر درد قوی باشد بزر البنج و افتیمون اسبر که سوده طلا نمایند و اگر تحلیل
نشود و ابتدا مفجره ضماد نمایند جدری و آن بثور صغار و کبار بود
و ذکر آن در حمیات مفصلا نموده شد بدترین آن سیاه بود و بعد آن بنفسجی
و سرخ و سبز و سفید و نیکوترین آن سفید است که حجم آن کلان باشد و قلیل
العدد و سهل الخروج بود و بیکرب و حمی قویه باشد بعد آن کثیر العدد و

با موسا

با صفات مذکوره اما چون در هم پیوسته و منتشر باشند و همین قسم آبله
مضاعف یعنی در جوف او خورد یا بود پیداست   اگر حصبه و جدری
تابع تپ بود پیداست زیرا عکس آن رستن آن آبها در سالم نیز علامه جدری و
حصبه است که نفس و صوت سلیم باشد و منحو بحال خویش رنگ او آب تر از بود
اگر محلل و تابع شود علامت رویی و هر گاه که تشنگی و کرب اشتداد کند و لمس
بدان سرد بود یا حصبه و جدری سبز یا سیاه شوند علامت موت است و اگر
حادث میشود جدری و حصبه در ربیع یا در بلاد حاره رطبه پس ضرور است که
درین فصل که در آن شهر از اشیاء گرم پرهیز نمایند و بیان علامات و علاج آن
مفصل در حمیات است موافق آن راه روند   لسینه زیادتی اخلاط
می باشد   آنکه بعد از جریان عرق قوه حاصل میشود   آن اگر
بلغم زیاده شود منضج و مسهل بلغم دهند و اگر زیادتی صفرا بود یا سبب ضعف باشد که
آنکه بعد جریان عرق ضعف حادث شود   آن تقویت قلب به
یاقوتیها و حب مروارید یا زهر مهره خطایی بعمل آرند بعد از آن زرور و
گل سرخ و اقاقیا بر بدن بمالند غذا از زرده بیرشت با شوربا جات و کباب
یعنی سوختگی آتش اگر نفاطات بهم رسد سفیدی بیضه مرغ
باسیاهی نماید مسکنه و اگر نفاطات باهم رسد مرهم آنکه کند از زنده و اگر

زیادتی اخلاط بود و مسهل با تنقل آرند و مسهلات [illegible] هم دیگر در کتب مسطور است

[illegible]

خون [illegible] آب [illegible] [illegible]

شفا [illegible] سفوف [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] کنند

[illegible] آقا [illegible]

[illegible] تخم [illegible] تخم [illegible]

[illegible]

سفوفی که از اسرار مجربه بوده است پوست پسته شکسته ادوان

سماق پسته شیرین ... شویند در گلاب انداخته بپزند تا قوام ... [illegible]

و هلیله گلی پوست سوخته ... با ... تا ... بوده باشد ... [illegible]

کباده سبز نفل ... مانند در کوره ... نمود و ... سوخته مانند

... نموده باشد بگیرند ... و ... [illegible]

سوخته ... و انار ... گل ... ... و ... [illegible]

و ... [illegible] ... و نمک ... و همه را با هم ... سخته

بار ... مثل ... احتمال ... و ... محکم ...

... و بعضی ... سوخته ... [illegible]

و ... [illegible]

نسخه سفوف

سفوف سپید که در تبرعات حکیم [illegible] مجرب است جهت اسهال [illegible] مجرب [illegible] نافع [illegible]

[illegible] سپید [illegible] بریان [illegible] پوست [illegible] مشاور [illegible]

[illegible] طباشیر [illegible] گل ارمنی [illegible]

[illegible] دو درم [illegible] نبات سفید ده درم کوفته بیخته [illegible]

[illegible] درم [illegible] آب [illegible] سفوف [illegible]

[illegible] معده [illegible] رطوبات [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] کوفته بیخته سفوف [illegible]

[illegible] [illegible] سفوف [illegible]

سپید [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] اضافه کنند و کوفته بیخته [illegible] سفوف [illegible]

[illegible] سفوف [illegible] پوست [illegible] سیاه [illegible]

[illegible] سیاه [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] سیاه

گشته خشک شود ریگ بیابان را ماند تا [illegible] یک بار کوفته [illegible]
[illegible] و [illegible] فایده داده [illegible]

فایده

فائده در معنی تکسر و قشعریره و برد و نافض اما تکسر آنست که
آدمی در خود در یابد حالتی که گویا مفاصل و استخوان او را کسی
خرد کرده اند و او مقدمه قشعریره است و قشعریره حالتی است
که اندر پوست و در عضله بر وجه مختلف تحریک شود و موی بر تن خاسته گردد
و مقدمه او تکسر است و برد سردی چیزی است که آدمی در اعضای خود
یابد و نافض حرکت غیر ارادی است که در اعضای ظاهری
و باطنی افتد بر طریق اختلاج و ضبط آن ممکن نباشد و ترجمه نافض

تب مطبقه که از مطبقه گویند بر دو نوع است اول آنکه خون گرم شود
بی عفونت و سبب این تب سوداست و در اکثر کسی را افتد که ریاضت
یا ... متمادی ترک کرده باشد و این تب متصل ... سر سام ... و سرخی
و جهش صدغین ... او سرخی چشم و درد سر و انتفاخ و تمدد
اوردیه و خارش بینی و ابرو و موضع فصد و عظم نبض و سرخی
بول و تیرگی آن تب ثقل و کسل و تمدد و بدن سیاه شدن و مستغرق بودن
و این تب لازم باشد و عرق کند و گرمی او کمتر از حرارت محرقه
و عطش او ناقص بود و بسیار باشد که حلق و کام و لوزتین اماس گیرد
تنگی کند و اکثر آنست که بحران آن روز هفتم باشد و علاج ١٥٣
نوع اول فصد اکحل یا باسلیق کنند و اگر مانعی نبود و فصل گرما
و سن و عادت مریض موافق کند چندان خون برآرند که بغشی رسد
و دیگر حیض چون استطلاق طبیعی نکنند و اگر بسی از هفت یا ده روز
بر بیمار رسید باز هم فصد کرد اما فصدی که درین روز اتفاق افتد
و بیمار از سه روز چیزی نخورده باشد در اخراج خون مبالغه نباید کرد
و بدو سه دفعه باید گرفت و کودک اگر در ابتدا ضعیف شد
و اگر شب باشد تا زوال بحرانی ... فصد باید کرد و نباید
که روز بحران فصد واقع شود و هر گاه که از فصد مانعی بود میان
هر دو کتف یا بر دوش حجامت نمایند و اگر مریض طفل باشد

چهارم حال چون خون بگیرند هر چند که فصد صواب بود از دیگر علاجها مستغنی سازد
و جالینوس گوید هر گاه که فصد در جمیع وقتها موافق بود علاج دیگر نکنیم
اگر در حرارت افتد که تا به سرحد ضعف تمام باید کشانید ...
رسید ... جسم ... تبرید ... شدن ... سکنجبین
... نفع دارد و دیگر هر چه در مطبقه عفنیه گفتیم آید ...
دوم در مطبقه که از عفونت خون پیدا آید و این بر دو وجه است یکی آنکه
در خارج عروق خون عفن شود و این از ورم عضوی حادث شود
و این از جمله تبهای عرضی است که تبع آماس باشد و علاج او علاج ورم
عضو مذکور است
دوم آنکه خون اندرون رگها عفن شود
و مطبقه حقیقی این است و این در سه حال خالی نیست یکی آنکه
حس صعب تر بود و اندک اندک آهسته شود و این را متناقصه
گویند و اعراض او در ... شدت نباشد و سلامت ...
دوم ... قوت تب دراز دارد و صعب باشد و در
اکثر روز هفتم بحران کند ... و علاج او مشکل تر است
و این را متزایده خوانند و سوم آنکه از اول تا آخر بر یک حال
و حال او در صعوبت و سهولت در میانه این و آن باشد و بسیار باشد
که تا هفت روز بگذرد و بر یک ... بماند و این را ... و
واقفه نامند ... مطبقه عفنیه ... که ...

گر مقدار نبض ناقص بود و در عرض او قوی‌تر باشد تا قلق و کرب بود
و نبض موجی مختلف باشد و دلیل کند بر غلبه خون بود و باشد که لرزه افتد
و صورت او بحسب حال آن مشتمله چنان باشد علاج فصد کنند
بقدر حاجت و توقف بر تنقیه که گفته شد خون بگیرند و بعد
خون برآمدن نگاه در خون کنند که رقیق و مائی یا صفراوی است یا غلیظ
اگر رقیق یا صفراوی بود بعد شراب عناب و شراب انار و سکنجبین و
مانند آن تلطیف فرمایند و اگر غلیظ باشد سکنجبین ساده و مطبوخ
106 تخم کاسنی و بیخ کاسنی و مانند آن تلطیف نمایند و بعد فصد و
اصلاح قوام خون آب انار و آب تمر هندی و شربت حماض و
تمر هندی و آلو و نیلوفر و کاسنی و تمر هندی و غوره و شربت آلو و شکر و عناب
و سکنجبین ساده یا شیره تخم خیارین و شربت غوره و در لعاب و جماعتی
و مانند آن بحسب حاجت و ملاحظه قبض و لینت طبع باید داد
و آب تربوز با شربت جهت تصفیه خون و تلیین طبع نافع بود
و آب عرق البید در اطفای حرارت و دفع عفونت و تلطیف خون
رقیق نافع است مفید است و اندر فصل تابستان مزورها
از این اشربه دهند باید که به یخ و برف سرد کرده باشند
مگر شربت در لعاب که از این یخ دادن صواب است و اقراص کافور
جهت اطفای حرارت شدید مخصوص است و بعد اگر ممکن باشد

منضج داده و اگر ... مرقوده باشد مطبوخ [illegible] منضج داده و مقاطع
با شربت [illegible] وشند و اگر [illegible] باشد [illegible] اصلاح را
به حرارت و شکوفه اصلاح داده قرص داد و تفصیل کبار نوشته
از هر چیزی که با سرکه پخته شود و سود دارد و اگر خون او سیلان دهد
و از آن و از سایر مشقات اجتناب ضروری است و جواب دهد که از اینها
تب پیدا شود به طبق عقیده که فی الجمله [illegible] صفرا و سودا [illegible] و با عصب [illegible]
و در اخراج خون احتیاط و بر قوت نمایند که بسیار کس به قوت از حد
هلاک شده اند و هرگاه ببینید نضج یا حبس با اسهال افتد
مطبوخ با هلیله زرد و شاهتره و خیار شنبر دهند و اینکه
ورم [illegible] بود مغز خیار شنبر با سکنجبین یا با مطبوخ [illegible] الوجع کرد
و سر سکنجبین آمیخته بدهند که [illegible] است و طلا شیر [illegible] ورم همراه
لعاب اسپغول [illegible] شدید نباشد و هرگاه که ببیند که بحران
باقی ماده هست اندر رگها مانده باشد باید که [illegible] بکوبند
و آب او بنوشانند [illegible] ورم و بجوشند و [illegible]
و با پانزده درم سکنجبین آمیخته بنوشانند [illegible] سه روز یا چهار روز
بدهند و آب گوشت با سکنجبین [illegible] عمل دارد و آب [illegible]
و آب [illegible] و الحاصل [illegible] [illegible] [illegible]
در حمیات صفراوی [illegible] و مرکبه
دوم [illegible] یکی اینکه ماده اندرون رگها [illegible] شود
و از

وانرا غب لازمه گویند خواه خالص بود خواه غیر خالص پس اگر
این [illegible] [illegible] [illegible] باشد [illegible] خوانند دویم انکه
ماده [illegible] [illegible] گردد وانرا غب [illegible] گویند
یکی غب خالصه ودیگی انست که ماده او صفرای صرف بود دویم
غیر خالصه ودیگی انست که ماده او صفرا بود مرکب با بلغم و
ترکیب او ازان گونه باشد که هر دو یکی باشد [illegible] امتیاز [illegible] نبود
سیوم شطر الغب است ودیگی انست که ماده صفرا با بلغم اگرچه
ترکیب یافته باشد اما محل [illegible] هر واحد جدا ودر محل [illegible] جداگانه
پدید اید و هر یک ازین اقسام [illegible] نوعی گفته اید نوع اول از
غب لازم ودایم [illegible] ازانست که در غب خالصه [illegible]
گفته اید لیکن اعراض درین [illegible] غب خالص بیشتر [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] باشد [illegible]
فرق در غب دایم ومحرقه ازروی اعراض بر چند وجه است
اول انکه حرارت ولهیب در محرقه از غب لازم اشد بود دوم انکه
[illegible] درین ظاهر گردد سیوم انکه کثرت عطش وغثیان و
اختلاط عقل و ذهن و خفقان و غشی وسیاهی زبان [illegible]

زیاده غب لازم اگر صفراء خالص بود و جهت ها و بعضی روزها بلغمیه تبها گردند

علاج هرچه در تب غب خالص گفته آید بکار برند و در تبها
نسبت به غب خالصه دایره بیشتر به تنقیه کوشند و دیگر باید سرد جیدان
دلیری نکنند خاصه که غیر خالص بود و بدان تن تنقیه پدید نیاید
استفراغ تقوی کنند و در ابتدا اگر معده نرم باشد بآب فواکه و گلاب و
شراب بنفشه و مانند آن طبع را بجنبانند و از حمام باز دارند و
شربت لیمون و نارنج و شیره تخم کاسنی و آب تمر هندی و امثال آن
نفع دارد

نوع دویم اندر تب محرقه اگر ... در
شریان افتد و مشایخ را اکثر عارض شود و اگر عارض شود بهلاک ...
و این تب را چند علامت است یکی آنکه تب لازم باشد و باطن
از ظاهر سوزانتر بود و لهذا لسع عظیم آرد دویم آنکه ...
فرا شود و لرز و عرق هیچ نباشد مگر در نزدیکی بحران هم اندر آغاز
... کنند سیم در آخر تحرق آرد سیوم آنکه ... و ...
و بتواتر ... از ... زایل شود چهارم آنکه حرارت او
زیاده تر از غب لازم باشد پنجم آنکه زبان سیاه شود یا زرد
یا درشت ... و تشنگی ... اسم ...
ششم اعراض ردیه مثل سهر و ... عقل و ...

و درد سر و رعاف و شور و شیون و کرب و سقوط اشتها و افراط حرارت سینه
و بیداری و تشنج و [illegible] با [illegible] و علامات [illegible] قوت
[illegible] آنست که ماده در حوالی معده است و بحران این تب یا به قی باشد یا
به اسهال یا به ترشح یا به عرق و علامت بحران به قی [illegible] باشد و اگر [illegible]
[illegible] بود [illegible] تیره می شود و فرق در [illegible]
[illegible] باشد و [illegible] بود و [illegible] در [illegible]
بدان [illegible] باشد که [illegible] باشد و [illegible]
[illegible] بود در [illegible] بود [illegible] که [illegible] کودکان [illegible] باشد و
[illegible] کودک را [illegible] بیرون آید یا حالی که [illegible] باشد
و کودک در این تب شیر نخورد و هر چه خورد ترش گردد علاج
افراط تبرید [illegible] ضروری است و جهت تسکین حرارت شربت آلو
تمر هندی [illegible] و لعاب اسپغول و ماء الشعیر و شربت نارنج
و شیره خرفه و مانند آن بحسب [illegible] او و در [illegible]
شربت صندل و شربت [illegible] و [illegible] صندل و
گلاب [illegible] کافور [illegible] کرده [illegible] آن [illegible] دارد
و جایی که [illegible] کرده [illegible] و اگر [illegible]

جرعه جرعه دادن هم منفعت بود و اگر ماده بر حرارت غالب بود و سکنجبین عنصلی

و سکنجبین بزوری ساده بعده مسهل دهند و لیکن حرارت [illegible] جدوار [illegible]

مسهلات [illegible] پیروزه و حب [illegible] اطریفل [illegible] داده شود این

شربت [illegible] نفع تمام دارد و اگر صاحب با [illegible] حشائش [illegible]

اضافه نمایند و جائی که طبع نرم بود آب انار که همه با پوست کوفته باشند

نفع تمام دارد و غذا [illegible] عراقی و با نعناع [illegible] و با رُبّ

قبض و امثال [illegible] [illegible] [illegible] و جائی که [illegible]

قوت بود با وجود [illegible] [illegible] [illegible] عدم [illegible]

غذا باید داد و اگر روده غلیظ [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] چو آب [illegible] [illegible] [illegible] حاجت که [illegible]

و جائی که ماده در حوالی معده باشد [illegible] [illegible] بود

[illegible] باید [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

سکنجبین [illegible] خورانند تا معده [illegible] اخراج و اگر ماده غلیظ بود یا

در [illegible] معده فرود رفته باشد باید [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

گل بنفشه یا حب ... برای تلیین امعا و اسهال بخوردن با آب [illegible]
خورند ... و در وجود تنقیه ... باشد و از اطعمه ... از حبس [illegible]
و گذشتن ... بجوانی را [illegible] ... شود و [illegible]
و بجوانب ... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... در هوای [illegible]
از ... [illegible] ... و اگر [illegible]
١٥٦ ولعاب اسپغول ... [illegible] ... عرق
شیر ... [illegible] ... رعایت حاجت [illegible]
... [illegible] ... یا [illegible]
... [illegible] ... و بقول حاجت و خیره ... [illegible]
... [illegible] ... و لیکن [illegible]
... [illegible] ... و از خود ... شده [illegible]
... [illegible] ... باید ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
... آرد ... کردن و ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
حاجت ... لعاب اسپغول ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]

[illegible] و دیگر [illegible]

[illegible] و مقصود آنست که اگر بخار [illegible] باشد [illegible] شیرین [illegible]

[illegible]

[illegible]

و بچه گاه [illegible] باشد [illegible]

[illegible] تا [illegible] را [illegible]

[illegible] بر سینه [illegible] روغن [illegible]

[illegible] باشند [illegible] بر سینه

[illegible] باشد [illegible]

[illegible] و اگر [illegible]

[illegible]

و اگر [illegible] ضعف [illegible] چشم [illegible]

[illegible] تا ضعف [illegible]

و از [illegible] روغن [illegible]

[illegible] گرم کرده [illegible]

[illegible] باید که [illegible]

[illegible] باشند و [illegible]

باشد [illegible]

[illegible] و اگر [illegible]

[illegible] و اگر [illegible]

[illegible]

[illegible]

بخوری که در شفاء الحکم مذکور در تسهیل ولادت عجیب است مقل مر
ابهل بالسویه کوفته بنادقی سازند و بخور کنند بخور جهت
اخراج مشیمه [illegible] تا [illegible] سلیخه سوید
و در دوا آن بر رحم بسایند و بخور پوست ماهی جهت اخراج جنین
مجرب است دوائیکه بچه زنده و مرده بیفکند و دشواری زائیدن
آسان کنند کمونه در آب ترکنند یک شب و صباح بمالند و آب وی 158
بزن بنوشد بچه در حال بیندازد و اگر حیض باشد بگشاید
تخم بنا قدری با آب ترکنند و بسایند و در قضیب بمالند و جماع کنند فوراً
بچه بیندازد دوائیکه رحم پاک کند و بچه زنده و مرده فوراً بیندازد
و حیض بسته بگشاید و سختی رحم دور کند بیشتر اکه ره قدری پنبه
آلوده بر فم رحم نهند [illegible] که این دوا ورم رحم هم آرد
[illegible] زنان که [illegible] پوسته هم دور کنند پس در لطیف مزاجان [illegible] اگر
این دوا بکار نبرند و اگر ضرورت گردد بروغن گاو یا روغن بادام چرب
کرده حمول کنند

[illegible]

[illegible] برگ [illegible] پوست [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] شود

نسخه که برای [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] باشد [illegible] [illegible]

نسخه [illegible]

چاول [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

جاول [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

در جاول [illegible] [illegible] [illegible] بسابید

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مسهل که جهت جرب و خارش نافع است [illegible]

حب النیل که بهندی [illegible] میگویند [illegible] از [illegible]

یک مثقال کوفته بیخته با روغن بادام چرب نموده با شربت عناب نیم آثار
بنوشند و شربت [illegible] مرتبه کرده بنوشند

سنا مکی سه مثقال [illegible] او با [illegible] [illegible]
جهت [illegible] معده [illegible] مجرب است

سنا [illegible] شربت او [illegible] مطبوخ [illegible] از [illegible]
[illegible] سنا [illegible] کوفته [illegible]

چوب چینی [illegible] یک اوقیه [illegible] اگر [illegible]
[illegible] و بنوشند [illegible] مسهل [illegible]

افتیمون [illegible] مسهل سودا و بلغم است [illegible] مسهل [illegible]
[illegible] وزن او [illegible] وزن [illegible]
[illegible]

[illegible]

ا دود … دو را شک … شاخ دار شود و تاکه برآنجا بوده باشد
در سایهٔ چیک … در کوفته تخم … نبات ایزید وار تخم
تا یک دام … تمر بجوید و در نشیمه اشرفی عنا بر کرده و در روز
تخم نگاه … دیگر گل کیوره و ظرف تیقی یا در کاه … عقد نشسته
و آنچه از بیخ دو عجیب باشد پس چون … بگیرند و اندکی از آن
در قدح افشانند ترمی تر نگی آید و دیگر … خشک …
115 سر رقه … بپاشند و نیکو ساخته در روده چندان آب تر کرده شود
دیده و در … بپاشند و چون ضعف یابند بمالند و در شیشه … از نه
ده بار بجوشد بعد از زوال آنجا بعض آب بکنند و در حوض … ان
بعمل آورده ایم

[illegible] جوز [illegible]

[illegible]

[illegible]

خوشبوی بادرنجبویه [illegible] چهل [illegible]

[illegible] زعفران [illegible] جوزی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] باشد و دیگر جمیع [illegible] چهل [illegible]

[illegible] و چون [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

دوات بلوری یا اسب اتا وزیری یا اسب چون [illegible] کوره [illegible] ارشتی

الیمن باشد [illegible] ربا [illegible] [illegible]

وارکش دو [illegible] چوب دوار [illegible] ساره یا [illegible] [illegible]

قیرای [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

و [illegible] بر [illegible] ورنا [illegible] پشت پا [illegible] نماید [illegible]

111

و [illegible] او [illegible] و [illegible] الملاسب اصول [illegible]

[illegible] باید [illegible] [illegible]

با ماده [illegible] تعیین نماید [illegible] اعمال [illegible]

[illegible] القواعد [illegible]

[illegible]

[illegible] بالعمر [illegible] [illegible]

[illegible] یا اسب [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] یا اسب [illegible]

[illegible] و یا سما [illegible] اند [illegible]

[illegible] [illegible]

گفتار [illegible] آقا [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]